



اجمعین و هذا لم يتفق لبيت من بيوت العرب ولا من بيوت العم
 نجاری و خبر اخر صحيح و مسلم به سنة و ابو داود و مسلم و خود
 یا ساند مختلفه این احادیث را افزوایت نموده اند و اگر سنیان
 چون عده ای ندارند قایلند که مراد از ایشان ائمه اثنا عشر
 حاشیه را فایده اند و با جمعی از فضلاء و راویان نیز در اثنا عشر
 درین زمان فقیر را بدو حیات واقعه و از ایشان پرسیدم
 که این خلفای دوازده کدام اند گفتند یعنی دوازده امام شما که ظاهر
 ایشان که کافر است و خود گفتند که اگر خلفای اربعه را بگوئیم ایشان
 حاضرند و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس را بگوئیم ایشان
 اصغاف این عدد اند و چون کسی ایشان را خلیفه خدا و رسول
 تواند گفت باین ظلمها و کفرها که از ایشان صادر شده و با حال
 ائمه جمعی از ایشان مومن و شیعه شدند و الهیدی موسی
 الی صراط مستقیم قد فرغت من توبه و زده الرسالة العجا لیمع
 الاستغفار و تحمل الاحوال علی سبیل الاستحسان فی شهید
 امام المومنین و مولی المسلمین و ائمتهم سید المرسلین علی بن
 موسی الرضا صلوات الله علیه و علی ابائهم الطاهرین و اولاد
 هم المعصومین الطاهرین فی اواخر شهر دی الحجه سنه
 خمس و ثمانین بعد الالف بمئه اله الحائیه
 البائیه المذنب الماسرانی

خامس

في الاسلام عزرا الى اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خففتها علي
 لا اتي ما قال اما تكلم من قريش وفي اخرى للذين في
 الاسلام عزرا الى اثنا عشر خليفة ثم ذكر منته في رواية اخرى
 قال النبي صلى الله عليه واله كوني طبع بعدى اثنا عشر امرا ثم
 تكلم مني لم يقم فقلت الذي تبني فقال تكلم من قريش
 وفي رواية اخرى كذا وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله
 يقول للذين في الدين قايما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة
 كتبع عليه فسمعت كذا ما من النبي لم اقم فقلت لا ابي تقول
 قال تكلم من قريش وفي اخرى للذين في الاسلام عزرا
 الى اثنا عشر خليفة قال فكثرة الناس وصحى اثم قال تكلم حقيقة
 وما ذكرته في اذعان الناس لجمادات الائمة عليهم
 السلام يدل عليه مع الاشتداد في الدين والنقل في
 الكتب لا يقلد من فضل من روي عن ابي وما ذكرته من ابن
 ابي الجهم في ثم تعدد خلفاء الذين كان من بني كنانة
 وبني امية الذي بعد من قريش او من عترة بالبعد الطاهر
 عشرة في شق كل واحد منهم عالم زائد ما سكت لشيخ طاهر
 زائد فيهم خلفاء بينهم مكرخون ابن ابن امر كذا عشرة
 وهم الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد
 بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم

عليه رحم الله صلى قال لا تزال الدين فاما حتى تقوم الساعة
 او يكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قريش ورواه عنه عن عمار بن
 السبي عن جابر بن سمرة قال اطلقت الى رسول الله صلى
 الله عليه واله ومعنى الى فسمعت لقول لا تزال الدين عزرا
 امتعوا الى اثني عشر خليفة فقال كلهم فقلت لا يا اباي
 قال كلهم من قريش من سنة احمد بن حنبل عن سفيان
 قال كلهم عبد الله بن جابر في المسمى تواما فاما الرجل فقال
 يا ابن مسعود ارجو ان يكون من بعده خليفة قال نعم
 كعدد نبي ابراهيم عليه السلام ما رواه ابن الاثير في جامع
 الاصول في الفصل الاول من الباب الاول من الكتاب
 الرابع جبرق الحاد وهو كتاب الخلافة في الصحيح والمسلم
 والترمذي والبيهقي ورواه عن جابر بن سمرة قال سمعت النبي
 صلى الله عليه واله يقول بعدى اثنا عشر امير فقال كلهم من قريش
 قال الى انهم قال كلهم من قريش وفي نسخة لا تزال الامم
 ما ينادوا ما مسم اثنا عشر خليفة ثم كلهم خليفة على فقال
 الى ما ذ القول رسول الله صلى الله عليه واله قال كلهم من قريش وفي اخرى
 لمسلم قال اطلقت الى رسول الله صلى الله عليه واله فسمعت يقول ان بعدى
 لا مائة فيضى هي يضي اثنا عشر خليفة ثم كلهم خليفة
 على فقلت لا يا اباي قال قال كلهم من قريش وفي اخرى لا يزال

و یعقوب و موسی و یوسف و مارون و داود و سلیمان و عیسی علیه
 السلام ^{در حدیث کتابی است} آسمانی و دوزخه اند که در کتاب
 که او ضیاء الحکمت و دوازده باشند سفر آدم مجموع توشیح و توشیح بر اسم توشیح
 موسی زبور داود و انجیل عیسی قرآن مجید و صفی فاطمه و دوازده
 صیغه محتوی کتاب جعفر جامع کتاب جعفر اسفی کتاب ناموس سلوات
 الله علی بنی و آل و سایر انبیاء و المرسلین ^{سلطان بنی}
 دوازده بودند لایزال که او ضیاء الحکمت دوازده باشند آدم
 و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و موسی و یوسف و داود و
 سلیمان و یوشع و ذی القرنین و محمد صلی الله علیه و آله و علیه جمعی
 آنکه اعظم ملائکه مقربین دوازده اند لایزال که او ضیاء
 الحکمت دوازده باشند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و روح ارسطاطلس اسمعیل سفی طاسیل منصور و هنوران
 ملک در داسیل علیه السلام ^{در دلائل نقلی}
 از صحاح سته عامه یعنی اگر آمدند که محقق بر کوه سال برستان باشد
 که مباد که گویند را فضیلت برای خود تفسیر و تاویل نموده اند
 و نقل بالمصدر از کتب آنان شده و احادیث متعددی
 علیه السلام این حکم دارد ^{فی روایتی مسلم من حدیث}
 عامی بن عدائی و کما قال کتب الی جابر بن سمره مع علی
 نافع بن ابی حنیفه بنی سمعه بن سول الله قال سمعه بن جهم

اما نکته قیام قائم ال محمد علیه السلام نژاد الهی است بمعنی الود
قرآن مجید است بمعنی راجع باید کرد بقرینه آنکه در الیه است
مراد بود خبر و این بعد از آنکه فرمود در هر دو موضع و در الیه چون
چون بمعنی مراد بود بیان نفرمود مجموع هزار و هشتاد و پنج و شصت و
چون صد و شصت از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور
دولت آنحضرت حیدریم اندام که الله تعالی درین روزی
دید جمیع مومنان را بعد از آنکه آنحضرت منور گرداند محمد و اله
و احوالات آنکه اثنی عشر علیه السلام
من الله الملك الکبر و اثبات امامت این است که دلیل
عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و بطریقه متکلفین بمعنی
و در این دو مقصد است اول در اثبات امامت
ست بدلیل عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و بطریقه متکلفین
نموده چند جهت است عدد نقیای نبی اسرار مثل که ادعای
حضرت موسی اند و از ده نفر بود بدلیل موسی که او صیاد سوط
و از ده باشند و اسامی نقیای نیست یوشع بن نون و کالوب
بن یوشی و الیسع بن اخطوت و یوشی بن متی و خرفیل و ی
الکفل و اشموئیل و شیخا و اسماعیل و مباح فرزند سرجیل و داود
و سلیمان علیه السلام آنکه حواری حضرت عیسی علیه السلام
که ادعای آنحضرت اند و از ده نفر بود بدلیل باید که ادعای حضرت

آدم تا ولادت شریف حضرت سید الشریح موافق است بدین معجز
 شش هزار و صد و سی سال گذشته بود اول هزار و صد و سی سال
 است و از اول هفتم صد و سی سال گذشته بود و عدد این خروج
 صد و سی سال چنانچه گذشت پس فرمود که الف لام میم در اول
 سوره بقره است اشاره است به بعثت حضرت سید البشر و حضرت
 فرمود که انقضای هر یک از فواید سوره خروج یکی از نبی نام
 میشود و اول دولت نبی نهم از عدد المطلب بود پس از اول
 ظهور دولت حضرت خاتم انبیاء نزدیک به بقا و نیکوئی است
 که عدد الحزب بحساب اجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از
 الم بقره الم آل عمران است و آن اشاره بخروج حضرت
 امام حسین علیه السلام است زیرا که افتاد امر است تا خروج آن
 حضرت قریب به بقا و نیکوئی بحساب ترتیب سوره
 قرانی المص است و اشاره بخروج بنی عباس است پس بعد
 خروج ایشان باطل بود بحساب اجد مغایره عدد سی و
 سال است و از اوایل بعثت و تا اوایل ظهور ایشان صد و سی
 و یک بود پس بعد تا بیعت ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که
 این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس تا بیعت ایشان
 نیز موافق می آید و توضیح اینکه بنای حساب المص بر اجد
 مغایره است در ضمن حدیثی که در بحار الاولاد نقل شده است

آدم صد و سه سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب خداست
 در حروف و نهایی مقطعه است آنکه نزد منتفی شدن او یکی از نبی
 یازدهم خروج میکند پس فرمود الف یک است و لام سی و هفتم
 است و هاء و نو دست پس اید همد و شصت و یک است
 میشود پس بود خروج امام حسین علیه السلام در اتم الله پس
 چون مدتش تمام شد خروج کرد از یادش آنانی علیک خیر
 شقیق شدن این حروف پس بقیم و کهدار و یتان دار آنها
 و بنای این هدایت بر حساب اید اهل معرفت که ساقا و
 عرش اتم بوده است و اید ایشان خفص قرسیست
 نقد طغش لغز صادر از شش صد و همد و اود و سینی را
 میصد و طار است صد و عین اتم صد و شش را هزار میگرد
 و در باقی حروف یا مشهور یا سوافی اند پس اول یا باغ و لاد
 حضرت زینب بنت علی علیه و آله را از جمع فواتی میروند
 از و دند یا آنکه مکرر یا عید از می یعنی الهم و الهم و غیر از اینها
 که مکرر واقع شده است یکی را از حساب کنی و حروف بکری
 و لام را حرف بدین طریق الف لام میصد و الف لام را و الف
 لام میصد و او کاف یا عین صد و طایه و طایه میصد و طایه
 و یا سکن و همد و طایه عین سینی قاف و قاف و نون
 و حروفی این را که می شماری صد و میصد و از هفتی حضرت

۹
 الف و خروج میکند
 فایم با ایت علیهم
 نزد شقیق شدن

علیه السلام در روز شنبه عاشورای محرم که هشتم نوروز عجم
 باشد ظاهر میشود و در آنست و یکم مطلق عاشورا در سال طاق
 یا سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر میشود و علی بن عبد الله از عبد الرحمن
 بن ابی عبد الله از ابی الحارود و از امام محمد باقر علیه السلام
 روایت نموده که گفت قیام آل محمد درین امت مانگ کل
 زمین خواهد شد سیصد و نه سال یا دوازده روزه زمین خوابیده
 همان قدر که اعمام تلف را مدت خواب بود تا روزیکه بیدار
 شدند حقیقتی گشاده نمیکردند مشرق و مغرب زمین را بجهت
 او از ترس شمشیر او وینی گوید مانند الدین محمد و در روایت
 دیگر چهل سال و در روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که در آن روز
 برآمده روز باشد و بر ما هفت برآمده سال خواهد بود و بطریق
 عامه یک سال تیر و اردشاه شیخ ابن مسعود عیاض که از نزقات
 محدثین است در تفسیر خود روایت نموده است از ابی بصیر
 که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بعد از دو مدت ملک و نفوذ
 اساس نبی عیسی را بیان کرد فرمود که یا بصیر بجهت که در نزد
 مقصود که در اول سوره نوحی قرآنیت علم تبارت در سینه
 الله تعالی فرود فرستاده **الْمَخْلُاتُ الْكِتَابُ** ابی جعفر
 محمد الهادی یغیری خود بخود با آنکه نور حقیقت او موهود اند و علیه
 حق اسلام از نایت و حکم شد و روزیکه متولد شد از تمام انقیاد

عرض آن دو ماه راه است و مقیم می شود شهری که عباطیس نام
 دارد و حاکم آن دهمین صاحب الامر است مسافت آن چهار
 ماه راه است القصه طول و عرض آن ممالک مذکوره یک ساله
 بیشتر است و سکنه آن ممالک نامحدود و با تمام شیوه اتداعشره
 اند و معروض منقبتی تولد با همه معصومین و تبر از مشایخ طایفه مینابند
 مجموع کتبی و خوشنویسان میگردانند و در روز میگردانند و زکوة و خمس
 اموال خود را بمصرف میرسانند و از مناسبتی دور میباشند و در
 این آن ترویج احکام دین بر روی رسول را اتفاحی است
 امر جمیع وقت و بهی از نیکو میکنند و سرکه مستطیع شوند بر آیت
 بیت الله الحرام هر روز هفتین که در عدد و عدت زیاده از کاد و مرد
 عالم اند و این مملکت تمام نسبت به صاحب الامر دارد و حاکمن
 او را احرارند و چون کان مردم آن بود که در آن سال بعد از
 فرود آن خطه را منور سازد و انتظار بر قدم ما را از دولت
 شد بدانه دیار خود شدیم اما حسان در فرزان ماندند ما میدانیم
 آن دولت را در این بدقولی انحراف و غیر حکایت را نام کرد و زنجار
 بحر خاص وقت و ملک از خصایص طایفه از آنها عهد و پیمان
 گرفت که از اینک است را اظهار کنند و مبالغه و الحاح مکنه و عید و شهنشاه
 هم نمود که حاضران افشای آن را ننگند و چون بهم رسیدیم هر فردا
 دانه یار و آن شب و آن قصه میفرمودیم باقی و الله اعلم بالصواب

استماع این سخنان از آن شاهزاده عالمان نمود و بهوش
 شده بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی
 منجی بالاسلام و نقلنی من التقلید الی التقتی
 بالاکبر و الاقام رفقای روز بهمان مافی الارکان
 و مسلمانان از آن دولت کسرا با سعادت نصیب پس این سرور
 الملکین مارا بدر الصیافه برودند و کمال اغراض و اکرام در عباد
 نمودند و با شست روز بر خزان شاهزاده بودیم و مردم مدنی
 مایه آمدند و مهرانی که میگردید و غریب نوازی می نمودند و لایق
 روز هفت گرفتند که مارا ضیافت کنند شرف قبول از آن دشت
 تا یکسال بر روز یکی از اهل شهر مارا به مایه میزد و مهرانی میکرد
 و اطعمه لذیذه و البسته نقیه بالباس بمانند ازند طول و عرقان
 شهر و دمانه راه بود و سکنه شهر ظاهر نمودند که از شهر گذشته اند
 که از راه بقیه نام است و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است
 طول و عرقان شهر بر این شهر مردمش در بنایت خلق و صلاح
 و سداد و زمامت و فقر و غنای مانند این شهر و چون از آن
 شهر گذرند بشهر دیگر رسند مثل این شهر از راه صافیه نام نهاده اند سلطان
 آن ابراهیم بن صاحب الامر است و کوه ازین شهر نریب ازین
 دینی و دینوی از رسته شهر است نام آن طلوع مقونی آن علی الرحمن
 بن صاحب الامر است در حوالی آن رساتین و ضیاع کبره طول

والنفسكم تا اخرايه فرمود ترا قسم میدهم بقرآن که هر ابرو در کار
 ازین ایه چه کسانی در زبان خاموش نشد فرمود و ترا بخدا
 بخدا قسم میدهم که در سلک اهل بیت کسی بغیر از مصطفی ^{صلی الله علیه و آله}
 و حسن و مجتبی و علی بن سید الشهدا و تقی و عذر فاطمه و زهرا و غیر
 بوده روزی بآن گفت نه باین صاحب الامر و الله که این ایه بآن
 نشد مگر در شأن ایشان و باین مخصوص نبود و غیر از ایشان
 و بعضی آیات دیگر و احادیث بتریان فصاحت و بیان زلفت
 داد اگر که حضرات مجلس را دیدند که گریان شدند و دستها بر میان شامعی
 برافراشته گفت اغفر اغفر ما بین هذا و هذا اللهم فربنا عا لی آباءنا
 فرامند و این ششم و ادعی صلاقت را راه بدست نمایند فرمود
 طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
 بن محمد بن عثمان بن الحسن بن علی بن ابطالب علیه السلام
 در شأن او نازل است ^{فکلمته} اخصناه فی امانه
 مبین و الله که مراد از العالمین در امام حسین نیست الا امر مسلمین
 و نایب الامر المجالین که خلیفه بواسطه خاتم البیت است و بحکمین
 را حکم رسد که بعد از آن حضرت مرتب امر جدت شود و غیر از شاه و شاه
 و خطه امور آن بدایت ذریه بعضیها من بعض و ایشان
 ماست و حقیقتی ما را باین مرتبه اعلی اخفاه و داده پس فرمود
 اینافعی ما را از اهل بیت اویم و مراد از او لوا الامر مایم روزی بآن جوان

روز چهارم نزاره رسیدیم شهری دیدیم دولتی مثل بهشت
مردم همه دیندار و مریحی بازارخانه سلطان بنشیند
لقصری در میان باغی نزاره و انبار و در آوردن جوی
دیدیم بالاس درونشان بر خنجر نشسته و جمعی با او
در خدمت گرفته تا رسیدن ما نمودن باین کار گفت و آن
باغ بر از مردم شد سلطان امامت کرد بعد از ادای نماز در
کمال خضوع و خشوع مردم متفرق شدند باین ملک
شده فرمود که نازه وار و شده اند کفتم ملی نازاد لاری
عمود مرها گفت و آرسب و رو و رسید که خوال گوشه را
عرض در شستم چون حال مار مطلع شد خطا سلمان کرد
فرمود که سلمان هفتین فرقه اند شما از کدام گروهید و آن
میان شیخ روز بهان نام بود و بر دشت شافعی مستحاضه ظاهر
عقیده خود عمود فرمود که ازین خواغه کدام تا تو متفق اند گفت
بیه شافعی اند الا یک شخص حسان ثابت نام که او مالکیت
خواست که او را سر راه نجات و دلت کند گفت ای شافعی با حجاج
طایفی و عمل بقیاس میکند گفت بلی یا بن صاحب الامر چون مردم
او را انجمن نام می بردند فرمود که ای شافعی اینه میانه را خوانند
و صدای گفت ملی فرمود که کدام است خوانند فقل تعالوا
نذبح انبیا، فاما و انبیا عزم و نسا عفا و نسا و کم و

پوشید عباي در زیر انداخته و دواتي و قلمي پیش خود نهاد
 کتابت میکرد و سلام کردم جواب و مرخصی گفت و اعرار و
 اکرام کرد صورت تقریر کردم و کتب شریف اسلام رسید
 ابراهیم بعضی مسلمانیم و برخی دین موسی و عیسی باقی است
 این خدایه خود را بدیند و مسلمانان باشند تا تحقیق شد
 ایشان شود پس بدرم خزیه خود را داد پس شکساف حال
 مسلمانان کرد و چون ایشان بیان عقیده خود کردند و نقد
 معرفت ایشان نیز محکم امتحان تمام عیار نیامد فرمود که
 از زمره اهل اسلام نیستند بلکه در سبک خوارج منتظر اند
 شمار مومنان حلال است هر که ایمان بخدا و رسول مجتبی و حق
 و علی مرتضی و سایر اوصیای صاحب الامر مولای ما دارد و
 در زمره مسلمانان نیست و داخل خوارج است مسلمانان
 کلامی شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند بحسب
 تفکر فرو بردند و بعد از مامل استعدا نمودند که احوال با سبک
 نوشته انجاء را بر سر فرشته شاید انجا فرجی رونماید قبول
 عوده فرمود که ترا سره روند و این را خواند که یسکلت
 هت هکلت هت بلیت و کجی هت حی هت
 بلیت ایام گذشته تنهاست و انستم که زشت گشایان سابق
 علم کمال این راه نداشت از آن شهر گشتی و معلم گرفته

که گفتم غیر اهل قریه در دهم و عراق و چهاراندها که شهرهای ظاهر
 ست و تعداد آن خود است که بوزیر ظاهر سازد که کثرت دلیل
 حقیقت است و شیوه از سنی بیشتر است که گفت قبل از این نیست
 و کمال باید که تعرف تجارت از مدینه بایه بیرون رفته سفر
 در آن اختیار کردیم و قاضی تقدیر بموجب حکم خدا گشتی انجام داد
 مرد اگر تا خدا عالمه در تن در گذشته مار کشیده نجره رسانید
 و از آنجا گذشته گشت مار بر سائقی زدند عظیم سر شمار و اظهار
 رسانید چون از آنجا گذشت استفسار کردیم گفت از آنجا میسر شد
 اینجا را ندیده ایم و نه از کسی شنیده ایم چون بشیر اول شنیدیم
 شنیدی دیدیم در نهایت تیرا بخت و گوی در کمال ظاهر
 و مردی دیدیم در نهایت پاکبازی و لطافت نامش حسین
 گفتند متاثر که کرد و آن برسد گفتند فلان در قمر غفلت
 سوال کردیم گفتند شهرت ظاهره نام از بنی تازی از راه دریا
 ده روز است و از راه هم که ماهی نکست نیکان اجماع است
 گفتم حال و کما شکان عالم گمانند که اموال ما را میسرند
 و عشر و خراج خود بکنند تا ما ملغول خیرد و فرودش بنویسند
 حاکم این شهر را ملازم نمی باشند تا خراج خود را برداشته
 بخانه عالم میبرند و ما را بخانه او ولایت کردند چون آمدیم مردی
 دیدیم صوفی اخفت صافی سیرت در زری صفا جامه ارشتم

شیخ

در میان مو تا سر رشته ملامت عذاب و ادیان کشید و
انفاق از اول مجلس تا آخر و بیلوی و زیر مردی عزیر با
و ممکن نشسته بود که در سبزه افروخته بود و در سر با او
کمال ادب سلوک میکرد و با او در کمال توقیر و احترام بود
چون حرف مذیب در میان آمد و سر گرفت جمعی قلیل را
و در نظر کردن خود دلیل اندوا مل است و حاجت بسیار
و عزیر و صاحب اعتبار ندان مرد عزیر خواست که بر وفق
سازد که کثرت دلیل حقیقت و قلت دلیل اطلال است
لوزیر گفت اهل الیه تفاک اگر حقیقت باشد حکایتی
بفرم واقع شد و برای العین مشاهده نمودم سر و عن
و اندک با ششم و وزیر را ملی کرده گفت بفرمایند تا منفع
شویم گفت که بدانند که نشو و نمایی مس در شمر ما همه بوده که ان
شبه عظیم است و رعایت عظیم خدا که هزار و دوست
صباغ و قریه دارد و کثرت مردم آن شدند و لواحق را حصری
نیت و همه نفرانی اند و در آن عید و خراسان است و همه
آن که ملتبی بنویس و همیشه میشود که عدد خلقش را بخیر
ممنند اند و همه نفرانی اند و سکنان همیشه و نوی که آن نیز حدی
ندارد همه نفرانی اند و ملت عی علی السلام و کمان دارم که عید
مسلمانان در پیش اینها میجوید و بهشتیان باشد نسبت بدو و جنان
و

که گفتیم

حرف مزین اگر تو شیعه میدانی که گیت جبر از آن در ابراهیم الله
 اعلم نه بود یاوه از آن استدم و در عوض در ابراهیم شامی امام
 چون بودیت او در دم سر یک دریم راه ترک از ابراهیم سر دند
 و در یکدیگر نمی طلبید که جدید الاسلام نمود میگفت منی در
 اکثر خراسان و دریای اخضر سیاحت و تجارت می کردم بخوا
 اکثر خراسان که می رسیدم در میان دیده بان که نظر میکردم شکسته
 میدیدم عظم و وسیع و همه آن شهر عریان بودند و در کنار
 دریا آلودگی میکردند و گاه بود که بی تو در بنی عم میدیدم
 چون پیش من میفتد که را میبندیدم و عند من میبندیدم و گاه
 بود که شخصی من میگفتم از تو در هر دو راه که ریش آویخته است
 یا نه یا نه یا نه موت چون آنک ملاخط میگفتم از تو
 از تو میبندیدم و در کتاب از ابراهیم محمد بن علوی الحسینی
 سندی که متصل است با محمد بن محمد بن یحیی از ابی اسحاق
 و او روایت کرده که گفت در سال یا نه یا نه یا نه
 در راه مبارک رمضان در بلده طسینه مدینه الاسلام
 وزیر سعید عالیشان اعوان الدین یحیی بن بیره میرا جم
 کثرتی بزیافت طلبید بعد از آن جمعی از خواص را با
 فرمود و صحبت مشغول شده اند یا نه یا نه یا نه که از این
 حرکت توانند نمود از راهی یا نه یا نه یا نه یا نه

مسطور است که امر در مکان حضرت صاحب الامر علیه السلام
 در خبری از خبری و غیرت که اندر اعلیٰ خوانند و در یک از
 اولاد و کور انحضرت ظاهر و قاسم و اسیر ایدم و دهم و هشتم و نهم
 سلام الله علیه در خبری از آن خبری ها که در روزی که حضرت
 از دقیران الی ایشیت و در آنکس تری و در میان یک
 انحضرت یکی از حسن بن علی علیه السلام است و نقش
 یکین از آن الی و التی بر چمتک و یکی از حضرت امام حسن
 است علیه السلام و نقش از آن الی مستحضر و یک یا ایشیت
 الی اقصی است و موی درین اقوال است آنکه در نوا و شام
 شهر است حریفان نام سید صالحی شیوه از مردمان آن ولایت
 گفت که مادر که بودم شخصی را دیدم که در میان منی میگردد و
 وزی در دست داشت منو رشتن خیرتی بجز دست از دست
 آن زرا میگرفت بدو گفتم ترا چه حال است گفت چند
 درم دارم که زر من نمیکرد و چون گفتم که چنان نگاه کرد
 سکه آن را گفت بود الله و بنا و محمد و نبی است و اهمیت
 اما منتها پرسیدم که از کجای گفت از بلاد مغرب در میان
 دریای خضر و مارا پادشاهیت که نام او مهدی است و این
 سکه بنام مبارک از دست و غیر بسیار طلا و من گفتم که
 این مهدی و از کدام طایفه است از گشت یلب کرد و گفت

لهره و چهارتن از حرستان و مثل آن از حر جاتا و مانند
 آن از زنی و دوازده تن از قم و سیزده تن از نوخی قسم
 و یکس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از موله
 و سه نفر از مرو و پنج نفر از مشهد و سه نفر از غزنین و سه نفر
 از ماوراءالنهر و سه نفر از خجسته و دوازده تن از کوفه و چهار
 نفر از نیشابور و دوازده تن از سمرقند و سیفت تن از
 طوس و بیاضیه آن و سه نفر از دامغان و چهار نفر از جابر
 و چهار نفر از کوه بایه ری و چهار نفر از مصر و سیفت نفر از
 شیراز و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر
 از کوش که جمله سیصد و سیزده تن باشند که از میان آنست
 خواب خود شکم شوند و بخدمت آنحضرت حاضر شوند و درود
 دیگر آنجا میزند شود و در خدمت آنحضرت حاضر شوند و سلمان
 فارسی و مقداد و ابادیه و عمار و مالک اشتر و محمد حنفیه و ابودانیه
 الهذلی و حذیفه بن الیمان و جابر و سایر صحابه عظام
 از جمله سیصد و سیزده تن اند که آنحضرت درین ایام طریقی
 مخالفان در آنکه کتب ایشان است که نام قریه که حضرت
 صاحب الامر علیه السلام ساکنند که عیسی و بطریق دیگر
 و در شهرت در مشرق و مغرب که ماورای آقانام است نام
 یکجا بلیا و نام دیگری جالبقا است و در کتاب تشریفه اهل

از نصیبین ابو محمد بن الوحید و از اموار حصی سید و
 نفر که در خدمت آنحضرت حاضر میشوند موافق احادیث
 بسیار بلکه اجماع شیعه است که جمعی از بزرگان مومنان
 مرده اند و در زمان آنحضرت زنده میشوند جمعی از جاهل
 شیعیان که زنده شدند خدمت آنحضرت حاضر میشوند
 و منکر دین و منکر متعه و منکر حج تمتع و طواف کعبه است در
 مذنب شیعه و جبارین از پیغمبر ان عیسی و ادیس و جفر و
 الیاس علیهم السلام و سرور است و پیر اسمعیل صادق
 ابو عبد الله خلیل این پنج نفر حاضر میشوند و سرور است و که
 متکثره بسیار همه ابناء حاضر میشوند با آدم علیه السلام و جبار
 نفر از فرزندان حسن بن علی علیهما السلام و جبارین
 از که و مثل این از بیت المقدس و دوازده تن از شام
 و مثل ان از یمن و ستم از آذربایجان و مانند ان از بنی
 غزوه و ستم نفر از بنی حمه و جبار کس از بنی تمیم و دو نفر از
 بنی اسد و سفت نفر از یزداد و جبار کس از بنی تمیم و دو نفر
 از بنی اسد و سفت نفر از بغداد و جبار کس از آذربایجان و عقیل
 و مثل ان از واسط و سفت نفر از نهره و مثل ان از دیلم
 و مانند ان از گیلان و سفت تن از مازندران و دوازده
 تن از طالقان و مثل ان از کوهستان و شش تن از یامیه

و از بنشایور محمد بن شادان و از عمر و خلای که انحضرت
 را دیدند و ذلالی از امیت انحضرت بر ایشان واقع شده
 بعد از ابوالقاسم الوحش و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله
 جغتوی القزاز و التیمی و ابوالقاسم بن ترس و ابوالغلام
 بن فریح و سرور الطیاح مولی ابی الحسن علیه السلام و محمد
 و محمد بن حسن و اسحاق کاتب از بنی لوح و صاحب الغره
 و صاحب صره مخومه و هاجر و دربان و از زبیره الوالدیان
 و از سیدان محمد بن کبیر و جعفر بن حمدان و از بنو حسین
 بن ارون و احمد بن ادرش و از اصفهان بن بادرشاه
 و از همزدان و از قحط بن ابرو و محمد بن محمد و علی بن اسحاق
 و بدرش و حسن بن یعقوب و محمد بن اسحق و سعد بن عبد الله و
 از انهل ری قاسم بن موسی و بشر بن و سیر محمد بن ارون و صاحب
 الحصان و علی بن محمد و محمد بن طینی و ابو جعفر الزاهد و از فرزندان
 مرداوی و علی بن احمد و از فارس و دود و بودند و از انراستم
 بیان نموده و از شهر و مرا بن خال و باز نمیکویند از فارس
 محروح و از مرد صاحب الف و دینار و صاحب الحال الملقبه
 النضاد و انواب و از بنشایور محمد بن شعب بن صالح و از
 بنی فضل بن نیزند و سیر او و جعفری و ابنی اللهیمی و
 انشمشاهی و از مرد صاحب المولدین و صاحب الحال و اکورجا

بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود در حوزا
 گفت بعد از من وکیل حسنی بنی روح تو رکنی است و چون دوازده
 حبیب نزد من شد بیا آن نمود که بعد از من وکیل علی بن محمد
 سمیت چون علی بن محمد را وفات نزد من رسید و اکابر شیعیان
 گفتند که کیست وصیت نماید در جواب گفت الله الا امره و الا غده
 و کسی وصیت نکرد و ایشان ترا جبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن
 در شده و ولایت و بیعت و نبه می بود وفات یافت آنکه بعد از
 سمری و کالت نمود اکابر شیعه و اکابر میدانند و از بیعت حکم
 که کفر حسنی بن منصور خلیج نموده اند که ادعای و کالت
 میبرد و شیخ طوسی در کتاب غنیت نقل کرده که خلیج بحکم
 آمده در پیش امیران و کم عقلان و عوی و کالت خفت
 صاحب الامر علیه السلام منتهی تا آنکه علی بن بابویه رحمه الله
 بوی از او بسیار رسانیدند و او را از قم اخراج نمودند و او را در کوفه
 عباس بن علی اردبیلی و زید در کتاب کشف از محمد بن عبد الله
 کوثری که جماعتی که سوی ایشان از ناحیه مقدسه توقیعات میروند
 آمده است ازین از بعد از عمری او و بیشتر و حاضر بلدی عظام
 و از کوفه عاصمی و از اهل تمدان اسوار محمد بن علی بن فخری و
 از اهل قسم محمد بن اسحق و از اهل عبادان محمد بن صفوان و از اهل
 ری دو مرد کردی و شامی و از آذربایجان قاسم بن حلاویه

و از نیشابور

یعنی ترک کند پس عمل کن در وصیت منی و امر کن جمیع شیعیان
 را تا آنکه عمل کنند و بر تو باد بشکبائی و بعد از انتظار فرج کن
 پس بدر بشکبه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که بهترین اعمال
 انتظار کشیدن فرج و همه شیعیان مادر خزن و آندوه
 خواهند بود تا آنکه ظاهر شود و فرزند و نسبی بر کند زمین را از عدل
 داد و بعد از آنکه معلوم باشد از جور و ستم نفس هر کس ای ای الگو
 عا و امر کن جمیع پیروان مرا الصبر بر بشکبه زمین از حد
 بمرات میدهند بیکدیگر منی (بد و عاقبت از پیغمبر کار از دست
 بر تو و بر همه شیعیان مادر محبت و بر کتبی او ^{و طلاق}
 انحضرت علیه السلام و جماعتی که دیده بودند بشکبه صحیح مروست که
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام انحضرت را بنحو شیعیان
 خوشنود میفرمود و از انحضرت مسائلی میپرسیدند و انحضرت میفرمود و از
 جواب ایشان را میداد و مشکلات ایشان را حل مینمود تا
 مدت نقاد و مسائل انحضرت بشیعیان میپرسیدند و این
 بنقد و مسائل را غیبت صفری میگویند بعد از آن غیبت کبری
 شد و در غیبت کبری و کلامی انحضرت چهار نفر بودند اول
 عثمان بن سعید عمرت که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 او را وکیل گردانید و بعد از آن بشیر وکیل بود محمد بن عثمان
 چون وفات محمد بن عثمان نمودند جماعت بسیار را که بشیعیان

نوشتند اشخ علی بن بابویه رحمه الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم
 بنیاه میگردد بخداوند عالمان و سیکس و ستایش مرشدای
 زارت کرد و در کار جانتانست و عاقبت خبر برای بر سر کار
 انست و انش ختم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق بگشت
 و غفلت عداوتک و دشمنی مکرر بر ستمکاران و نیست خدای
 مستحق عبادت مکرر اخذاتی که سر او را بر سرش و بندگی و بند
 آفریندگانست بدرستیک و هدیت میگویم ترا ای شیخ
 من و محل اعتماد من الی الحسن علی محیی التوفیق و مدد اتر اقر
 برساند بخود خود و دیگر دارند در حقیقت توفیق زنده ان صالح و شایسته
 و بر سر کار و تیر رسیدن از خدای و بیایند شمس نماز و دادن بگوید
 و اجنبی پس بدرستیک خدای تعالی قبول نمیکند نماز را اگر کسی بگوید
 ندید و وصیت میگویم ترا به بخشیدن گناهان و قهر و خوردهن چشمه
 و غنظ و صلح رحم کردن و نور سانه کردن اموال خود با برادران
 و سعی کردن در دلای ایشان در دشواری و آسانی و علم
 نمودن نزد جمل و تفقه در امر معروف و نهی از منکر پس بدرستیک
 خدای تعالی بزرگست و غالبست متغیر باید که لا خیر فی کثیر
 من النجی اثم الا من امر بصدقه او معروف او اصد
 بین الناس و اجتناب نمودن از فواحش و عیب بر تواید نماز
 شب و یکسکه سبک شمار و وسبک گردانند نماز شب را از نماز

بنی مریم علیه السلام بعد از آنکه او خروج نماید و عیسی علیه السلام
 از آسمان تزلزل کند جابر رضی الله عنه از آنحضرت
 روایت کرده که شنیدم که نازل میشود عیسی بن مریم علیه السلام
 پس میگوید ای قوم که منکبت عیسی علیه السلام را که بیا با من نماز کنید
 پس عیسی میگوید که بشنیدم که بعضی از شما بر بعضی امرت و این
 از کراهتست که حق تعالی باین امرت کرده است و در این امر
 آنحضرت نماز کنید و محمد بن ابراهیم از ابو جعفر و ابوالقاسم از
 پدرش از حدیثی عبد الله بن عباس نقل کرده که در حدیث است
 حضرت ابومسلم شنیدم که فرمود صاحب نوحی است و بدو بداد شود
 شد قومی و امتی که هر دو را اول و عیسی بن مریم و ابراهیم و موسی و
 ایشان توده باشند سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت
 روایت عفو که مهدی از فرزندان فاطمه است تمام آلاجات
 و ایام معصومین علیه السلام شیعیان را امر میدهد فرمودند و انتظار
 فرج و دعا کردن را از کفرهای ظهور آنحضرت عنایت شمرده اند
 و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک
 و ملازمت آنحضرت زیرا که فتنه های عظیم و ظهور او همه در خلق
 بسیار از دین بدر میرود و بخیلی منع فرموده اند از سر غیبت
 آنحضرت که چرا غیبت او طول کشید و چه فایده از غیبت منقول
 است معتبر منقولست که حضرت امام زکی خاص عسکری علیه السلام

که فرمود که اگر اقامتی نماید دنیا بگیرد کتب که البته حقیقتی در آن خواهد
 انش را تا مالک دنیا شود مردی از ابلت و سرکه موافق
 اسم او یکم من و اسم پدر او یکم پدر من را بر کند از
 عدل و راستی خیال می بردند باشد از ظلم و جور و قسمت کند
 مالها را در میان مردم نال سوید و سر از دگر و دگر و ایند حقیقت
 بیکت او و دنیای مردم را غنی و بیم فقر و درویش از او بیدارند
 کرد و او مالک زمین خواهد بود مفت سال بانه سال و جبری در
 زند که بعد از آن خواهد بود و تعیش و تنعمی خلق را خواهد بود که
 آن تدبیر و نشینده باشند
 او سریره از آن حضرت روایت
 نموده که گفت شنیدم که فرمود قیامت قائم شود تا آنکه مالک
 مردی از ابلت و سرکه قسط طه و جمل و علم را فتح نماید و اگر
 نماید از دنیا بگیرد که البته حق گفتند که در آن روز را با او
 شرک را جمعاً فتح نماید و از شرک انری در روی زمین نماید
 قیس بن جابر از پدرش از آن حضرت روایت نموده
 که فرمود زود باشد که بعد از آن خلفا بهر ستم و بعد از خلفا امر او
 بعد از امر ملوک جبابره و بیرون آمدن از ابلت من مردی که محکوم
 زمین را از عدل و راستی خیال می بردند باشد بدیش زبان از
 جور و ظلم
 الوحد زوایت نموده که از آن حضرت
 شنیدم که فرمود از او خواهد بود و آن یکبار کند و بی سر و عیبه

از آنحضرت روایت نمود که شنیدم که میفرمود که در آخر الزمان
 بسیار شود تا آنکه کسی از یک پدر بر سر حلقه افتد شود و بی یک
 تر بعد از آن رایا سیاه پیدا شود و باد شمنان جهادی
 کنند که هیچ قومی نماند باشد در آنوقت خلیفه خدا میسر
 ظاهر شود بر ماه تیشین که مهدی ظهور کرده باشد و با او بیعت
 کنند که آن خلیفه الله مهدی علیه السلام است
 روایت نموده که آنحضرت فرموده که رایا سیاه از جانب شرق
 پیدا شود و گویا که دلایب ایشان قلعهای آهنی است هر گاه بشنود
 که آن طالب را آورده اند باید که بشاید و متابعت ایشان بکند
 اگر چه نفس نرا نواشد بر روی نج و برف
 امیرالمومنین علیه السلام روایت نموده اند که فرمود که ما رسول الله
 ایا از ما آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود بلی که از ما خواهد بود نه از غیر ما حقیقتا ای خیار که فتح این
 دین را بکار گرفته است ختم آن نیز ما خواهد کرد و در ما خواهد بود
 مردمان بسبب ما از شرک خلاصی یافتند بکرت ما از قنیه و نسا و
 هم بجایات خواهند یافت و بسبب ما حق تعالی الفت میدهد میان
 دلها بعد از آنکه در اقصاها باشند بجهت قنیه و نسا و ما حاکم الفت
 و برادر بی ما و بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با ما بجهت شرک
 عبد الله بن مسعود روایت کرده که از آنحضرت شنیدم

جبار را از بسببیکه که قتل کند و کار اسلام را بعد از آنکه فاسد شده
 باشد یا اصلاح از دین خطاب کرده که گفت که ای حدیث اگر
 باقی نماند باشد از عمر دنیا لا فکر و ز که البته حق گوید و از دیگران
 آن روز را تا آنکه حاکم دنیا شود مردی از اهل بیت من که قتلها را
 عظیم بر دست او جبرایان باید تا اسلام فاسد شود و کفر بر طرف
 کرد و اگر کسی بماند و وعده نموده و وعده او خلاف نمیشود و حق بگو
 سر بر حق است
 الواسعید روایت نموده که از آن
 حضرت شنیدم که فرمود تنگی خواهند کرد و امت مرد در زمان مسد
 که از روز اول که این قسم تنعم نموده باشد آسمان بر
 ایشان باران بی دریغی خواهد ریخت و زمین در شکم خود سیح
 رفته را بستاند و خواهد داشت بلکه از بیرون خواهد داد
 آنسین مالک روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 شنیدم که فرمود یا بنوعید المطلب از سادات اهل جنت اعم
 بعد از آن محج را مفضل نموده بر آن معجز بیاورند که آن
 من و برادر من خلی و عم من حمزه سید الشهدا و یسوع مسیح طیار
 و دو سبط من حسن و حسین و مهدی موعود از اولاد خاندان صلوات
 الله علیهم
 الواسعید روایت نموده که از حضرت شنیدم که فرمود
 که اگر باقی نماند از دنیا بفرستی که البته مالک و حاکم دنیا خواهند
 مردی از اهل بیت من و انتقام مظلوم از ظالم خواهند شد
 نوب

است مست باشد این عکاس روایت نموده که در خدمت
 آنحضرت بودم که جمعی جوانان از بنی هاشم آمدند چون
 بر ایشان اتفاق افتاد در جنگ مبارکشان متغیر شد و از پی
 بگردانند پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا ما در جبهه شما
 چیزی می بینیم که مگر و نه میداریم آنحضرت فرمود که بدرستی که من از اهل بیت
 که اختیار کرده است حق تعالی آخرت را از برای ما و سرگزیده است
 و از اجبت ما درستی که اهل بیت را بعد از من ملائکه و فرشتگان و مختار
 خواهند بود و در محنت خواهند بود و ما آنکه قومی از جانب مشرق
 که با ایشان میداده باشند پس ایشان جفا دهند و کار بر
 دشمنان تنگ سازند تا چون خواهند که حق با ایشان تسلیم نمایند
 قبول نکنند و حق را ببردنی از اهل بیت من و اگر دارند که مملوک از برای
 را از عمل جفا که قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید که شما
 از شما تا کسی که در بایدن قوم را بجا بماند ایشان گشتند اگر چه
 ممکن نباشد الا سینه در آنوا که هر را پیش بر روی برف باشد
 حدیقه روایت کنند که از آنحضرت شنیدم که فرموده است
 من امت از پادشاهان جابره که چگونه خواهند گشت و خواهند
 نرسند که لی را که اطاعت ایشان نکنند و موافقتی در احوال
 نرمان با ایشان خواهند ساخت و علی از ایشان نخواهند بود
 تا چون حق تو خواهد که قدرت کامله خود باو اسلام را عذر سازد

در استی خباثت مملو شده باشد از ظلم و جور ^و از استی
خدای متعالیست که آنحضرت فرمود که باید زمین از ظلم و دشمنی
پیر شود و بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت جبر و زمین را بر آرد
عدل و راستی کند چنانکه سر بود از ظلم و دشمنی
زین عوام از آنحضرت روایت نموده که گفت ظهور خواهد کرد مردی
از اهل بیت من که موافق باشد اسم او یا اسم من و خلق او با خلق
منی روی زمین را از عدل و راستی بر خواهد کرد ^{ابو سعید}
از آنحضرت روایت نموده که فرمود و بعد ازین زمانه را اختلافی و
انقطاعی بهم رسد فتنه ظاهر شود و در آخر مردی که او را سیدی
گویند ظهور کند و فتنه را بر طرف سازد و اختلاف را با اتفاق
بدل کند و در بخششها و عطاها موافق حق و عدالت باشد
ابو سعید از آنحضرت روایت نموده که فرمود
بیرون آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید نسبت جبر و نازل سازد
حق تعالی از آسمان برکت را و بیرون دهد زمین برکت خود را که همه
او و مملو کنند زمین را از عدل و راستی خباثت مملو شده باشد از ظلم
و جور و عمل کند بهین طریق سخت سال انسانی که یک بیت او قرار
شد و نزل کند در بیت المقدس ^{نویان}
از آنحضرت روایت نموده که هرگاه دیدید که رایتها و علمها سیاه
از طرف حراسان می آید و بان کنید که خلیفه خد مبعدی در آنجا

بنهار که تامل او بشود و قریب پیدا و را و مخالفت او جایز مدارد
 شانه و پنجم این عمر از آخرت روایت نموده فرمود مهدی
 بیرون خواهد آمد و سر او ملکی باشد که نذر میکرده باشد که این
 فرد مهدی است و از اینها زنها که تامل شود و را هم نقد شود
 از آخرت روایت نموده که فرمود که شما را نشارت منضم
 مهدی که مبعوث خواهد شد در امت عروج و تکیه اختلاف نشود
 در میان مردمان بسیار باشد و نفعی را بر کند از عدالت و راستی
 چنانچه بر شده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود از آن سالکان
 آسمان و زمینی و قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان با تسویه حساب
 حق را بحق خود خواهد رسانید و این عمر که دیدار آخرت شدیم که
 میفرمود که قیامت قائم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از
 ابلت در روی زمین را که نام او نام من باشد ملک کند زمین را از
 عدل و داد و چنانچه مخلوق شده باشد از ظلم و جور نوزدهم از حدقه
 مرد است که آخرت فرمود که کراتی نمایند از دنیا مگر مگر و در که البته
 بر خواهد انگشت بدینا خدا مردی که اسم او اسم من باشد خلق
 او بچینه خلق من و گفت او عهد الله شد است از این عمر مردی
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا را آخرت خواهد رسید تا آنکه
 حق تعالی بر آن گیرند مردی را از ابلت چنانچه موافق باشد اسم او اسم
 من و اسم پدر او با اسم پدر من مخلوق سازد زمین را از عدل داد و

یعنی پیشانی او کشته باشد و روی از صنی را از عدل بر خواهد
 کرد و مال را نیز از او قدری نیاشد بیکس بقدر استحقاق و هفت
 صد داده باشد سیزده الوحامه از آنحضرت روایت کرده
 که آنحضرت روزی خطبه میخواند و در آن اثنا ذکر و حال را فرمود
 گفت مدینه کثافتها و خود را بیرون خواهد انداخت همانکه
 کوره کثافتهای آسمان را دور میکند و آن روز را روز خلاص
 نام خواهد بود از آنجمله آن ام شریک بر خاسته گفت یا رسول الله
 در آن روز غریب در گنجی خواهد بود آنحضرت فرمود اکثر اینان در
 بیت المقدس خواهند بود اما م خلق در آنوقت مهدیت که او
 مروه صالحست از در بیت من بیاید الوحید غدیری از آن
 حضرت روایت نموده که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی از آن
 حیران و اسیری آنگیزانند برای مردمان حقیقتی اظهار میداد
 در زمان از بعثت و دفع خواهند کرد را سید و چهار یا با سزا از
 و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد آورد و نیز و زمین
 در شکو داشته باشد و عطا خواهد کرد مال با و در کار مردم همانکه
 باید و نگاهداری در عهد و پیمانند با خود و این عمر را پیش
 میکنند که از آن حضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی
 در حالتی که اسیری سر سر او سیاه انداخته و تعدادی در آن امر
 ندانم میگردد باشد که از این مهدی و خلیفه حق جان و توالتیست

و مرغان در زمینی و آسمان منقسم الوعیان را که از آنست
نموده که فرمود که مهدی از ما و اولاد ما خواهد بود و از جمله علم
او بینی کشید باشد و پیشانی نورانی و الوعیان را که از آنست
روایت نموده که فرمود که مهدی از ما و اولاد ما است مهدی
خواهد بود از عترت من که او را بینی کشید خوش اندام خوش قیام
نموده باشد و از زمینی را بر خواهد گردانند و عدل بعد از آنکه از جور
پیر شده باشد اما او نامه با یکی از آنکه از آنست روایت نموده
که میان شما و اهل روم چهار قسمه و مصالحه خواهد بود و بر سر آنکه
از آل بر قتل باشد بفعیل خواهد اندکی از خضار مجلس بر خاشته
گفت ما رسول الله نام خدا را از آنکه خواهد بود فرمود مهدی اما
خلق خواهد بود از قبرندان من چهل سال حکم کند و دستهای
او از بابت شتاره خواهد بود که نورانی باشد و در طرف راست
او خال سیاهی باشد دعای قطوبه که آن مہی است
در حوالی کوفه تو شنیده باشد و او را شایسته برادران
بنی اسرائیل باشد که چهار از زمین بر آرد و ششدهای شکر
و کهنه بر دست او فتح شود و عبدالحسن بن عوف از آنکه
روایت نموده که مهدی را حق تعالی نوری از کمر اندازد و خیرت
من و قنبریت من از آنست انبای او آنکه از فرق انبیا باشد
یعنی دند انبای پیش او از هم جدا باشند و اهل الجبله باشند

انکسی را که قلمهای عدلالت و کمرای را بکشد و قفل از درها
 غفلت دارد و در زمان ایمنی در این دنیا از علم و
 پیر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده من نخر و نوحه مباش و مگر
 مکن که حضرت عزت جل و عزت تو از در و از همه کس حقیر است و
 مهربان تر بجهت نزدیک که ترا یابم است و بجهت واقعی که ترا در دل من
 است بحقیق که تری فرمود و حقیقی که ترا با روح تو در جا بجا
 غبطه و لبش عزیز تر و بر عیت رحیم تر و با حکام دایان تر و در علم
 کردن عادل تر تو در من از حقیقی که در خود بسته ام که تو او را
 یابی که از زمان که منی ملحق خواهم شد از ابلت ^{خداوند} ^{عزیز}
 عمر روایت کرده که گفت از حضرت شنیدم که فرمود که بید
 از روی پیر و نخواستند که از اگر عه گویند ^{خداوند} ^{عزیز}
 که حضرت فرمود بدو رست که مدی فرمودی خواهد بود و از اول و اولی
 که روی او در خشنده و نورانی باشد چون ستاره پیر نور و در خشنده
^{خداوند} ^{عزیز} از آنحضرت روایت کرده که فرمود و مدی موعود بود
 از فرزندان بر خواهد بود که رنگ روی مبارکش از یک مردم عز
 باشد و جسم و جنبه او مثل او و دینی او را مثل علی علیه السلام با
 و بر هر فرات روی او خالی باشد که گویا ستاره از نورانی
 پیر و روی زمین را از عدلالت بعد از آنکه از علم و عزت
 باشد و راهی باشد که خلقت او اهل زمین و اهل آسمان و

بزرگوار نگاه کردنی و اطلاع یافتنی و برگزیدن از جمیع اهل زمین برتر را
 و او را بر آن کیفیت تسلیات بعد از آن توبه و تضرع نمود و اختیار فرمود
 از جمیع اهل عالم شویب تر و معنی و معنی نمود که ترا با عهد کنیم ای فاطمه
 ما از اهل بیتیم که حق تعالی با عطا فرمود است بهت شفقت خلقت که
 بعین زما هیچکس نداده و بعد از ما بهیچکس نخواهد داد یکی از کرام
 خاتم نبوت ساخته و بر نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین
 و دوست ترین جمیع مخلوقاتم و بر تو ام و دیگر اگر کسی من علی
 بهترین اوصیاء و دوست ترین جمیع خلق الله است نزد الله تعالی و او
 شوهرت و دیگر آنکه شهید با بهترین شهیدت و دوست ترین توست نزد حق
 عز و جل و او حمزه بن عبد المطلب است که علم پدر تو و شوهرت و دیگر
 آنکه حمزه از ماست که حق تعالی او را دو بال داد که در بهشت
 با ملائکه طیران میماند و هر قاصد میبرد و می آید و او سرزمین
 تو و پدر تو و شوهرت و دیگر آنکه در وسط این مهت از خاندانی
 آن بر و ویران تو حسن و حسنی اند و بر و و بهترین حیوانات
 اهل بهشت اند و بخدای آنکه مرا بر آیت خلق فرستاده که ازین
 در وسط خواهد بود و صدق این آیت در الوقت و بیای هر چه
 شده باشد و قسمه و طاعت گرفته و حلقان بعضی بعضی مسیطر
 شده و هیچ بزرگی رحم نماید کو یکی را و نه هیچ کو یکی را عاقبت عظیم
 و تو قهر بر رخا نماید در آنجا حق تعالی سرا بگزیند ازین هر دو سبط

نه سال تنعم خواهد کرد در زمان او هلاقی نفعی خواهند کرد که هیچ
 بدکار و نیکوکار سرنگزیده باشد از آسمان همیشه منقضی خواهد بود
 و ذخیره خواهد کرد زمین سیح علف و دانه را و هم بسندند که از آن
 حضرت منقوت است که فرمودن عمل خواهد گشت زمین از ظلم و جور بعد
 از آن مردی از عترة حمیر خواهد آمد و دنیا را بر او راستی عدل
 خواهد نمود و اما مالک زمین خواهد شد هفت سالی تا نه سال
 سیوم بسندند که در آن حضرت منقوت است که فرمود که قیامت
 قائم خواهد شد مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را از عدل و داد
 چنانکه عمل او زور شد باشد پیش از مدت هفت سال جهایم
 ز نوری از علی بن الحسین از پدرش علیها السلام روایت
 نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و سلم را فاطمه صلوات الله علیها
 را گفت المهدی امتی و لدک بع علی بن ابی طالب از پدرش نعلی
 نمود که گفت خدمت رسالت بنده رسیدم در حالیکه دنیا را و طاع
 میفرمود دیدم که دخترش فاطمه علیها السلام سر را لیش نشسته
 میگردد پس گریست تا آنکه او را گریه اش بلند شد و رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم طرف او را رفته فرمود ای حبیبه چرا فاطمه چه چیز ترا
 میگریزد پس فاطمه علیها السلام گفت از قیام شدن بعد از منی
 توهم که حق را فراموش نمایند یا با جور توهم رو آورند پس سوگند خداوند
 علیه و آله فرمود یا حبیبه چرا گریز از آنکه حق تعالی نگاه کرد و او را

الوقاد الصاری و از زبان حضرت فاطمه علیها السلام و ام سلمه
 و عائشه اند در جامع الاصول از هیچ بخاری و مسلم و ابوداود
 ترمذی از ابو سمره روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرمود که حق قدرت خداوند بیک جانب در دست قدرت
 اوست که نازل شود بر شما فرزندان من و امام شما در میان شما
 حاکم عادل باشد پس علیای نقباء را نشکند و خرنه را
 بر طرف کند یعنی از ایشان چیزی بغیر از اسلام قبول نکند
 پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتیکه نازل
 شود در میان شما فرزندان من و امام شما از شما باشد و در هیچ جای
 مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بنی ستم طایفه اوست
 و میقاته بر حق خواهد کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس
 فرمود که خدا خواهد آمد عیسی بن مریم پس امیر ایشان خواهد گفت
 بیا یا تو ما را کنیم او خواهد گفت نه شما باین همه امیرید برای آنکه خدا را
 امت را بر کفر است و حافظ الوعظ محمد بن عبد الله همدانی
 که از اکابر اهل سنت چهل حدیث در باب مهدی علیه السلام هم
 بخوده است و در کشف الغم و فضول منه و غیره ذکر کرده اند
 محمد بن اسامه بیان می نماید اول ابو سعید خدری روایت
 کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی
 نامی امت میسر خواهد بود که عمرش کوتاه باشد و حق تعالی و الله

الى داود والترندي يافاه . ما نقله الواسطي احمد بن محمد
 الثعلبي في تفسيره يرفعه لسنده الى النسن بن مالك قال قال
 رسول الله صلى الله عليه واله الحق ولد عبد المطلب سادة الجنة
 وانا خيرة وحقق وعلي والحسن والمهدي سادات .
 ما نقله صاحب كتاب فضول مهم وكشف الغم عن ابني داود
 انه قال قال رسول الله يذهب الدنيا حتى يهلك العرب من
 اهل بيتي لوطي اسمه اسمي قال ابن طلحة وهذا حديث فضول مهم
 قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي انشاخي من
 كتاب البيان من اخبار صاحب الزمان عليه السلام في
 كون المهدي جيا ياتيا منذ عنيقته الى الآن ولا انقطاع في
 بقائه كبقا عيسى ابن مريم والخضر واليا من اولياء الله بقاء لا
 يحول ولا يحوال وانيس اللعين من اعداء الله وقال ابو الحسن
 بقائهم بالكتاب والسنن والاسماء كسايمها احاديث
 مهدي عليه السلام ذا ذكره انه عمه الله عيسى وعبد الله بن مود
 والوسيد الحذري وابو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وجابر بن
 سمرة وجابر بن عبد الله الانصاري والنسن بن مالك واليوسيرة
 وعمر بن الخطاب وزيد بن ثابت وزيد بن ارقم والواطمة ومالك
 بن الاشعث واليوليوب انصاري وعمار بن ياسر وعدي بن اسود
 وعمران بن الحصين وسعيد بن مالك وهذيل بن اليماني و

الحسين فقال من بردا مدي اللاتمة قال ابو عبد الله محمد بن علي
 بن محمد الكنجي الشافعي هذا اخره الدار قطني صاحب المخرج
 والتعديل وسماه اخره الوداد وسنده في صحيحه رفعه الى علي
 بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله يوم تقي من الدنيا نوبا واحدا بعث الله قبلك موسى
 بعثي على الدار من عدلك كما كنت جورا ما زعم مارواه ايضا
 الوداد وفي صحيحه رفعه بسنده الى ام سلمة زوجة النبي صلى الله
 وآله ورضي الله عنها قالت سمعت رسول الله يقول المدي
 جبري وسمي عترة طاهرة ورواه ابو داود والشافعي ابو محمد
 الحسين بن مسعود البغوي في كتاب المدي شرح اسمه اخره
 الامامان البخاري ومسلم كلوا احد منها بسنده في صحيحه الى
 ابي نيرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كيف كنتم
 اذا نزل فيكم واما لم فيكم - ثم اخرجه ابي داود والترمذي
 بسنده في صحيحه ارفعوه كلوا احد منها بسنده الى عبيد الله بن
 مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو لم يتق من الدنيا
 الا يوم واحد بطول الدهر ذلك اليوم حتى يبعث الله من اهل بيتي
 يواطى اسمه اسم الله على الدار من مشطا وعدلا كما مضت
 وظلمها حارر ومنها في روايته اخرى ان رسول الله صلى الله
 عليه وآله قال راعل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي منه عن

فقال علي قلت الا تجدني بشي مما سمعته من رسول الله في
 عيادته قال علي اترك ان رسول الله صلى الله عليه وآله
 من مرضه فبقية فقد متبناه فقلت عليه فاطمة عليها السلام تقول
 وانا جالساً عن يمين رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رأت
 ما يرسل الله من الضعف خنقنا البعرة حتى مدت ذراعها
 علي فذبا فقال لها رسول الله ما لي بك يا فاطمة قالت خشي
 اتصنعه يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلعني
 الى الدنيا اطلعني فاخار من اياك ثم اطلع ثانياً فاخار مني
 عليك فامض الى فانك تحب واخترته وصيياً اما علمت انك تكره
 الله اياك وزوجك اعلمهم علماء الكوفة علماء ائمة مسلم
 فضحكوا واستبشروا فادرسوا رسول الله صلى الله عليه وآله
 ان يزيد بن يزيد بن الحارث بن ابي سلمة الذي قسم الله المجد وال
 فاطمة وتعلي ثمانية احرار يعني مناقب الله ورسوله وكلماته ورواياته
 بسطة الخس الخس واداره بالمعروف ونبيه عن المنكر فقام
 انا اهل البيت اعطينا ستة حصص لم يعطها احد من الاولين
 ولم يدرك احد من الآخرين خيرنا بينا خير الدنيا وهو الوكوف
 خير الله وصيهاً وهو عليك وشميد باجر الشهادة وهو حرة عم
 ابيك ومنا سبط بنه الائمة وهما اباك ومنا مهدي ومنا
 الائمة الذي اصلي عيسى عليه السلام خلفه ثم ضرب علي ثوب

الى الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه محمدا المرغب في الله والذاب
 عن حرم الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا المكتنف بالله
 الولي الى الله ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عبده خاسا مومنا
 بالله مرشدا الى الله ويخرج من صلبه ابنه عظيم الحق ولسان الهدى
 منظر الحق حجة الله على بريته له عينه ينظر الله به الاسلام والهدى
 ببال الكفر واليه يقف عن قارزمي باسناؤه عن سعد بن اشعر عن
 علي ابن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه واله انا واربعكم
 وانت يا علي الساني والحسن الزايد والحسين الامر وعلي ابن
 الحسين انقاروا ومحمد بن علي الناطق وحفص بن محمد محصي المجتبى و
 المعصنين وواع المناقبين وعلي بن موسى زين المؤمنين
 ومحمد بن علي مترل اهل الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد خطيب
 الشيعة وفروجههم الحور العين والحسن بن علي سراج اهل الجنة
 المستقيون به والمهدي شفيعهم يوم القيمة حيث يوزن
 المؤمن ثوابه ويرضى بنته بالقدر البوداد واليرزى كل منها
 سنة برفعه الي التي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه واله يقول المهدي مني اجلاء والجهت مني
 الالف عيلا الارض تشطا وعدلا كما كنت ظلمنا وجوراهم في الالف
 مكانة الطالب يحتاج من الدار فطني صاحب الجرح والتعليل
 قال انيت الي سعيد الخدري فقلت له اهل شهدت بدرا فقال

موسى والحسن والحسين اثني عشر ملكوتاً بالنور فقلت يا رب
 لمن تولد الله سماؤ فقد تشرى بهم لي فنوديت يا محمد يا أمية
 بعدك من ذريتك ششم عن عائشة قالت كان ثلثه
 وكان النبي صلى الله عليه وآله إذا جاء جبرئيل عليه السلام ليقبه
 فيها رسول الله مرة وأمرني أن لا ألتصع إليه قد فعل ليكن
 بن علي ولم يعلم حتى عشيها فقال جبرئيل من هذا فقال رسول
 الله صلى الله عليه وآله إنني آخذه النبي فأجلسه على فخذه
 فقال جبرئيل عليه السلام أما أنه مستقبل قال رسول الله
 الله أكبر متى تفتله قال أمتك قال رسول الله صلى الله
 وسلم وإن شئت اجترتك بالأرض التي تقبل فيها كما
 جبرئيل عليه السلام إلى الألف بابعراق واخذت به حمراء
 فأراه إياها فقال هذا من تربية مصر عني رسول الله صلى الله
 عليه وآله فقال لجبرئيل عليه السلام لا يتكفون فيهم
 منهم تعاملك أهل البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
 فأبينا أهل البيت قال هو التاسع من صلواتي ولله
 عبده عليا خاضع لله خاضع ثم يخرج من صلب علي
 ابنه سماء عبده محمداً فأتى الله سبحانه ثم يخرج من صلب
 محمداً ابنه سماء عبده جعفر أوطأ عن الله ملاذ فاني الله
 ويخرج من صلبه ابنه وسفاه عبده علياً الرضي بالله والكرام

الابطال كانوا من ولد يعقوب وكانوا اثنا عشر رجلا فان
 الائمة لعدي اثنا عشر من اهل بيتي علي اوسم و
 اوسطهم واخرهم محمد مدي هذه الائمة الذي يصلي
 عيسى بن مريم خلفه الا ان من تمسك بهم بعد
 فقد تمسك بجبل الله ومن تحلى منهم فقد تحلى منه عثم
 عن ابن الخطاب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 يقول الائمة لعدي اثنا عشر تسعة من صلوات الحسن عليه
 السلام منها مدي هذه الائمة من تمسك بعدي بهم
 فقد تمسك بجبل الله ومن تحلى منهم فقد تحلى من الله تعالى
 عن ابي هريرة قال صلى الله عليه وسلم الا فقهتم قبل
 علينا فقال معاشر اهل البيت خسرنا
 معنا ومن اتمسك بالبيعة الوفاي نجا فقام اليه الوفور
 فقال يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال عدد بقايا بني اسرائيل
 فقال كلهم من اهل بيتي فقال كلهم من اهل بيتي مشقة
 من صلوات الحسن والهدي منهم خمسم عن ابي امامة قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله لما خرج في ابي اسما ورت
 مكتوبا على ساق العرش يا بنور لا اله الا الله محمد رسول الله
 بعلي ابن ابي طالب واهله بهتم بعده الحسن والحسين ورايت
 عليا عليا عليا ثلث مرات ورايت محمد اميرتين وخلفاء

علیه السلام است مادرش ملیکه دختر سوعان فرزند قیصر
 بود از نسل شمعون الصفا و حتی حضرت عیسی علیه السلام
 ملقت نوحی خاتون بعفر کوتید دختر زید علیه است و این
 در نهایت ضعیف است در حدیث و کلمات و آثار کبار
 بنحایتی که بر تیره بلند امامت سرافراز شد احادیث
 آنحضرت علیه السلام از طرق عامه که از صحاح مستان
 استخراج شده که هر یک از این صحاح را اهل سنت بمزله
 قرآن میدادند بخند حدیث الکفای منیما بد اول نقل از
 عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لا تقوم الساعة
 حتی یمکت رجل من اهل بیتی نفع العیسی بنی ابریم
 و یوم یستقی یوم یطول الله ثباتی و ملک الیوم حتی یفجأ و یوم
 عن ابی سیرین قال قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله کل
 بنی و عتبا و سبطین فمن و صبیک و سبطاک فینک
 و لم یزد علی جوابه فعرفت خریفا فلما کان الظهر قال و ان
 یا ابرو منی فجمعت ادنوا و اعود بالیه من غضب
 رسول الله قال ان الله یحب اربعة الدف بنی و کان لیه
 اربعة الدف و هی و سبط فوالله فی نفسی تیه لیا حیر
 الانبیاء و و هی خیر الله و صیاء و ان سبطه خیر الله سبط
 ثم قال الحسن و الحسین سبطای من تنه الله و ان

بیایاها میکرد و چون سخی بود حقیقتی و حی قریب و صحت
 بخوشی علیه السلام که او را کشتی و بعضی از ایشان بمنح شمر میگویند
 تا اینکه که بصورت سکیت و در بیابانها تنه میکرد و دو
 بعضی این را در سیمت امرو در رودخانه بطاویع اند و دیگر
 سیمت که غنای مغرب و بدعای حظه میصفوان
 علیه السلام غایت آن شتر است که با عقدا و اینان
 حنازه حضرت امیر المومنین یار اوست و هنوز در بیابانها
 میکند و یکجه طالع علیه السلام است که گویند هنوز در میان
 کوههای شام میباشند و مال میکنند و ناقه حاج که آن
 راه میرودند سازا میفرزند و او را از دلقره با برمدارند که شتر
 ایشان اصدای یکجه ناقه را شنود و اگر شنود نیم شتر آن
 بمیرند و بزرگتر علما میگویند که قنقنس مرغیت که بر ارسال
 عمر خدای چون وقت مردش میشود بیکه بسیار جمع میکنند و بر
 روی آن بنشینند و مال میکنند و مال بر شتر میزنند و این
 از مال و بهیمه افتد و میسوزد و ملاذت با سعادت
 آنحضرت علیه السلام در شب جمعه یا تیر و جمعه ماه شعبان و بعضی
 هشتم ماه مذکور گفته اند و در کشف از طریق مخالفان است
 و سیم ماه مبارک رمضان واقعه در سال و در است
 و پنجاه و پنج یا شش هجری بدر بزرگوارش امام حسن عسکری

فاستقان بلند شود و کفیل مهمات و رئیس قوم از ذل ترین
 ایشان باشد و از فاستقان بخار قهر سیده باشند و بکفیل
 یا ایشان سلوک کنند و تصدیق و روغ نکند نمایند که زبان صاف
 باشند و هایش آئینی و زمان بمردان مانند شوند و مردان
 نیز آن تشبیه جویند و مردان بمردان سکایت کنند و زنان
 نیز آن رغبت نمایند و زمان خون مردان نیز بندها سوار شوند
 و در زمینها گردند و گواهی دهند فی انکه از دنیا گواهی طلبند و گوا
 راست گوئی نکنند و قوی و دیند عمل و نیاز با خیرت تر هیچ و
 اختیار نمایند که گران باشند پوست نریوشید و لها از مردان
 نترسند و از صبر تلخ تر پس بر شماست که در آن قسم روزگار خود را از
 میان کشند و از زند خون حدیث طولانی بود باین مطلب
 که ضرور بود که فاستقان بود و دیگر از آن که اینک اهل سنت
 میگویند که زند است ضحاک علوانی مار و دواست که مار
 و عقاوند فرعون او را حبس کرده هنوز مقید و محبوس است
 گوگرد او را گویند از بخار دهن آن مار است که بر دوش ضحاک
 و آن گوگرد و زعفران است که نتواند که از هزارت و دهن
 آن مار آن بیرون آورد و وقت عالی ضحاک باین عذاب
 معذب ساخته و دیگر عذاب و مار وقت بیگل بشر و چاه
 بابل او بخت اند و دیگر سیاحت که سامری باشد گویند هنوز در

فرج نماید عهده مت ظهور و حال در کتاب خراج از حضرت
 امیرالمومنین مروست که روزی خطبه میخواندند و تعداد قرائع
 فرمودند سلوینی قبل آن تفقد و بی مخصصه
 بنی صوحان قدرست کرده پرسیدیم با امیرالمومنین و حال یکی
 بیرون خواندند آنحضرت فرمود که اتنی علمیت از کس را بخفیه
 و شاید در خفت اظهاران نباشد اما از ایشان و علامتها
 هست که همه به هم متصل است فوت کردن و سهل شمردن نماز
 و سرفروختن امانت و رواج یافتن زنا و حلال دادن بی
 و اقرا و فروختن دین بدنیا و قطع صلح رحم نمودن و ریا خوردن
 و مانع میباشند و مسورت بازمان کردن و سفیها را امور
 عظم فرمودن و خون ریختن و سهل شمردن و علم ضعیف
 باشد و علم مخفی کند و امر را فاجر شوند و در راه عالم گردند و علما
 خیانت بین کنند و قرائت را شیوع نمایند و بطلان بخور
 کنند و ظاهر شود شهادت زور و منار را بلند شود و مسجد
 کند و در کرد و مصحف علی و حلال بهرساند و بتیان از هم
 و طعیان رونق گیرد و ضعیفای نماز و رستم رفته و بهم بگویند
 و اما دنیا متفرق و از رستم دور بود و انقضای عهد بر سنگ
 شمردن و خلف و عده را سهل گویند و شیر یک باشد
 زمان باشوهران حد تجارت بکجه خرمن وینا و اوزارهای

داده سرگاه خروج کند و دعوی اعدای نماید که کویست و بداند
 که اعدای شما یک چشم نیست چون خروج کند سرخری سوار باشد
 که میان سر و کوشش نکش فرسخ فاصله باشد و اکثر اعدایان
 و جال اولاد زنا و یهودان باشند و قرب شک مسلمانان را
 بکشند اول یهودان بخدا می آید و اقرار نماید و بطریق نمایان
 آنکه عمر بعد از آنکه ششمین مرد حال زود و کشت و بتر او کشت
 و در حالی فری نرسید حضرت مرغی را جلبد و فرمود که جال
 را که هر کشت دارد و باصفهان انداز پس در مرغ و حال را
 باصفهان انداخت و رسیده و میگفتند که از اینجا خروج کند
 یک چشم او کورست و چشم دیگرش در میان پستان نیست
 از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
 که بیرون می آید و جال بر سر خر سوار که تا بن کوشیدای را که
 کزیت ظهور آید چون در ساقی خواهد بود که غلط شد بد باشد و گرم
 حاشا پس یک میل خواهد بود و تا بنانش حاشا ای اند که طبع است
 سبز جوشند و کویا طبیبان سبز سبوت پیوست و حضرت
 صاحب الامر علیه السلام حد ملا و شام او را حد و زنجور عقیه
 قین بقیل میرساند و بر او ایت شافی بر روی که انداز
 که کوشد از مصافات فلسطین او را بقیل میرسانند
 و بر او ایت دیگر که حضرت مسیح او را در صخره بیت المقدس

از اسماں فرود آید پیش از حضرت صاحب الامر علیه السلام
 و آن وقت نماز باشد که روح البیگمخت صاحب علیه السلام
 اقتدا کند و با ما از حضرت متوجه دجال خود باحریر که از اسماں
 آورده حمله کند او بکفر نزو خداستعالی از منی را از او کند که او را
 بگیرد و بکشد و در دکه او برود و حضرت او را بکشد و در بنایه برود
 و دوراری و کوی که اهل اب الملون باشند امکان با او از
 بلندند که اندک است بیایند و بکشند و سر وایت و کفر است
 که حضرت مهدی زبیس اهل قتلات را بجهنم فرستند و بر او
 دیگر از حضرت منتقوس که قامت دجال است که است
 و اهل روز رزق چشم است و ریش و دوشاد است و پیش
 بدو است و ناخنیای سرشته دارد و و شکرش هزار هزار و
 ششصد هزار کس خواهد بود و حضرت خضر علیه السلام بر میخیزد
 و از حضرت میگوید ای تو دجال کافری و از حضرت را شهید
 کند تا سه مرتبه و حق تعالی او را زنده میکند و در کتاب
 اکمال الدن خدیشنه مذکور است که مضمون مختصری از آن
 اینست که قبایل و رزمای رسول متولد شد و رسول اله
 با جاعلی سه مرتبه کانه آوردت و فرمود که اقرار بدهد نیست
 خد و در رسالت میباید پس این ملعون را بگرد و راضی شد
 پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرش احوال این ملعون را بفرستد

و میان سر و کوشش چهل میل فاصله و در سایه کوش اول
 بر آریس راه روند و بلندیش از زمین سفت فرسج و در آریس
 سه فرسج و سرکاش یک میل و در میان کوشش جمع کثیره
 بنشینند و قوی باین کاش چهار فرسج باشد و نیزه از
 هر مویش او از بغله نازه و سازی در کمال خوشتر آید و یک
 کوه بزرگ از طرف ریش با او تهره که رود و رود که در نظر
 باغی نماید و رعایت از آریس و نهایت پیر استکی بر آریس
 فتحه و میوه و از هر جانب تهری جای که طبع شده است
 از بدن آن برود و کند و این را تبت نام کنند و از جانب
 چیش گوپی و تهره از آریس و مار و عقرب و انواع حشرات
 الا از حی و انواع عذاب باشد و نام آن ووزخ کند و باواز
 بلند فیراد کنند هر خدای بزرگ شایم و سرور و کار بهیام
 بر کس اطاعت هر کند و من امان بیاورد و از داخل تبت
 حوزکم و انواع نعمت متنوع گردد و سر که اطاعت کنند
 بد و خشن اندازم غرض و مدت چهل روز علام را طی
 کند و جمیع کثیر از حوز را در کان و میوه و از هر یک بکشد
 و همه جانور من که کند الا کوه عظمه و دزیمه شرف و بیت المقدس
 خون خواهد داخل شود ملائکه با امر الهی با جبره ای خداست
 حله کند چون نزدیک کوه عظمه رسد حضرت عیسی علیه السلام

گذاشت و گفت این هیکل کس را بر دارد و بر زمین مدینه
 این را از قریه و داور و مایران سوار شدم و در تیک عت
 بدینهم رسیدیم پس تیمم داری و نذرانی بود بخداست خفت
 رسالت آمد از ایمانی آورد و در اخبار آمده است که
 پیش از خروج آن ملعون خدا تعالی در سال اول سال
 را از من فرماید که نفلت یار اتر و نکند و در قریه را فرماید
 نفلت فرج و گداه را اتر و یاند و سال و دیگر آسمان و زمین
 بر کلام و نفلت برکت و رحمت را قطع کند و سال سوم
 یک قطعه باران بنبار و دو یک برگ گیاه زمین بر و یاند
 تعداد آن و حال خروج کند و ظاهر میشود که خروج آن
 ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد و روایتی است
 که بعد از ظهور آنحضرت خروج میکند اول بر سر
 نشیند و مادر بلند فریاد می کند که آوازش بیدار فرستخ
 رسد و مادر دیگر فریاد می کند که ابرار و اشراف بنشینند
 و سکه روز و نیم و سوادیت و دیگر جمله در بر سر آن کوفه
 کنند تا آسمان کند نشین میباشند و ششطان قاید و
 رنجا و همه کاره او باشد و تعداد آن از کوه نبر اید و آن
 چهار سوار شود و روایت که هزار و چهل خشت
 و چهار دست و پایش تا از انوسیه و از انوسیه هم بخید

بقدر در گفتم سحان الله که حیوانی باین صورت ندیده ام
 از خیر تر یان آمد و گفت و حال که سوار می خواهد شد از من
 عجب تر است گفتم که است گفت درین قفس را ندرون فرستم
 شیخ را دیدیم که گان بزرگی که را ندیده بودیم و هم یک شمشیر
 ممسوح بود و بر وجهیکه جای شکاف بدانت و چشم و دیگرش
 چون ستاره میدرخشید در میان دوشش نور برآمده بود
 مثل نزع و برین انیش نوشته بود که کافر بالله و از با شیخ
 تازانویجی بود و دست راستش را بر گردن بغل بسته و میان
 معلق الیاده نمی گفت یم دارنی تویی گفتم علی احوال
 چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیده گفتم علی گفت نهایی
 عربی که تولدش در مکه بود و بعد به مکه حجت نمود و صاحب
 او شفاعت بر حوض کرامت حوض با و بر سر اصدیق او
 بکنی و با و ایمان بیاور این نصیحت که اگر از دم بچکس را
 بنفردم و بر وایت مصالح برسد که عرب با و حرب کردند
 گفتم اری گفت سر می قرار گرفت گفتم بباری از ایشان
 اطاعت او کردند گفت خزان ایشان در کین است بعد از آن
 گفت نزد یکت که مرا فلان خرفج و شد و همه روی اینی
 را در چهل روز بگردم بعد از آن الاغش را که با منی خانه
 است طلبید و بر وایت دیگر لعاب پیش آمد و از آنو برین

درشتند و دجال بد فعال از عقب ان معدن کمال تعلین پوشیده
 عصای طعنان بگر گرفته کجایست مدینه رفت چون خلدیق ان
 خلقت غریب و هیات عجیب را دیدند گروه اینوه بر جمع
 آمدند دجال بیکر گویی و دید و بینا کردن برداشت و بیکر راه
 ایشان گذارفت و در میان ان کوه مجوس کردارند عمر عبان
 غرمت در یافته ترسان و گزیران نمودت حضرت رسالت
 و حقیقت با عرق نمود حضرت برشته پیوه دن کوه شد دست
 بدعا برداشته گفت خدا یا نثارش بد فعال را تا و قیسه خود میداد
 از امت جبر دفع کن فی الحالی مرغی از مرغزار استمان نبرد آمد
 و دجال را بیکال گرفته بهوار برد و زنده تفرغ و ابتال نمود حضرت
 متوجه شد انحر و جبال را بدریای طبرستان رسانید و جزیره
 انداخت و در انجا معبد و مجوس ساخت و در کتاب صحاح
 المصباح و زمره از را قلم گرفته که مسموم داری روزی از رفت
 حضرت رسالت نناه میگفت ماسی گری گویم همه در شنیدی
 و در یا تبلاطم در آمده و گشته شکست بنجته باره کلبیده خنجر
 افتادم و بردایت و بگر گزشت تا با یکماه در دریا سرگردان شد
 اخر بخرن رسیدم و در انی آخری دیدم انقدر بزرگ بود که اگر
 پیشش نشستم نوای و منش را و تنیدی سخن من مثل شتر و روغن
 مثل روی آدم و پشتش چون پشت حماد و تمام بدنش کلکلی

بدر وقت برود و وقت رفتن حضرت بارفغان تمسک بمحفة
 سوره البروم و خان را بنیاط کر فستاد جالی را امتیاز کنند
 چه میگوید چون داخل شدند و دیدند که دهال مرعبلنسته و
 باوزنی گرفته خود را با و میزد و لحظه لحظه بر یک میخورد و با مردم
 از خبریات شرم میگوید حضرت رسالت فرمود ای دهال استیلا
 ده که خرسو میزدی تو را است دیگر گفت ای محمد تو شیاد
 ده که غرق دایم و شد عالم فرمود تعساک انکون یعنی ملک
 شوی ای در در افتاده اکنون هست عذاب مرته دیگر گفت ای
 شهادت دعوت فرمود جوابش بیان ندیان گفت
 مرته سیوم گفت که کوسا الله الله محمد رسول الله
 و حال آسمان آید و او را دریم با شکفت چون حضرت از
 اسلام او را بپوشیدند و در قاهره گرفته بود استغفار بخوف
 و حال با استعجال گفت البروم و خان حضرت مقدس میگوید
 فرمود قاتلک الله بس عمر شریف بر و بر و دهال اصله
 او را نکر و برکت و برادر او چهار انگشت داشت و خفت
 بر سر روی عمر زحمت حضرت فرمود ای عمر تو توانی جوی
 فضای خدا چهاره بر انگشت بود از آن دست مبارک
 بر جاعت او گذاشت و بصیبت مندل گشت ضایع گویا
 هرگز نبود و از آنجا بیرون آمده بدین مشرفه عنان نوبه معروض

ده خود بدید نام بدیش جداوات و نام مادرش کاهنه سرد
 یهودی بودند و یکروز و حال را فطامه میگونی و بر دایت دیگر
 پدر و حال دو نام دارد و مادرش میمونه و بر دایت دیگر گفت
 و حال الوردف بود یهودا و در اینجاست انداخته و خوف ظهور کند و در
 چند سید رفت و بر دایت دیگر آنحضرت بخت حکایت تولد او را بیان
 نمود این حکایت در روز جمعه بود چهارشنبه وقت اوقات و فتنه
 شد و خوف بر زمین آمدنی الحال نشست و خوف زو و خود را گریه
 کرد و بر سر کتی نماز میکرد و میگفت ساعت ساعت پیش مثل
 دانه انگور که تر سر آب آید باشد بیرون آید و چشم دیگرش
 مسح بود یعنی هموار و باطل و بارش هم بدید و برش
 دراز داشت و در او حال نام کردند و حال یعنی دروغگوی
 و فریفته است و در آن ایام عهد الهی مسعود و محمد بن مسلم
 بان رسیدند آشوب و غوغا شدند از ریب آن بر سر حکایت
 حکایت با ایشان گفتند بدرون خانه اش رفتند دیدند
 بر شانیش بخط صنع نزدانی نوشته الکافر بالله و بر دایت
 دیگر کاف و الف و نا و را جدا جدا نوشته بود و از آنجا حرکت
 زفته کیفیت آن حکایت را چنانکه دیده بودند و شنیده بودند
 بعرف رسانیدند روز دیگر آنسرور با ابن مسعود و عمر بن ابی
 سربند دیدر خانه و حال رسیدند عمر حلقه بر در زو و حال آید

مزن و از درخت برترای که محمد آمده است پس ساکت شد و رسول
 شهادت گفت بمات حواریه بنذر و فرسیدم که اندم در میان
 گوشتن دان بود و آوازی مسکون و خون او از زلف کفکوی ساقی
 گذشت رسول الله باد گفت آهسته بعد از آن فرمود که تیر
 میخ و دود انداز روی خود بخوابی رسید آنم مقدر شده از تو بخل
 خواند آمد و در سه روز آنحضرت با تمام خود گفت خدا این زن
 را از رحمت خود دور کند و اگر او نمی بود و خیر میداد و مگر این آفت
 و در روزی آخر فرمود که هفتعالی سبع بنوعمر را بدینا که رسیده
 قوم او را از و حال نترسانید بایستد و بکنم او را در بیم امت ظاهر
 گرداند و او لعنه الله برین خواند آن خری سوار که غرض میان
 دو کوش خریک میل نباشد و بهشت و دوزخ و کوی از نات
 و نری از اب همراه او سر خواهد کرد و اکثر اعیان او زنان و اطفال
 باشند و در جمیع افاق خواند آنست بغیر از بدنه و مکه که قدمش بکوش
 نخواهد رسید و آنرا مکه الاعلی خواند گفت و سرگاه امرا و مشیت
 شود باید که بدانند که خدای او کو برنت و هر خسرواری شود و این
 با بویه علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث گفت عجبت از شماست
 و ابل غما که تقدیر اتی خبر نمائید و از تقای صاحب الدنم علیه السلام
 و عیشش در حدیث مستنوع و متعاید و بطریق دیگر و سب که بقرین
 آنحضرت بدی که در دوزخ فرستی بدین بعد رسید فرمود و لذت و حال درین

که خیره نصیب فرسخت شد و هر روز حقیقتی آن خیره را علف
 میروید و آن میوز و میگوید سپر نشدم احوالات و سبب
 حشر آن مال علیه العنة و التکالیل بدانکه و حال ساحر است
 کافر و از فرزندان آدم است نه از دیوان و جنیان و در نهایت
 مهارت و در علم سحر و در زبان حضرت رسالت متولد شد و خدا
 بنی عمر علیه العنة که دست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چون نیاز فتح فارغ شد بر قفاست و رقت و اصحاب در سبک
 نودند تا بنده می رسد که از او دل میگویند و بر او متی مجمع شریف
 برده تا بدین خانه رسید و در راز دیره زنی بر او گفت چه خواهی
 یا ابوالقاسم فرمود یا ام عبدالله حضرت مهدی که عبدالله بانه بنم
 پره زن گفت او را می بینی دیوانه است کشف و حقیقت است
 و سر او هر چه شد میکند و حرفهای ناگفته میگوید رسول الله گفت
 که چنین باشد گفت در آید چون داخل شدیم دیدیم سر بقطیف برده
 و خود بخود حرف میزند حضرت باو گفت چه می بینی گفت می بینم حق
 و باطلی و تختی سر روی اس اس حضرت فرمود که گواشته شد آن
 لا اله الا الله و انا نرى رسول الله انما نرى

کشته شد ان لا اله الا الله و انا نرى رسول الله
 قویان امر از هر چه سزاوارتر نیستی و روز و نگره جانوقت آدم در
 بالایی و رفتی دیدیم باو از بلند جبری میجو اندیره زن که حرف

و گشتند بر آن شد از مردمان و غیبت اختیار کرد و اتقوا را بمان
 نمی غیبتیه قضا حجت الله علیه السلام آنرا قایل نیستند که غیبت اختیار
 کرده میگویند اگر غایب میبود و در حدیث می یابست پیدا شود و
 بنمایند که آنقدر عمر داشته باشد و اگر نزنده میبود بنمایست او را
 ببینند جواب او است که شما قایلید که بسیار که آن از مکان
 و بدن در جهان زنده اند و عمرهای طولی زیاده از چهار هزار سال
 و پنجاه سال دارند پس اگر آنحضرت عمر طولی داشته باشد و زنده
 باشد بعینیت و خداوند علما بدان قادر است که او را زنده بدارد و
 بعد از آن بر آورد و بسبب ویر طاهر شدن بحسب مصلحتی حقیقت هر
 خداوند عالم میداند و پس که خودش هم میداند و از شنکان کسی که
 است حضرت ادریس علیه السلام است که بعد بنیت است و دیگر حضرت
 عیسی علیه السلام است که زنده است و در آسمان چهارم است و دیگر حضرت
 خضر علیه السلام است و در بیابانها میباشند و راه نمایی آنرا شناسان
 بینامیده و دیگر حضرت ایاس است و در دریای میانشد و دیگر حالت آن
 اند با عقدا و اهل تصوف و غیره و اگر ایشان چهل نفر اند از اقطاب
 که در جهان میگردند و هر کدام که میگردند قطب میشوند و هر یک از این
 اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردمان عالمیست و در هر
 و حال بنی هابیدین هید است و همانرا که مخلوق شده اند و در
 اند خودش با خورشید پیگیر است و در خیر از جرایر طرستان میباشد

مهدی بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابراهیم علیه السلام
 است و او از نفع است و در آخر از آن خراج کند زبده را گویند
 مهدی این است محمد بن ابوالقاسم بن عمر بن علی بن الحسن
 علیه السلام است خداوند طالعان که معتقد است نواد او را
 حبس کرد و با بر و عباد - این اسناد در المندلی مقصور در انقی
 می نمود و او را دی نیز می گویند بطور - از شیوه این اسناد
 ما و لا و امام حسن بن امیر المومنین علیهما السلام می بیند و بعضی
 از نظر و سید بن الفخیر را امام می دانند و بعضی از شعبای شیعه
 و عباسیان ثمالی که اکثر متولد شد و دو سال پیش از
 فوت پدر وفات یافت و بعضی از عامه ملاعین برین
 رفته اند که هنوز متولد نشد و بعضی گویند پیش از پدر بکمال
 فوت شد و بعضی گویند متولد شد و غیبت او از عانت خداست
 که خلق اصدالت افتند کمالی الله غیر فلک و بعضی گویند که او
 خود غیبت اختیار کرد و درین سببی و جنتی و بعضی مفسده
 اصدالت لازم آید شیوه از عشره می گویند که غیبت اکثر
 بسبب قلت اعمار و کمی اعوان و خوف از اعداست و از
 ظلم و ستم عیش و عشر گردان و معتقد است خلق هم عور از زمان
 و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند و بکشند که برین
 باشد از مردمان و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند

ارامطیس پادشاه یونانی که کل مخنوم در زمان او بهر سید در آن
 لوح اسمای چهارده معصوم صلوات الله علیه و یک سید و فر
 ان لوح بترا و مذمت معاویه و عمر علیهما اللعنه لک و در ای نوشته
 که مهدی آخر الزمان از امامان امت مرعوم است و از فرزندان خیر
 احمد است که مسیح با حواریین خواهد آمد تا با او آید و حالش که دنیا
 محلو از ظلم باشد او بر از عدالت کند و بعد از ترجمه بر بار خیزد و اند
 از سوای کسب عمر خیر معاویه در اشک و در بار انداختن و قتال
 غیر شیعه اثنا عشریه از غلظه و خوارج و ملحدان این امت و تباخیر
 اهل اسلام در وجود آنحضرت علقه فی ندارد تا با عید شهادت میهد
 را به مهدی از فرزندان اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام میهد
 و این مهدی از سلطان مصر و اسکندریه مغرب بود و او را از
 میگویند که حضرت صادق علیه السلام مهدی این امت است و فرمود است
 و غیره و ظاهر شود با شکر بسیار که این کوتید امام بعد از امام حسین
 علیه السلام محمد حنیف است و مهدی موعود است و زنده است و در
 رفوان از کوههای مین در کتف عیق غایت است چنان حال
 بیاید و خروج کند و حال بکشد و چهار هزار از داد و عمل کند
 و قومی از ایشان گویند که محمد حنیف خداست و مختار و مشیت
 بن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سیدی آمد نزد صادق
 علیه السلام و تبریک و دین از او گرفت و بار و دیه از او برگیرند

جنبل مولف گوید که قاضی سگ راست گفته است که حضرت جبار
نفر اول را که زندقه میکند که دم را سر و اوطافه نمیکند و بدین
روز در کلمات جهنم منفرستند و چهار فقیه را با کتابها انصافیت
داشتن و در فرمایند خواهند داشت و از شاگردان قاضی
اعلم که بر تمام مقام سلطان روم است که با اصطلاح ایشان
تمام مقام تأیید باشد در پای این داشته گفته که اجماع جمیع
سلطانان و اهل حل و عقد بر آنست که شیخین افضل خلقتند
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی که مدعی این امر است
خواهد کرد و امیر الامراء خود خواهد کرد و مانند و کلام ایشان را و اهل
برائش مع او میکرد و پس مدعی افضل از شیخین باشد و منوی
از طائفه ارباب زندقه که از عسکر سلطان رومند و تشیع مدعیان
لله معروف و معروفند و به فقه گفت که قدر استنول در زمان
اولد روم بر اید از ملوک آل عثمان در مسجدی که اجماع مشهور
ست بایا معروفه و سائق برش بجهنم و کلیتای اعظم اصدار
روم بود و این شبکه است که در اسلام مسجد بنموده اند و در میان
او کلمات شنید و یکطرف این را از ته در بایا لا آورده اند بلکه نصف
این مسجد باز رفته در بایا لا آورده اند و در میان این عظیم مسجد
نیت و را نماز می یافتند و در این سطره چند نفس بود و خطا بود
که هزار و هشتاد سال قبل از بعثت نوشته اند و در زمان

و نوزده سال قطب بود و خدا میداند که او مرده است و در
 مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله او را دفن کردند و در آن
 نور کجینی با آنکه لاف تشیع میزد علیه السلام را بنی عثمان
 او را پیر خود میدادند و قاضی فکر یا و کشیش بتکلف استنبول
 که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بود و سر آمد علمای
 اهل سنه روم است حاشیه بر کشف نوشته و تفسیر آیه کریمه
 و لقد عهدنا الی ادم حسن قبل فتنی و لکن اخذ
 که معنی آن میگوند که ای آدم را قضا میگوید که مرا و ازین آیه که
 حضرت ادم علیه السلام فراموش کرد و حضرت صادق علیه السلام
 علیه السلام را با آنکه غرضی انداشت در اقرار کردن او خود
 و ظهور آن حضرت و ازین آیه را در باب خصوص جمیع معجزات
 حق ثبت کرد ازین آیه مراد ممدست و فخر و رفعت و عزت
 علیم صاحب الامر را امام ممد است و درین باب غلبه السلام
 دارند ازین را میگردانم و کفری هرین ثابت شده است که حضرت
 صاحب الامر چهار نفر از عتبات کما رجوت علیای تعلق و
 معاویه را زنده میکند که امراد آن حضرت باشند و اینها
 چهار نفر که مساعی جمیده و روین بنظیر او مرده باشند
 زنده میکند که مسلمانان را تعلیم مایل و در بعضی کنند و کائنات
 و ابریم که فقهای اربعه باشند الا حنیفه و شافعی و مالکی و احمد

که سرانجامه یادش امان باشد و لغف از ایشان گویند هنوز
متولد نشدند اما اکثر علمای اهل سنه و کشتیان ایشان
جون ابو عبد الله محمد بن یوسف کنبی شافعی در کتاب بیان
و ذلوا المنطق و وسط خوزی در کتاب خصائص و خطب
و مشق اسکندرانی و ناقلائی و این الی الوردت فاقهی
نودادی عباسی و احمد بن فضل در مستدرک ابن اثیر و
جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح است
و خوارزمی در کتاب اربعین و طبرقولی الدین حنبلی
در فتوحات و در فضول مهم و حافظ البغیم و طاهر
قول تعلیمی که از روای سفین ایشان است یقین بخوبی
و حکمی برانند که انحضرت متولد شده و علل و الدین سمنانی
که از کتاب ارباب القوف است و در روایتان از ایشان
سیان از او از خود میدهند و در کرده است قول شیعه
و سنی را و بخلاف اجماع طرفین نقل کرده و در اعتقاد
خود که جامعیتی از اهل قبله که ایشان را در افاض میگویند
ایمان نزد ایشان است که اعتقاد کنند که هم در حق
انحسار است و مسکری زنده است و ملکیت
و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که نگاه که او عبادت
در طبقه ابدال در آمد و همچنان عمر یافت تا قطب شد

صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل و نامره زند و لشکر و باج و
 خیفه زند و یکدوازده سالگی و دو برادر زند و بسیار در زیر با
 گذارد و خراب کند گنبدی نژاد و الیا نژاد و فرست شد بخت
 حضرت شمعون و انجا اسوده است و یاب را بکشد و یاب
 نقش ناطقه علیه السلام و اعلم علما فی انصارین است
 که در انجا میباشد و سر کس بر و دیگری جانی اومی نشیند
 و سبک و الیا نژاد خراب کند و بادشاهان قریب دلیل شود
 و افتاب در آفتاب او باشد و در حال ابر کوه که طویر آید سرخ و زرد
 بزرگ چون سوار باشد ماه صاحب جنگ کند و از زمان تنبوس
 که مسیح باشد از بزرگتری که اسنان باشد بزرگ آید و با چهار سن
 پیش پیش او جنگ کنند و بر دانت و مگر انبشوخ نامریست
 فرود آید یعنی تخت علیه السلام و دانت نام قوس از عالم کم شود
 و در بخیر و بد کردن مسیح آن کند و گوید که ای قوم فکر خود کنید
 که خرافه و همیشه بد از دست لشکر و دودید یعنی اسلام در راه
 که نترسید و بد داشت بخیر نمیشد ان با قبول کردن اسلام
 مقامات جمهور عامه قایلند و وجه بخت و بی
 گویند مهدی حق است که ظهور میکند و لیکن راضیان
 او را امام منقرض الطاعمه میدانند چنانست که او را فرستند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله است و لیکن نبوتشایی حق آید

که کرد

از فرقه یعقوبیه و حمراز قریحان بر نکالیه قایلند و همچنین داودی
به نبوت حضرت یحیی علیه السلام قایلند نه بالوحدیت و ولایت و همچنین
به نبوت پیغمبر صالح علیه السلام قایلند و میگویند حق متعالی
پیغمبر نبوت خود اندیشد و این پیغمبر موجود مدلت و خود را داد
و قابل آنکه انجیل اسمائیت بخلاف نصاری که انجیل را
اسمانی میدانند و داودی گویند مادی ظهور میکند عالم
را خود نگرفت و عیسویان را خود گرفت و با دربان کشتن
و خلیفه با و اما نمیکرد و عقیق بن سیرینشانی نیاند و سر کا و
سند و بالعوض کا و سر حیدرهای سندی که زمین را شیار کنند
و تخم کار و در آن سرایان عذاب میکنند و دیگر خیریه را بجا
نمیآورند بلکه اسلام پاکش را ~~خود~~ است ایضا
علیه السلام در انجیل داودی است و اکثر یونانیان که در داودی
و ملوک و حبش و زنیک و فزنگ الکلس در انجیل و الایمان
و بر نکال و سندی بود شریف انصرت و در کتاب ای
پیغمبر و رکبال پیغمبر و کتاب کلون و کتاب سنده مسیحیان
منظور است که چون ماه از خزان طلوع گردد و از زده دانه و
پیشماز داشته باشد که بعد از دجای او حکم را اندازد وقت
فلت مسیحیت و بریم خورد و دین ایشان و جریه ایشان
ببینند و حاکم گردند و شهر شهر بر روند و دراز دهم ایشان

که بوقت عزلی مهدی و او با شاه شود در آخر و با در زمان
 حضرت داود علیه السلام او غایب شد و در آخر الزمان پیدا
 میشود و بعد برین ماسع مذکور است و حق تعالی این اخذ
 را در تورات بحضرت موسی علیه السلام گفته و سایر نادیده
 خبر داده اند اما نبود در روح میگوید در تورات این افعال
 نیست بلکه در انجیل نوشته است که ماسع از فرزندان موسی بود
 یعنی محیی صلی الله علیه و آله است و از اولاد او شما عیسی و شما کو
 یعنی اسماعیل علیه السلام است و یهود بوجود حضرت مسیح علیه
 قائمند که از آسمان نازل میکنند و بعضی از یهود مسیح علیه
 را قتل می دهند و حال باشد و قائمند که افسانه است
 خواب است در قاضی عری قدسی گفته بعضی یهود خدا را
 و ظاهراً خدا میداند مقالت است یا خدا خدای الله که مراد
 عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری
 و یعقوبی و بعضی یوانی را فرقه چهارم گفته اند ملکائی و یوانی
 و فرقی اینان بوجود حضرت قائمند و بعضی از ایشان
 میگویند در انجیل و کتابهای مانیت اما شنیده ام از علما
 و بزرگان حق که در آخر الزمان ظهور میکند و قائمند که عیسی
 علیه السلام خواهد آمد و در حال را خواهد گشت و با نیکو شایان
 خلیف خواهد کرد و یعقوبی و نسطوری قایل هستند اما داود

و کیش گری و دین زرمبوس و آئین ساسانی نماید و در دنیا
 و بیفر حد استناس و مودن و حکیمان و پیران و آوران و دیوان
 و مرغیان و همه اصناف جانوران و پرندگان و دوات و مردان سفید
 رویان و خدمت او باشند و از مغرب برگرد و داخل ظلمات
 شود و جزیره ناس خراب کند و در افضل علیه السلام صاحب
 بوق نرود آید تا اینجا بود و کلام عاماسب و تسمیه کتاب شود
 و در جزوهای دیگر احوال ملوک مسلم بود و ترکان و نجاران
 و عباسیان و وقایع رسال که روید که و تغییر و تبدیلی
 پادشاهان و متفرق شدن ایشان و اساس این
 کتاب و استخراج و قیام و بعضی از در که مراد فضل
 باشد لطیف صنف حضرت و چون از علوم از سرار مخفیست
 از اظهار کردن احوالات اندک و نگفته از آن گویای
 میکرد و الله اعلم بالقوال و در تعین الله میگوید که حضرت
 و مهدی آخر الزمان خروج خواهد اما مسلمانان که میگویند
 که از فرزندان اسمعیل علیه السلام است غلط است از فرزندان
 اسماعیل علیه السلام است و دلیل بر این آنکه در کتابهای مذکور
 است که حضرت داود بن ایشان علیه السلام بازده بر
 داشت و یکی از آنها سلیمان علیه السلام بود که پادشاه
 جن و انس بود و اول دنیا و برادر بی درشت مانشع

که دعویٰ خدای بکنند و در گوشه دنیا که گنگ و چمن باشد تا و نبشت
 که بیت المقدس همه را بدام بگیرد و گشتا بسبب بنی ابراهیم ازنده کند
 و برادرشند و باراد خواهد بود صاحب همه صاهتی که علی علیه السلام
 داشتند و اسکندر بن داراب با او باشد و او را بفرستد
 بجنگ و رستم را محضر فرستد و سید برزکی که در آن پادشاه باشد
 برود و قسطنطین را بگیرد و هند و شتاز بگیرد و علمهای ایمان
 و مسلمانی در آنجا برانگند و عصای سحر شایمان با خود دارد
 موسی علیه السلام باشد با او باشد و مرها را چون شاه کند یکتا کند و
 و یحیی سلیمان با او باشد و سلیمان بنو نیت از اسرائیلیان شن
 و انش و دیورن و مرغان و درندگان و در قرمان او باشند و
 سرلعم تنای از فرزندان بزرگ که حضرت ابراهیم است خواهد بود و او است
 از بزرگترین یعنی خدا پرست و از نامیک بزرگ تعلی صاحب حجاب
 و بزرگی مثل حاماسب و او است که انداختن پادشاه عظیم که
 یعنی بزرگ و شیر و یغنی شکوه مند که دیودن یعنی شیطان
 از و بگیرد و کسان حدیوت یعنی پادشاه دنیا و شت شاه یعنی
 بهتر از همه پادشاهان و از فرزندان و خسرین است و در دست
 اند که مالصد قرن باشد او و یارانش پادشاهی کنند و برود
 تا بقدر رسید که دارالملک فیلقوس است و در حال حل و
 قیافوس همه زندگیا خرمین دنیا است و همه جا را یکجا بین کند

برستی را وضع کرده و زین کرد و اندامی را که او اصل میدانست
 میدانند و ظلمت و مودن جامع که سبب اختلاف و اختلاف است
 و زین کرد و اندامی را که او اصل وجود را عین میدانند
 اب و آتش و خاک و سیر را قدم میدانند و همه ایشان را سواد و از
 بادشاهان اقوام خودشان جو ما زنده کار دارند و بکشند که در دین بعتبا
 کرده باشند و جوانان پیدا کنند و از اسب ارشته باشند و عالم غنی
 گمان فقر نیست که این بادشاهان بیکدیگر عیال
 و امویان و سلاطین خواران طالب باشند و جوانان پیدا کنند
 شیعیان باشند و دیگر زین کردند و رستم مهر نال را و در خدمت
 او باشد و کنی و رازند کرد و دیوان هر یک را یکدیگر و سیر را
 بکش و سوادند و مادی گوید که خاکستر ایشان از بدیاری محیط بیرون
 و همه میانان اسیر و کشتا بکار از یک کشت و نام آن بادشاهان
 باشد از خود شنید جهان و شاه زمان که او و خلیفه بین باشند
 و سین نام محمد علی الله علیه و آله است بیعت بهلوی و هفتاد و هفت
 الزمان باشد و عمر بیعت هر کس داشته باشد و چون خروج
 کنند عمر دوی نون باشد از زمان که تا زمان نفرارشان غلبه
 و شهیدای ایشان از یکدیگر و شهیدای عثمان خراب شوند و اکثر
 هفت سلطان تا از یک در آید و جنگ و دو دور یک
 یعنی و عیال پیدا و میگوید و کوری باشد و سوار که و حوی

و مهر کس بدرد ایاس و تقوایس بدرد اسطاطالیه و انصاف بنا
 بر خا و زهرها تا نب که سلیمان علیه السلام است و اسطو
 با قدرتی و سامن بنای نو افروزدن که نوح علیه السلام و سمون
 و حر و سولان و ستموئل و بسا قول و بلیاس بن خروزی زند
 شوند و علم من صالح حاضر شوند نزد او و ستمخ از کوه قاف
 و ستمخ غمخای مغرب که بدعای حفظه بن صفوان علیه
 غایت بد و از بد آن و دشمنان خدا و کفرین زند کند سوزن
 را که مغرب است و او را مانع و قریح سوزاند که فرعون و قارون
 باشند و زند که کرد اند و مان و زیر فرعون را و در اسوزند و زند
 کرد اند با مهر که کسر ایلیان را که راه کرد و او را سوزاند بحیف
 نصر را که در بخت را که تبت المفسد باشد خراب کرد و زند
 کرد اند سمش را که دین بیلو را بر مغرب و آتش را بر یک طاقی
 کرد اند و کف بزخ میان قاتی و خلایق است و زند که در
 سردم قاضی شهید لوط را و انصف قاضی سرسیاس را و دایع
 مجتهد که در بر او زند کرد اند و باغ ابرو را که محل اعظم
 با حد میان قوم لوط برساند و زند کرد اند و زند که در لوط
 فرس است و اعتقاد او آن بود که بزدان استیاضا بسیار
 دارد و لذت و جانان که اعدا است نموده و زند کرد اند و زند
 را که او طبع را آنکه میداند و زند کرد اند صاحبی را که شاد

از راه و ما و زید
 او در حق است علوی
 را و او را و او را و او را
 بکند و بوزند

را بر طرف کند و نارسیده و آتش که را را خوار کند و تمام
 شود و روز گایش دادیان و کیان و اسکانان و سایرین
 و از فرزندان و هر آن پیغمبر که خورشید جهان و شاه زمان نام
 دارد که با شاه شود و در دنیا حکم نرزدان که جانشین آخر
 آن پیغمبر باشد و در میان دنیا که بماند و دولت او
 تا بقیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام
 شد و آسمان چوب و زمین بآب فرو رود و کوهها بر طرف
 شوند پس ازین خلقت که چند نرزدانست و بنده عاقله او
 او را بگیرند و در محسوس کنند و سمنند و ققخ و عیال و ققخ
 ریش آن ابرو را بگیرد که و شاه یلند که عبارت از ملک باشد
 با و فرو آید و خلایق را بریزد و آن خواند و نام مذنب او را
 بر نهان قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر شوند
 بشیر و سر و شش و آسمان که عبارت از جبریل و میکائیل
 و عزرائیل علیهم السلام باشند و نازل شود تا و بعد از آن
 موکل میافزود که خراج را و ملک موکل بر زمین و بهمن ملک
 موکل بر کافران و کوفه نرزدان و در ملک موکل بر ریش
 روان بخش که روح القدس باشد و زنون که در اند خلق بسیار
 از بد آن و نیکان و نیکان از خراج دهد و بد آنرا سزا دهد و زنون
 شوند از خوبان و پیغمبران بسیار چون ملکاید و خضر علیه السلام

زین را با تمام رسانید و کابلیار چهارم اما سر نام دارد و دن
 هشتاد و روز است که بیت و ششم ماه قدیم باشد که نزد دن
 ازین روز تا یک روز از پیش نیامات طو دستها را تمام کرد
 و گاه کابلیار پنجم بعدی ما رعم نام دارد و دن اول مهر
 روز است که شاترد یکم یعنی ماه قدیم باشد گویند که نزد دن
 ازین روز تا هشتاد و یک روز حیوانات را بیا فید و حیوانات
 دوست و هشتاد و دو نوع است صد و هشتاد و دو جرنده است
 و صد و دو نوع پرنده و گاه کابلیار ششم هجدهم نام دارد
 و دن او دوازده روز است که اول روز هفتم قدیم باشد و ازین
 روز تا هشتاد و پنج روز از پیش آدم علیه السلام که در آن وقت
 کیو مرت باشد و در آخر این ویرانوارات انبیا و ملوک و بزرگان
 که چند نفر اند و در هر زبان بهم می رسند و دین ایشان چیست و در کجا
 باشند و چه نردنه ایشان کی آید و امت با ایشان اند چه قسم
 می کنند تا به بنجر اصلی الله علیه و آله می گویند بنی بنجر عرب خراج
 که مدعیان گویند ای مکه پیدا شود و شتر سوار باشد و قوم او
 شتر سواران باشند و مانند کان چتری حوز و در روشن بیکان
 نشیند و او را سار به نباشد و ازین مثل شش رویند
 و دین او کزاف و بیگانه باشد و کتاب او باطل کرد و از کتاب
 آسمانی را در دولت تاشیک را بجا بد و دین مجری و بیگانه

الملوك که اسرار عالم نیز میگویند و در کتاب بی حقیقه محسوس است
 بلکه در انحراف الدی که هفت باشد میدانند و باطل مطلق چنانچه نامه
 گویند و احکام نزع و حوادث و وقایع گذشته و آینده و در این
 ثبت است و این کتاب را جلیل القدر که میان برای فقیر فرستاد
 نه جز و بود که بیست نوشته بودند و اگر خطوط آن شبیه خط نویانی
 معتق و داوودی و خط فارسی بود متشبه آن بعضی مندرج بود
 و ظاهر شد که در زمان شاه نورد و الا الکاف نوشته بود و
 با حال نشیند ام که کسی از عرف و علم دین کتاب را بدید بلکه نشیند
 از جامایب در آن کتاب از زمان زردشت نقل میکند
 در فصل کتابت و کاتبان و کاتبان و کاتبان و کاتبان
 نشین روزیت که باطل مطلق ایشان نیز در آن عالم را افرید
 و در روز را گاه میگویند و گاه کاتبان اول میدور ز کم نام دارد
 و آن هر روز باشد روز یا نوزم یا مادی هشت ماه قدیم است
 گویند که نزد آن ازین روز تا جمل روز را افرینش است اما کاتبان
 با تمام رسانند و گاه کاتبان و قوم میدور و نام دارد و آن
 خود و زیادت که باز قوم تیر ماه قدیم است گویند که نزد آن ازین
 روز تا شصت روز افرینش است و تمام کرد و کاتبان و قوم
 می بینم نام دارد و آن هشتاد و روز است که یکت و م یوز ماه
 قدیم باشد گویند که نزد آن ازین روز تا هشتاد و پنج روز افرینش

کتاب معدوم است و در احادیث معتبره وارد است که اصل این
کتاب برود و از ده هزار یوست که او نوشته بوده است از آن کتاب
چند ورق در کتاب آزار کت نوش بود بیان نمود و داد
خود را تصدیق می شناسد الملک که محوس او را منع میدادند که
بیان قریش که از رمله آباد اولی بنوع است بنوع است
وامت او را رمله آبادان میگویند کتاب که از این کتاب از ذوق
مانی نقاشی که در زمان تشایورس از و شیر بوده و این مقنع
جز زبان تبرعمه و نام شرح این کتاب را حیل بند که است
کتاب تنکلیش نونا و حکم رومی کتاب عهد مدین از و
عهد فضل سند ملک علی که علی کتاب و سایر رمله آبادان
گویند اسمیت کتاب آرد و این و یوسف که نام مودیت
که در زمان اردشیر بن بابکان بوده و فارسین گویند یوسف
کتاب استان فردک که در ایام قبادور اثبات دین خود مذنب
آتش برتیه بیان کرده کتاب طرح از تصنیفات عامای کتاب
زفرم از تصنیفات زردشت که در کتاب میگویند کتاب سقا و سقا
که ایضا و قاسا خرد دین آتش برتیه کتاب تاتیان که از تصنیفات
فرزان بهرام است که یکی از علای و زانیان است و در کتاب تاتیان
مختلفه و لغات مشکلم بیان احوال انجمن نموده اند که طریقه
خروج خواهد کرد و تصحیح با این معنی کرده و جامان شب حکم در کتاب

پیشوایان اخیرت بودند و بعلم گویند که آن کتاب خود را بعد از حضرت
 ابراهیم علیه السلام منحرف کردند و بعلم زمین کتاب باقی
 میدادند و بعلم زند و باز نه داد و منک از صحیف میدادند
 غرض در زند و باز نه که لای در میانست و در سایر کتاب
 کبریا نامی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم و احوالات ایشان
 نیست و کبریا گویند استماع که الکمل آن کتابست ز رست
 رست و منک سنگ قرار داده و اسم سنگ انیت اول
 فرنگان دیگر و ندیداد و است و او زکی دجوراد اول و بنو فرو
 حوزده داشتادخت و غایت و زند و باز نه و گوشت و دیا
 و بوری و سیر و سفد و رش و ری و زیاد و درسم ابراهیم علیه
 السلام را به بدویا چندین طریقی خوانند اول و زمان بزرگ و
 ابراهیم ز رشت و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
 و غیر ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
 انداد ز رشت و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
 در ای احوالات حضرت پیام علیه السلام بود و اید و اید و اید و اید
 از راه عباد و منکر حقیقت این دین اندام چون از اخبار و وقایع
 آنروز نموده است انبیا عظام و موبدان و دانشمندان
 ایشان خبر داده اند و در کتاب خود ضبط و جمع نموده اند کتاب
 گویند که از پوست پیوسته و آن کتاب از رشت و اصل این

مدعی آن بود که کتاب خدا را کسی نمی فهمد و نمیداند مگر سحر خدا
 و بعد از آن اثر تفسیر کرد و زین نام نهاد و آن تفسیر تفسیر
 دیگر کرد و باز زد و آخر آلام بر سرش رفت و شناسایی بدین
 خود دعوت نمود و معجز او را شنید دست گرفتن و بدرونش
 رفتن بود و شناسایی صفت اشکده عظیم در ایران بنا
 کرد و در سرباز ازینها خادمان بسیار و در طبقه کمزاد داد و از
 آذر گشت اشکده گنج است دیگر تو بهار اشکده حوالی قزوین
 و نوش آذر اشکده ماربان اصفهان و در دم سربازین شهر
 کده فارس و در خشت اشکده خریشان و خشت اشکده
 کرمان و خود سورتشکده آذربایجان و کتاب زند و باز زد
 سیر قم فارسینا و حجاز سربازین تازی شده است و از آن
 سیر و کرده هزار بوست گناه منقش بطرد و دلا جورد و در قلمو
 مدفون ساختند و بعضی گویند در زمان نوشیروان حکم آن کتاب
 منسوخ شد و آنچه از اها و بیست ظاهر میشود و اما سیر
 بوده و کتاب آن را دارد و نام آن کتاب گوشت است
 لیکن گمرا آن کتاب را سوختند و بعضی خود را گشتند و این کتاب
 در میان است و گویان دارند شبیه آن کتاب است و بعضی گویند
 نزد دشت نیرمان سیرانی نام از ابراهیم خلیل علیه السلام است و نام
 این کتاب قهقش است و بر وایت دیگر نیز و آذر و زردشت است

و او خاتم کلی از ملائحه فلسطین بود بسبب رفیع حیاتی
 که از وجود او نشد بود و او را ملا خراج کردند و او بر دوش خود عبا
 با ذریایان آمد و دین مجسمه را اهدا کرد اما رستم بن زبال
 و اولاد و آعوان او ایمان سر زد و رفت بناد و دند و قریب او را
 نخوردند و رسم اسلام اختیار کرده بود و قشک کنگی و از آن حضرت
 گوشت و جانین و غنای حضرت و بدعای آن حضرت در بر و گوشت
 و گوشت و خور و مال هم قبل از سلطنت کتابش را عبادت
 نمیکردند و شریک حق تعالی و بنوع میان فائق و غلبه نمیدادند
 بلکه مسکاتی چند تعیین کرده بودند از برای قرانی و آتش از آستان
 بفرمان خداست تعالی ای اند و قرانی آتش از آستان و این
 علامت قبول قرانی بود و اگر تمیخت مقبول نبوده همچنانکه
 در ایام حضرت آدم و ایام حضرت موسی علیهما السلام این
 قاعده بود و نام علمی از او بر سر است و شاگرد یکی از اینها بود
 و بعضی گویند شاگرد او را رسیده و علم خود را خوب میدانست
 و مدتی مسافرت کرد در راههای شام و روم و هند و صحبت
 داشت و از ایشان نیز خجاست و طلسمات آموخت و کتابی
 ساخت بخت قیس قدیم و از آنرا استماع نام نهاد و عیسی او را
 یحیی بنید با وجود آنکه جاما سک حکم که از اکابر حکمای فرس است
 و بعضی او را بنام می دانند معنی آن کتاب را نمیدانست و از روش

خود را به پادشاه مرمن ساخت و زیر زمین مکانی ساخت
و پیرامون فقه کرد چون او را بر خشم گذشتند از آنجا آمد
زیر زمین شد و پیراهنست مشغول گردید و کتابی نوشت
و در کتابی ساخت او را از زنده نام نهاد و بعضی گویند که شنیده بود
از کتب آسمانی سالتی و اخبار ایشان که خداوند عالم بآدم
در شجره که انش داشته باشد سخن گوید که مرا موسی علیه السلام
باشد و پیوسته آرزو میکرد و تا آنکه شیطان در آنش گدازید و با دشمن
میگفت که منم خدا و ترا پیغمبر کردم بر و بسوی قوم و از نوح
شیطانست که انچه میگفت زردست مینوشت و چون سال
از پادشاهان گشتاب گذشت از کوه نمر برآمد و لباسش
سرخ و مرتب ساخت و نزد کتائب رفت و دعوی نبوت کرد
پس گشتاب علمای جمع کرد ایشان آرزوی سخن او خواستند
زردست گفت تا من را بگذارند و پسر او در نزد خندان کردند
چون او را روی ساخته بود و خود مالیده که دفعه قرارش میکرد
گشتاب و افتد بار و بشوین عملت دی در آمدند اما بهمن
او را گرفت و در زندان کرد و روزی تا سیاه خود را در زندان
میگذاشت تا گاه بیک مرتبه چاه دولت و پانی آب بهمن شکمش
جسید و از آب افتاد بهمن نیز تیرسد و دین زردست را
قبول کرد و بعد گویند و سال سیم حکومت گشتاب رسید

از پنجم باری تعالی و تماشای و دو زبان نموده و این قول را
 در کتب کبریه که معتقدات آن بود نوشته شده و بر اینها حدیث
 این کتاب را بیغیر و کتاب را استماعی میدانند و می افروزم
 عجم و اکثر اعراب و را بیغیر میدانند و در کتاب و از یک میگوید که بعد
 از آنکه مسلمانان در آخر از زمان بهر سر در آخر عمر دنیا و مسلمانان
 در ظلم ظالمان و فتنه عالمیان و تقدی عالمان و ریای را بر این
 و بیدینی امینان و حس خود را بر شود و دنیا معلوم شود از چشم
 و ظلم و استدم بر طرف شود و خیرام از زمانه و بدست آن ظالم و مجرم
 شوند و در عتبی القاف شوند و در خرابی بکند مگر کوشند و عالم
 را کفر و عدالت بکند و دست غیرت الهی بدارند و جانشین
 جمیاطا که محمد صلی الله علیه و آله است ظهور کند و مشرق و مغرب را
 بکند و همه جهان را بگیرد و بسازد از یکشد و عدالت را برآید
 کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و غیر
 حق و در حق است قبول بکنند و الله اعلم انوار محوس که از این
 طالع زنده و یازند را استماعی دانند و از دست را بیتی میدانند
 و این از دست بسیر بود شب من را سبست و مادر او زنده
 نام دارد و از نسل خزند و دست گویند حکیمی بوده و شاکر بوده
 حکیم بود چون علم چون علم با موخت در حد و سیلان در کوئی
 منزه گوی شد و از دوشه در انجا جمع کرده در انجا رفت و بوی گویند

جو کیت

میباشد یا عقاید ایشان و گویند وجود او از حشمت اقتاب
و ماه و آتش و در باب خرابی دنیا گویند که بادشاهی در احوال
بیدار شود که امام حلقه با شد و نام او متعویذ و عالم تمام گیرد
و بدین خود را آورد و او هم کس از موم و کافر را نشاند پس بر
از خدا طلب کند بر و برسد و صاحب کتاب دشمن و کفر کند او را
بغیر صاحب کتاب میدانند و قهر جمیع کتاب در اوی آن
جو کیت و جوک از جمله پیران بزرگ میدانست و میدان
جوک و عوای اسلام و تشیع او میکشد و گویند کتاب پیر المؤمنین
بلغت ایشان نام آنحضرت کنگر است و نام او کتاب فادیت
و در نزد جوک بوده است و بخیر است رسیده بود دست
آنچه در ایشان و مریضان را فزاید است از عبادت و زهد و
و تجرید و قانع زندگی سیم و در آنجا است تا بعد از شناسایی
جوک در نفس کتاب و شی میگویند که روز آخر دنیا یک شی بود
که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام
خسته و فرخنده باشد خلق را زنده کند یکم حاجت که خدا است
و تبا سیکار آن از منته که در دنیا اختراع کرده باشند حق
خدا و پیغمبر را با مال کرده باشند همه را بنور زنده و عالم را زنده
و بر پیران سزا دهد و ملک و کرد و دولت او باشد باره
آن کتاب را جوک نقل کرده بود از قول و انامی بهمین شیوه

۱۲
و شاکونی که با اعتقاد کفر بند منبر صاحب کتاب است و گویند اهل
خطا و ختن منبوت شده و نمونود او در شهید لکلیس است و
گوید که دولت و حکومت این پسرند سید خلدیق و وجهان کشن بر کوار
تمام شود کشن بلوغ ایشان نام حضرت رسالت است و او باشد
که بگویم ای مغرب و مشرق دنیا حکم براند و قرمان کند و بر اثرها
سوار شود و قدر شنکان کارکنان او باشد و پیر برادران و آرد
میان در خدمت او باشد و از سودان که بر خط است و است
با عرض تعیین که زیر قطب شمالیت و ما و ای اقلیم پیغمبر کلینا
که مرا و کوه قاف باشد صاحب شود و درین حد از یک میل بگذرد
و نام او استاده و خدا شناس است و در کتاب تاسک نام
یک از صاحب شریعتان کفر بند است و اعتقاد تاسک و اتباع
افانست که آدمی بیچو کبایه میرد و بند و حکم می شود و از رسم میزنند
او گوید که روز قیامت تمام خود بنیادش ای خدا خرازان حم
پیشوای ملائکه و اقمیان باشد و از فرزندان سبعه خرازان
باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دنیا و زمینها و کوهها
بینان باشد همه باید را فد و از آسمانها و زمینها جرد و در
کتاب دید که بر اسم آسمانی دارند و ای شود که نام یکی از صاحب
شریعتان کفر بند است و اتباع او گویند که ای شورشای
نزد آید و سرگزیند و فرزند دارد و در جزیره یا قوت

که از کتب اعظم کفر سندیت در مدت ایام عالم گوید که عمر دنیا
 چهار طورت است هر طوری چهار کوب و هر کوبی چهار کوبی هر کوبی
 چهار سال رسال که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد
 چون دور تمام شود و دنیا ای گفته نشود و زنده گردد و صاحب
 ملک تازه پیدا شود از فرزندان و بشوای جهان که یکی ناموس
 اخر از ناست که مراد ناموس بنجر باشد و دیگری صدق الکبری
 و می بزرگتر که بش نام دارد و بش نام حضرت امیر المومنین علی علیه
 السلام است و نام صاحب این ملک تریان شدی را بهشت
 بحق پادشاه شود و علیه رام باشد که رام لغت ایشان معنی
 خداست و آن پادشاه بجای بیعمران چون ابراهیم و خورشید
 حضرت علیها السلام حکم براند و او را جمع بسیار باشد هر که پناه
 یابد و دین بدر آن او را اختیار نماید سحر و باشد و نژاد
 رام و دولت او بسیار کشید شود و عمرش از فرزندان ناموس
 اکثر زاده باشد و آخر دنیا با و تمام شود و ارسال دریا میسج
 و سراسر قریب و قبر با اودم علیه السلام و حبیب القدر و شما
 بهند تا سیف البحر او قیام نکند و نیکو کند و نیکو کند و نیکو کند
 را خراب کند و نیت میان کامل و نیکو کند او را خراب
 کند و حکمات لغزبان او شود و نیکو کند او را خراب کند
 و بدریای اعظم اندازد و نیکو کند او را خراب کند

که تفسیر آن زنم و بازندست بهرام و سیرایت دیگرند
 نیز در آن که تفسیر آن عبداله است و در کتاب دواعی و سنیان
 مهدی و در کتاب ازبایط شمشیل و در کتاب نزارنامه
 هندوان لعدباد و در کتاب جازدان حردان محو حیرت
 و در کتاب اثری بیغمران محو و در کتاب رزین ازبایط
 بیرون و در لغت و ترمیم الاغان که ماچار میگویند قیر و در کتاب
 قیر و س رومیان فردوس الکبر و در کتاب کسندر آل مهمل
 الکبر آن جم کیفیاد و در کتاب کسولی شمع بهائی عالم گویند
 که فارسیان اورا از دشمنی و در زدن آن میگویند و در کتاب
 باسکال را سهاست و در کتاب باریافتن زنداقرس و در کتاب
 شاکمونی ایستاده و در شناس و در کتاب بختیار کوکما و در کتاب
 حیدر اتمه منصور و در کتاب کندران فرنگان نخبه و در کتاب
 قیام و در کتاب شعب بجمع علیه السلام فرخنده در
 کتاب و در سبقیه اله و در کتاب انگلیس بران اله و در کتاب
 فطوح قاطع و لغزش کنی انحراف از احمده اله و فاصیه قامت
 و در شیمی و معتدل قامت کشیده بنی و کتابه بنی
 و در کتاب مهارش خالی سیاهست و در کتاب محمد بن عثمان
 و در کتاب عرش و معاصرش معتدیه علیه التفسیر و
 احوالات اخوت لفظی هندوان مدینه صاحب کتاب شمشیل

وکشته و اهل نجوم و تناسخ و جمهور تنقیح و سمرقند مذنب
 مستمانان محض قاطبه سندان بی ایمان بوجود غیر
 انحضرت صاحب اقام علیه السلام قایلند الاقلی از فرقه صاحب
 و فرقه از فرقگان در خصوصیات این خلاف کرده اند
 در مقام خود بیان میشود کینت انحضرت ابوالقاسم است
 و نام مبارک او هم م است و است و حرمت در ایام غیبت
 انحضرت را بنام مبارک و بالقب و یاکینت و نام و لقب نام
 تنها یاد کنند بلکه اتفاق شیوه که او را یلقب یاد کنند مثل
 صاحب الزمان و صاحب الامر و صاحب حیدر و غایب
 و قلیل و مشطر و غیره و تحت و قیام و مهدی و منصور و
 صالح و نام او را مجتمع بگویند و نویسنده درین توقفت
 که تحت چیست و نام مبارک انحضرت در بسیار جا از قرآن
 مذکور است که مقتضای این خطاب نموده مثل بحکم عصر
 و فجر که در اوایل سوره قمرانی بلفظ قسم واقع شده و سوره
 البقره غیب مراد انحضرت است و در صحف ابراهیم علیه السلام
 صاحب است و در زبور سین و هم قائم و در تورات بلفظ تیروم
 او قید نموده و در تورات عیسی ماسع و در انجیل مهدی
 آخر و در کتاب ایتناغ که تفسیر فرقگان مسیح الزمان و در
 کتاب زفرم زردشت سرکش ایزد و در کتاب ایتناغ

کز تفسیران

چهارم ماه گفته اند و بعضی رو بر یکشنبه بجهنم ماه گفته اند و سال
 و ذی قعدة و دو و بیست و پنج مفید و در ماه ربیع الاول
 و دیت و سیه ثقل کرده است و بطریق دیگر ربیع سوم ماه
 ربیع الثانی سنه ثانی و ثلثین و مائتین بوده و والد
 مافیش امام علی ثقی علیه السلام است و والدہ اش آرام
 بوده و نام او مرثیاست و بعضی بگویند و بعضی غزاله و بعضی
 سنبل گفته اند و ولد جلیل القدر است علی اکبر و حضرت
 امام مهدی صاحب الامر علیهما السلام و بعضی

انحضرت بزرگوار معتمد عباس ملعون در رو بر یکشنبه ماه ربیع
 الاول و بعضی ربیع الآخر سال و دیت و شصت و شصت و شصت
 گفته اند در سامره و در میان خانه عقب پدر بزرگوارش
 در وقت عمر شریفش است و هشت سال بود و بعضی غیر
 این گفته اند گفته الله علی قائله و قائله ایامیه و عاقبت

حق و حق اجمعین باب دوم در احوال خیر مال حضرت
 خاتم الانبیا یعنی قائم آل محمد علیهم السلام اجمعین مد الله
 جل جلاله و رفیع ارجه و زینتی از دم خاصه اهل کتاب که عبارت
 از مجوس و یهود و نصاری و کافران خارجی و مرتاضان
 سزدوان و برابره و جوکیان و سبایان و اهل خطا و هر
 و فانیان و جیلی و جیلی و نوان و علفه و سوظایه

به بیت سال در آنجا توطن داشت و محمد عباسی ملعون آنحضرت
را نیز شتید کرد و بعضی نسبت این امر را بمقتل میدهند و مختصر
هم نسبت میدهند و این قول توقف دارد و ما به دست
در احوال خیر مال ابامحسن ثانی الملقب بحسکری علیه السلام
زکریا روی نیز گزارش کردیم کون بود چون نورافشا میشد
معاشرش از عیاسیان معتزل بود و محمد در بارش غنما
بنی سعید بود و هاجر و شاعر و مدحش این روی بود که است آن
حضرت ابو محمد و فقیه و رحل را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند
و گاهی مخاطب این رضا مینمودند و القاب آنحضرت زکریا و کبری
و خالص سر ارجیت و نام مبارک حسن است و در تورات و توفش
و در کتاب و در قبل و در انجیل فریگان داور و زینت
و در کتاب یونانیان لای و در کتاب زند او مس و در کتاب
شکل معظم رای و در کتاب سدوان مر و در کتاب
جوک تار و در کتاب انگلیز رانما و در صحنه آسمانی زمین
نابله و مرشد الی الله و در کتاب فریگان جنس مصداق و عش
لکن آنحضرت بر وایت مفضل سبب جان من الله تعالی
السموات و الارض بود و بر وایت کفعمی اما الله شهید
و لا اله الا الله و در مدینه شرف واقع شد و در مدینه
هشتم ماه ربیع الاول و بعضی و هم ماه مذکور گفته اند و بعضی شب

از حضرت داود مکنی بود با الوعده الله و او را ابو بکر بن
 میسکند صد و بیست فرزند داشت و عقب او از شش
 پسرش اسمعیل مشهور بکینه ظاهر و کبی و صفوی و مارون
 و غلی و اورس اما ناصر و محمد و ابوالقاسم از فرزندان اورس
 است و ابوالقاسم و قاسم و ابوالفضل و الدار و اولاد می روند
 و ابو نعیم نایب از نسل کبی صفوی اند و اعقاب وی در
 اند و سادات حدیده از نسل دوشام از اولاد مارون مخفی
 اند و محمد نازک اولاد او را نازک گویند از نسل علی بن
 جعفر است و عقاب اورس بن جعفر را قاسم گویند است
 محمد ایشان قاسم بن اورس و نبی کعب و موهب
 ضم از قاسم اند و طاعت انحرث با اتفاق در سال دویست
 پنجاه و چهار با نوح و افشده در روز وفات و در ششم سیوم
 رجب بود و در وایت این شام بیت و تیم جادر از افراد بود
 و بگزشت و هفتم ماه مذکور است و در آنوقت سنی شریف
 انحرث چهل سال بود و چهل و یک سال و هجده ماه نیز گفته اند در
 سیام وفات و الدار که از شش سال و پنجاه تقریباً داشت
 و هفت ماه است انحرث سی و سه سال و یک سال بود از آنکه بنیال
 و نه ماه در پادشاهی پسر برادرش مکیل مستعین و نیمه و هشت
 معترک بن مکیل ملوک انحرث را پسر من رای طلبیده و

و مرتضی و عالم و امین و مومن و طیب و متوکل حکیم و حکیم و حکیم
 و را اول مشهور و متوکل بود و لقب خلیفه متوکل بود از آن منع
 فرمودند و نام آنحضرت علیست و در تورات بطوریکه در
 انجیل سر باره و در کتاب پانثقل حق بنی و در کتاب
 التلمون غرر و در کتاب بنده و ان عبد الکرم و در کتاب
 قتالا عبد المجید و در کتاب لایبناختیار و در کتاب
 کلونی عارف نقش نگین آنحضرت بروایت دیگر فضول
 هو الله ربه و هو من خصمته من خلقه بود و درایت
 دیگر که خط العهود من احلام المعجود و الداجن من حضرت
 حواری علیه السلام و مادرش ثمانه مغریه بود و آنحضرت سلم اللو
 بود و مخدال قاملت و شاه عرش عوفی و دلی و درایش
 عثمان بن سعید معاشرش از خلفای دانی و معروضه شریف
 و متوکل و منظر بود و ولد و با سعادتش در مدینه مشرفه
 واقع شد و در نیمه ذی الحجه سال دویست و دوازده هجرت
 و جمع کثیری در سال دویست و چهارده هجرت اند و در صبح
 پنجشنبه و بیستم ذی الحجه و بروایت ابن عباس در دهم
 یا نهم در روز شنبه ماه رجب واقع شده و در او نه و
 که در آن امام حسن عسکرت علیه السلام و محمد و خضر اب
 بکذاب قمار بار طینور نواز و یک دختر عامی عقیق آنحضرت

ماه ذی القعدة گفته اند انحضرت بیت و پنهان و دو ماه و کسر
 بود این شهر را شوب گوید وقت وفات والدین و گزشت
 هفت سال و چهار ماه و دو روز و ده روز داشت اما پیش
 محمد سال کم بیت روز بود و در کشف البصمة زرطریق ^{لطفان} غمی
 نقل کرده اند که وفات انحضرت روز ششم نیم ماه مذکور
 واقع شد و محمد سنان گوید که عمر سرافش بیت و یک سال
 و سالم بود و دو روزه روز و ولادت انحضرت در سال
 همد و نود و پنج هجرت بود یا در حدود هفت سال و سه ماه
 زندگانی کرد وفات انحضرت در روز ششم نیم ماه مذکور
 سال و دویست و بیت و سه هجری واقع شد و بیروایت دیگر
 در وقت وفات والدین و ده سال و چند ماه داشت و در
 کتاب ولایل خبری مذکور است که عمر انحضرت بیت و پنج سال
 و سه ماه و دو روزه روز بود و روز ششم نیم ماه ذی الحجه سال
 دویست و بیت هجرت وفات یافت و بود از پدر نوزده سال
 و بیت و بخود زندگانی کرد و در بیت و ششم ماه محرم یا در روز ششم
 سن و پنجم ذی الحجه مدفون شد و در مقامش درش نمر و حدیث
 در تعداد و اولاد و علم باب دوازده در احوال خیر مال حضرت
 امام علی نقی علیه السلام کتبت انحضرت ابوالحسن و فقیه و مدعی
 تنزه را انحضرت اطلاق میکنند و القاب انحضرت نقی و نجیب

كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْإِنَامِ أَنْ اغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ
 مِنَ الْحَرَامِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَانْكِحُوا الْإِنَامَ
 مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأَمَّا بَكُمُ أَنْ مَكُونُوا
 فَعَرَفْتُمْ نِعْمَ اللَّهُ تَنْ فَضِيلَهُ كَمَا اللَّهُ وَأَسْمِعْ عَلِيمٌ
 أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ عَلَى إِنْ مَوْسَى يَخْطُبُ أَمَ الْفَضْلُ بِنْتُ عَلِيٍّ
 الْهَامُونَ وَقَدْ بَقِيَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مِائَةُ عَشْرَةِ نَافِ
 بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ خَمْسَمِائَةٍ ذَرَعٍ خِيَارِ
 فَحَصَلَ زَوْجَتُنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَلِيَّ الصَّدَاقَ الْمَذْكُورَ
 بِسَ مَامُونَ كَقَتِ نَعْمَ زَوْجَتُكَ يَا أَمَامَ جَعْفَرِ أَمَ الْفَضْلُ بِنْتُ
 عَلِيٍّ الصَّدَاقَ فَحَصَلَ كَقَبْلَتِ الْبَسَاجِ أَمَامَ عَلِيٍّ السَّلامِ فَمَرُودُ
 قَدْ قَبْلَتِ وَرَفِئَتْ بِهِ عِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَمَامَ عَلِيٍّ
 سَبَّ عَلَيْهِ السَّلامِ وَمُوسَى وَفَاطِمَةُ وَآمَةُ وَبُرْدَاتُ وَكَبِيرَةُ
 وَهَبَةُ أَخْبَرَتْ أَرْوَدُ بَسْرُودَهُ عَلَى بَادِي وَمُوسَى شَهْبُورُ قَرَمُ
 وَرَقَمُ وَفَاتُ يَافَتْ أَوْلَادُ وَارْقَنُوِي تَسْكُونِي وَعَقِيَّةُ
 أَرَا حِلَاتُ وَنَسَاءُ وَبَنُوِي كُونُوا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ مَعْقِبَتُ
 دَانَسَابُ بَنِي خُوشَابُ أَرْوَسْتُ وَفَاتُ أَخْبَرَتْ سَالِي بِلَدُ
 وَبَيْتُ بَجَرِي وَاقَعَ شَدِيدُ الْمَعْتَصِمِ بِالْبَيْتِ الْمُحَمَّدِيِّ فِي بَارِقِ
 الرَّشِيدِ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَبَقُولِي تَزِيرُ أَمَ الْفَضْلُ زَلْزَلُ حَرَمُهُ وَبَقُولُ
 سَالِ نَذْكُورُ بَعْضُهُ دُرُ شَبْنَةُ مَاهُ ذِي الْحِجْمِ وَبَعْضُهُ شَبْنَةُ يَارُومُ

خود بتقدیم پیرسانید چون پدر بزرگوارش را زبرداده نمود با
 خود میجو است تا ارک ما فوات یکصد سن مبارکش در وقت
 وفات والدش نه سال بود یعنی هفت نیز گفته اند در هنگام
 شهادت والد بزرگوارش بعضی از شیعیان از جهت حضور
 سنی در امامت ائمه مرت تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل
 و بزرگان شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردید و بعد از فراغ
 از فسادک بخدمت ائمه مرت رسیدند و از وفاتش این بیخود
 و کرامات و کمالات اقرار امامت آن منع سعادت
 نمودند حتی آنکه علینی فکر کرده است که در یک مجلس حضور
 متوالی بی هزار مسئله از غوامض مسائل ایران بودن علوم
 و فضایل سوال کردند و از همه مسائل حواشی می شنیدند
 و اگر در حضور مامون بود این سبب ام الفضل و خیر خود
 را با داد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر و خرم را نیز قبول
 میکنند اگر همه را خوش نیامد سر و پیش انداختند عیسان
 از حد نمرود تا مامون گفت جعلت فداک الی حضرت
 نفسی و انا من و جلت ابنتی ام الفضل پس حضرت امام
 خطبه را باین نحو داد عمو که الحمد لله اقر را بنعمته و لا
 اله الا الله اخلاصا لوجه انیت و صلی الله علی
 محمد بنیه و الا صغیرا عن عترته اما لحد فقط

در احوال حیرال حضرت حواد علیه السلام گنیت انحضرت ابو جعفر
 است و بعضی ابو علی نیز گفته اند و این قول فکر و گنیت القاب آن
 حضرت حواد است و مختار و مفتی و مرتضی و طالع و عالم و نام
 مبارک او محمد است و در تورات نداد است و در انجیل حواد
 و در کتاب زند فارسیان شما و در کتاب دوسر عظیم و در کتاب
 قنطرح مکره و در کتاب رکبایل معجزه سیر و در کتاب انگلیس
 صدق و در کتاب توقف سیر نیکان و در کتاب العیس سجد
 در کتاب کنده رال نجیب نقش تکی انحضرت نعم القادر الله
 بود و در انحضرت امام علی رضا علیه السلام است مادرش ام ولد
 است و نام او سبک است و در خانه دختران نیز گفته اند و مشهور است
 که نویست و بعضی گویند مرسیه است و از اهل ملت ماریه مادر ابراهیم
 فرزند رسول خدا علیه مبارکش سفید پوست و قامت معتدل شاد
 و مدتش عمر و صد شخص بن قرأت بود و معاشرش از چهار ماه
 و مختص بودند و ولادت با حائش با اتفاق روز جمعه یا شنبه
 یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال صد و نود و پنج هجری
 در مدینه مشرفه واقع شده و شش طری از این عیاش و نیم ماه
 مبارک رجب گفته و مامون ملقون ام الفضل و خرم
 را عقد او فرمود و مامون مادر حیات بود رعایت
 او را گماشتی بجای او و در اخر ام او را زاده شرار فرزندان

در این ایام خوده بار بر سر حدوث و قدم قرآن بر بخاری حاجت گرفته
و حالت ستم قدتی روی داد از این کثرت و پیغمبر داد اندوختن
اعتبار بهر سبب و آنحضرت را خوارق عادت و معجزات بسیار
بوده و نسبت و حال الحمد لله و المنة علی ختم و تمنای تقی
خصوصا از یکمیدین و سکنه تو را از زمین هیچ شب و روز
نیست که دو سه گز و شل از شیعیان خود را نشانند و
فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آنست که بیان توان نمود
عدد اولاد ائمه و آنحضرت علیه السلام پنج پسر اند و یک دختر محمد
تقی علیه السلام و حسن و حسین و جعفر و اسرار و عاتق و غیب
آنحضرت از جواد علیه السلام است و فاطمات آنحضرت خند و در ماه
صفر سال دویست و یکم است و بعضی چهار و بیست و هفت گفته اند
و بعضی او را خمر و بعضی پنجمین یا زده ماه ذی قعدة گفته اند
و کفخی روز شنبه مقدم صفر گفته و روایت محمد بن سنان
و دیگران دویست و دو و یکم هجرت گفته اند و بعضی مقدم رمضان
و بعضی عزة ماه رمضان و بیست و پنجم ماه ذی قعدة گفته اند
و این بابویه از اسرار ائمه بن عباس روایت کرده است که حضرت
آنحضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم و در سال
دویست و دویم مامون ام حمیده دختر خود را با آنحضرت تزویج نمود
و در ماه جمادی سال دویست و دو آنحضرت را بر سر منبر کرد و

بقصایه امیر المسلمین و سید المؤمنین و ولایه بالخلافة و الائمة
 فی حین حیات و بعد مماتی قاضی یا علی الرضا ما انت قاضی
 فی ابدی و مآلی و مملکتی و خزانة و صنایع و غفاری و امانی
 و عبیدی و معاشرتی عیاسی اسمعوا و اطیعوا و احسبوا من
 من ترک العهد و المشاق فمریدهم اولاد الحاکم و لغنه الله
 علیهم و السلام علیک ایها الزکام العادل و رحمة الله و بکرة
 و محمد کن اسمعونی بحاری امام شیخان معا ویرا حضرت
 بود که احادیث کتاب صحیح را جمع میکرد و مولد کجاری در شیر
 سرت از دلایب شمرند سید را بحدیث بر وجه میشدند علما
 ان ملایه بر وجه سرورند در وقتی که در منزل خود مسئله حدیث
 و قدیم قرآن را از وی شنیدند زیرا که شیخان خراسان و جباله و قزوین
 از شاغیان و اشاعره قرآن را قدیم میدادند و کارهای
 حادث میدادند در جواب ایشان گفت خدا تعالی فرماید
 صف کتاب خود بحدیث کرده است علما که این را شنیدند
 بر او خندیدند و در کتف او را از منزل کشیدند و خواستند بکشند
 فریدان او را در سر و در از انکار کتف و آمد به کار و در انجا سرت
 دولت سرت را بحدیث بروی جمع شدند باز انجا حالت برودنی
 روی داد از انجا آمد به بنشانی و رسید به سرت را بحدیث بروی جمع
 شدند در ان حین حضرت امام علیه السلام نزول اجلال

انحضرت را دالی عهد خود نمود شمعان نشانست و حور می
 نمودند انحضرت قهر نمود که امریکه شما می بندگانم من رسیده
 اخر ندارد و بمن بخوابد مانند من در جعفر فنده ام نعم از عظمای
 جعفر میگوند انحضرت اسم مبارک خود را با مامون ملعون ملقم
 سزده است و آن زمان **ک** یاف ام دال رض
 ام مع ال م ام دن کو استخراج ان نیت **لنقتله** غضب
 المسجون و سکر و لی اعدی او انست الله ربنا و الامام
 اما مناد علی الرضا هادینا و مرد فقه صامی و مدینه
 مقدس نقل کرده بود در ایام تیز را بخش متولی کشیده از مردم
 باوقیس در قلع کینه در زمین مرد چند و شرف دنیا یافته بود چهار
 تن از شرفهای متعارف یکی از این نام ششام بن عبد
 الملک مرد آن علیم اللغه و چند عدد بنام مامون ملعون
 بود در ضرب ری و انقش ان اس بود الملک
 لله والدین الامامون بالله امر المومنین خلقه
 و الرضا امام المسلمين شیخ بباد الدین محمد عالمی علیه الرقة
 در کشول نقل میکند مامون ملعون و فرایند نوشت از برای آن
 حضرت و آخر و با بعد خود نکرد نیت امر الامام المومنین به
 امر المومنین عبد الله بن الرشید بالله امیر المومنین یارب العالمین
 الرضا علی بن موسی الرضا الملقب بهادی الدین الله و الرضا

و در کتاب بیان بلید مرتبه و در کتاب زندنیکیا و در کتاب
 برایم شش و در کتاب انکلیون سرگزیده و در کتاب لونا
 نظرس و در کتاب شیخان امام علیه السلام و در کتاب فیض
 مقتدی و در کتاب توهم فروتنی و در کتاب کندرال سرک
 و نقش گنجی انجمن لاهل و لاقوه الا بالله بود
 روایت دیگر ما شاء الله لا قوه الا بالله و بر وایت دیگر
 خسی بالله بود بر سر کواش موسی بن خنم علیهما السلام
 بود مادرش ام ولد است و ام البنین نام دارد و بر وایت
 دیگر او را نگه و تخمه واروی و محمد نیز میگوید و بر وایت دیگر
 خیران مرسته و کعبه شعری توبه میسند که از وی تفسیر
 است علیه الحفرت کندم کون بود و قامت معتدل و شاعر
 و عیال خراخی بود و خدا مثل الوصلت بر وی و در دانش
 محمد بن الغراب معاصر پیش امین و مامون بودند و بلاد
 باخاوت و در بدنه مشهور و در بعضی نه یازدهم دی القعه سال
 صد و چهل و شصت کعبه بعد از وفات حضرت قداوق به
 بحال و کلینی ولادت او را در سال صد و چهل و شصت
 ذکر کرده است و بعد از ولادت او را در یازدهم و پنجم
 سال صد و پنجاه و شصت که اندک پیش طبرستان بود و در
 ماه فی القعه سال مذکور کعبه است چون مامون ملعون

بجواب طلبيد و همين كرد و در سبب مشابه معجزات تيره
 و انحضرت را هم حق كرد و بدينه فرستاد چون نوبت بهارون
 ملعون رسد در سال نهم خلافت با حق خود بود و بسياري
 و زير خود انحضرت را زير داد و فرار كنند الا نوارش حد مقارن
 قريش است در كنار شط نهد و كه اتى ال مقبره كا طيسه موسوم
 و اكنه قلندران كويد كه انحضرت را سرب ريخته بقتول يا شيخ
 عبيد الله در كبلان و در اب شط انداختند و چوپاني آمد
 و حضرت را بردار و در دفر كرد و قبر چو همان نيز در سوريه
 انحضرت است دروغ است و اكنه قلندران و در جبال شعلان
 در انترمان جمعي علو كردند و از قاييت محبت با ابيت
 انحضرت قائل شدند و واقفند از سيمه با امانت انحضرت
 قائلند و اكنه بعد از اقايل نيتند و الله اعلم باب
 و احوال خير آل حضرت امام رضا عليه السلام و الشنا كيت
 انحضرت ابو الحسن است و القاب رضا و هادي و قاض و وفوي
 و وفوي و قرة عين المؤمنين و عطاء الملوك و سلطان
 الحق و الله است و سلطان خراسان حقيقى و اديب
 موسوم ساخته و اينست ملا عين المل ستمه مگر بگويد كه قاضى ملعون
 انحضرت را برضا موسوم ساخته اصلي ندارد و نام مبارك
 اديب است و در توريث مسر است و در انجيل راضى

که صد و هشتاد و نه سوره برای استحکام خلقت اولاد خود
عبد الله الملقب بجا موقت و فاسم و موقت و محمد بنی مکرنتی حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام اراده فرموده و به همه اشراف و علما و
بزرگان و سالاران نوشت در کل محال بود که بکدام شوند
برای بیعت قرینانش پس بدیند آمد و آنحضرت در روضه
حد خود بود و او را فرمود گرفتند و پیغمبر فرستاد و چنین گفتن امام
و معلنون میگفت ما رسول الله هستیم این کتبی رتبه
اورا میدانم اما به کم که ملک عظیم است خانه حضرت را که گاو دیدند
حصیر نوید ستمشیر می و یک تکیه قلبی زد داشت آنحضرت یکسال
و بیستم در حبس ماند قلبی بن عفو می پیغمبر اراده نمود
خبر شد که مرزبان مرد بغیر از تنگی جبری نمی بینم او را طلب
یار بکنی و الله فرست از و بر میدارم تا در آن مکه چون آنحضرت
را پیغمبر او طلبید در حبس شدت بنی داشت که لغت کرده و در خانه
بود مقید ساخت مدت سیزده سال و در دایمی پیغمبر سال
آنحضرت را در حبس و زندان داشت و در برادر و فاق آنحضرت
در او احرار و حبس سال صد و هشتاد و شش لغت اند و در وایت
و مکر صد و نود و دو در لغت او عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج
سال بود بقیه خلقت منصف و مقهر من دی نشد لغت از آن
ده سال و کسری خلقت مهدی بود و معلنون آنحضرت را

حق تعالی قطع رحم خود را از وی کند و او را یعقوبت خود گرفتار
 میکند چون علی بن اسماعیل بن محمد در رفت یکی بر یکی ملعون او را
 بخانه خود برد و با او توطئه کرد که چون مجلس اردن رود قمری چند
 نسبت به خود بنویسد که تا درون بخشم اند و او را بنزد کارون برده و
 برود داخل کشند سلام کرد و گفت هرگز نرنده بودم که دو خلیفه در عمر
 بوده باشند تو درین شهر خلیفه و موسی بن خفص در مدینه خلیفه است
 و مردم از اطراف عالم حجاج از برای او میفرستند و خزانه بسیار
 است که بر نام من می رسد و من را در دنیا و آخرت و در جاه و
 کرده بود صاحب ده گفت ازین از من بخواهم از زر فلان موضع
 میخواهم فی الحال ان زر را بس فرستاد و از ان زر یک مطلبید
 هزار دینار آورده با و داد پس کارون امر کرد که دست بر او نهیم
 با و بدهد چون ان بدخت بخانه برگشت در دی بگفتن هم رسید
 بهمان شب لغو اب انبی داخل شدند و از ان زر منتفع شدند
 و بر داشت دیگر نود از چند روز او را مرضی عارض شد که چنان
 و انجا او نیز افتاد و ان زر را بدی حواله کرده بود و چون ان
 زر را برای او آوردند در حالت نزاع بود و گفت حکم مالی دارم
 میخواهم و تمیم بن شریک اتفاقا که معقارب بطور رشکند و ان
 جهان را در مع کرده که در کارخانه خلیفه هرگز نماند و حشر ان
 و آخرت را برای خود میثاکرد و در میان ساختن فل کارون ملعون

که برادرزاده آنحضرت بوده و احسان بسیار را او نموده
 بود زوزی با رون از شد طلوع از کجی تن خالدر می
 وزیر خود پرسید که آیا می شناسی از ایل ابطالب کسی را که
 طلبت تمام و بعضی از احوالات موسی بن جعفر را ببرم بمحلون
 گفت علی بن اسمعیل هست و او را نشان داد پس با خلیفه
 نامه داد و نوشت و او را طلبد چون حضرت بران امر مطلع شد و را
 طلبد و فرمود که اراده کنی دارنی گفت لغدا و حضرت فرمود من
 قرض ترا داده ام و خرج ترا می کنم و مشکعل مشهور و قبول کرد
 و گفت مرا و هیتی که حضرت فرمود که ترا و هیتی می کنم که چون
 جیش بر یک نشوی و ادلا در مرا نیستم نگردانی با گرفت مراد هیتی
 کنی حضرت باز این و هیتی نمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت
 سصد دینار طلا و چهار سار درم نقره با و عطا فرمود و فرماست
 وزیر گرفت حضرت نمی چایان خود فرمود که بخدا سوگند که خون
 من سعی خواهد کرد و فرزند آن مرا به یتیمی خواند انداخت
 گفتند یا بن رسول الله ما آنکه میدادند که او هیتی کاری خواهد
 کرد است با و احسان نمینمایند و این مال خربل را با و بخت
 حضرت فرمود که بی زیرا که بدیدان جیش وایت کرده اند از
 رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه خون که با جسم خود احسان
 کند و او در برابر او بدی کند و آنست که قطع احسان خود نکند

ابراهیم و ترافعی و محمد عابد و جعفر اما جعفر را حواری گویند و اولاد
 او را خود را بون و سحر بون نیز گویند و عقیده آنان زروان و موسی
 و ارون است و اما محمد عقیق او از ابراهیم حاکم است و ابراهیم
 را از ابراهیم عقیق بوده محمد جابری و احمد انصاری و علی که عقیق
 خوانند اما ابراهیم را صغر مطلق است بمصر عقیق او از دیگر
 است موسی ابی شلیح و جعفر اما حمزه بن موسی را ابو القاسم
 گفتندی و در بلاد عجم عقیق او بسیار است و عقیق او قاسم
 و حمزه اصغر است و عقیق الله را عقیق الله است ابو جعفر
 و ابو ابراهیم و ابو الفایز که در شیراز عقیق الله و الله و یلمی از سل
 او است و عقیق الله بن موسی را عقیق از محمد است و موسی بن عباس
 اما حسن بن موسی که بسیار است داشت جعفر نام و حقیقت عقیق
 او معلوم نیست گفته گویند جعفر بن حسن را بسیار بوده و اولاد
 عباس غمی از نسل اویند اما اسحق بن اسحق را امیر گفتندی
 و از صاحب خروج بود در لصره و در حینی که مامون در مرده بود
 و اسحق بن موسی بسیار است و ارون بن موسی را گویند عقیق
 خوانند و این طایفه او کرده که عقیق او احمد بن ارون است و عقیق
 بن موسی را گویند عقیق او در نیابت قلند اند و عقیق او از
 قاسم است سبب شهادت آنحضرت انوار اقامت ظاهر شود
 عیاض السمعیل بن جعفر علیه السلام و گفته اند برادرش محمد

که او را

میگویند در نسبه دیگر دیدیم و خهران خدیجه و ام فروه و عیله و ام
 عبد الله و زینب صفوی و ام القاسم و عیله و اسماء صفوی
 و محمود و امامه و فاطمه و رقیه و کلثوم و عایشه و بریده و وارثه
 بریده و خمر اند و میگویند مادر حضرت حمیده اند است
 نه بر بریده و شیخ مصد علیه الرحمه گفته است که عدد اولاد حضرت
 سبی و بنت سیر و دخترند علی الرضا و اسیر هم از قتل مامون
 ملعون مدتی حکومت یمن کردند قادی بن موسی مادر ایشان
 جدا اند و اسمعیل و حنف و یارون و حسن مادر ایشان
 ام ولد بود و احمد بن موسی نیز از مدینه آزاد کرده و محمد بن ابراهیم
 و الصلوة بود و شهباز و ابی کثره میکرد و اکثر اوقات بنام
 و تفرغ و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود و عبد الله و اسحاق
 و عبد الله و برید و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه کبری
 و رقیه صفوی و کلثوم و ام حنف و لبابه و زینب و خدیجه و عیله
 و امه و حسن و بریده و عایشه و ام سلمه و میثم و ام کلثوم
 و برایت دیگر حضرت را شصت فرزند بودند سبی و بنت
 دختر و بنت و بریده و فرزند ان لطف عقیقند داشتند
 و ابی خالد ایمن است بر اند عقیق حضرت از بریده است
 عباس و یارون و اسحاق و اسمعیل و حسن و عبد الرحمن
 و عبد الله و حمزه و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و

علی است و عبد صالح هم خطا میکنند و اتفاق مشهور آنحضرت
 صالح و صابر و امین و نام مبارک او موسی است لغت عبر
 انیت و مرگست از دو لفظ موسی آیت و سی معنی
 درخت و در تنوریت کرم و زو و موت و در کتاب
 حاشیه نامه سائسته و در کتاب انکار ملک و در کتاب
 با شغل صدق و در کتاب الانا ما جد و در کتاب یونان
 ناصح پدر آنحضرت صادق ال محمد است علیه السلام و مادرش
 حمیده تبریزیه و نقاش نگین آنحضرت حبیبی الله بود و برادر
 دیگر الملائک لله و جدّه بود و شاعر و مداح حسن حمیدی
 بود و در دانش محمد صابر پیش از جابر بن عباس نامیده
 و موسی و عارون الرشید علیهم السلام بودند و ولد است آنحضرت
 در ابوالکلام قریه است و در حوالی مدینه مشرق واقع شده و در
 یکشنبه بیستم ماه صفر و یغی روز جمعه است و نیم ماه نذر گرفته
 اند و در سال هجری و بیست و هشت و یغی و نه گرفته
 اند و در اول دمیاد در حدیثی از علای انساب
 میگوید که عدد اول و آنحضرت انیت علی الرضا علیه السلام
 و رید و عقیل و عارون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل
 و عبید الله و عمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عیسا و عبد الرحمن
 و جعفر و قاسم و جعفر کوچک پیاپی میگویند و ابی بکر محمد

میشود که بر کرده و پیر از عدل و داد کند وفات سال صد
 و چهل و هشت هجریست در ماه شوال واقعت و بوقع گویند و نوشته
 باشد و بمسم حجب و در نیز شرف و غیر شرفش نصبت و بنت بوده است
 و بوقع صفت گفته اند و در کشف الغمّه فقها و دیگران گفته اند
 عیانی الحین بیت و یک سال و بعد از زوده و بر وایت و دیگران نیز
 سال و باید بر بزرگوار خود نوزده سال بود و بعد از آن حضرت
 بی و چهار سال نماند و بختی از ابوالهیر بر وایت کرده است که حضرت
 صادق علیه السلام در سنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری
 بود و نصبت و پنج سال بود و ایام امامت آنحضرت بعد از پدر بی و چهار
 سال بود و ایام امامت آنحضرت بمشهور ملک ششام بن عبد الملک
 و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان بن الحارث (و غیر چند بزرگی
 خروج کرد و در طراسان مد سال صد و بیست و دو و عبد الله بن الحجاج از بی
 عباس خلفه شد چهار سال و هشت ماه ایام ابوبکر بعد از او و منصور و قنبر
 شش بیت و یک سال و باز ده ماه پادشاهی کرد و مد سال و بیست
 پادشاهی انخلون و بر وایتی دیگر سال بیستم خلفت انخلون
 مانکور زبیر اتوده آنحضرت را شهید کرده بانای خود ملحق گردانید از غم
 انیم غیر شریف آنحضرت زیاده تر بود و مد و شرفش در بقیع است
 باب بیست و دو احوال خیر مال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 کتبت آنحضرت ابوالحسن و ابوالبراهیم مشهور و ابوالحسن و ابوالحسن

عارضی

علی عارضی میگویند نسبت ابوالمفضل بن قنفذ و عظیم است
و از کردگی از پدر مانده و از سر او خود میست من خضر علی السلام
علم الموقته بود و قناعت برادر خودی محمود و احادیث بسیار علی
شکیباز نقل کرده اند و کلمات بسیار اصول از ابو امامت و عقیقه
انحضرت از بیعت است امام موسی کاظم علیه السلام و علی مرتضی و محمد
مامون و اسمعیل و اسحق و یحیی و این در صورت و بیات یا
رسولند اثبات تمام و ثبوت و شریعت میگرد و ادب است
و محمد حسن و حسن و اولاد ایشان بسیار است و محمد و بیعت
او از بیعت بوده یکی حسن و اولاد او منقرض شده و دوم قاسم
و بنو شیباز اولاد او بنو الصاره بمصر و بنو عوس و بنو الحارثه
هم از اولاد قاسم اند و علی عارضی اولاد او را عیون گویند
و عقیقه او از چهار بیعت است نادوسی طالق اند از واقعه تا
امام خضر صادق علیه السلام قایلند و امامت باقی ائمه قایل
نمیکنند و دو سه نادوسی است که ایشان اشیاء مروی اند
و او نادوس میگویند و بعضی میگویند که نادوس اسم مقبره نصاریست
و نادوس را بحکمه حیض نیز استحال میکنند و نادوس بعضی بگویند
انحضرت قایلند و بعضی گویند انحضرت زمره است و غیره قایلند
و ظاهر کرد و حق را و قیام آل محمد علیه السلام مروی از برای او
از نادوسی گویند امیر المؤمنین علیه السلام مروی از برای او

میگویند

۱۱
خدا حاجت بابام نباشد از این قسم زنده بماند که بعد فوت اسمعیل علیه السلام که برادر بزرگتر خود و از فرزندان آن
حضرت اباور نیز بود بر حق و منزلت اسمعیل را ندانست و محکم
آنحضرت با اکثر خیر امیل داشت و با نامی نرنگ داشت و او را
میگفتند یعنی قبیل با و فطریه است و مشوب با و پند و در ایام حیات
آنحضرت مشوب میشد با طایفه مشوب و میل میکردند به هر طریقه
و دعوی امامت کردند از آن حضرت حجت این گرفت که هر
کس در قسم و جماعتی از جمالی شیعه متابعت دی کردند و اسحاق
بن جعفر علیه السلام ملقب بود بموسی من از اهل فضل و صلاح
بود و امامت برادرش امام موسی کاظم علیه السلام قابل دود
و از پدرش حیدر بن نصیر امامت برادرش امام موسی یزد
نموده و محمد بن جعفر علیه السلام ملقب بود بامون که او را از
غایت حسن و جمال محمد و بیاج میگفتند شیخی و بیاج بود و در
العریک روز عید بود و یکروز افطار میکرد و میگفتند زای
زیبیه داشت در خروج کردن بشهر و برامون خروج کرد
و بسیاری از زندیان و چهار و دیان با او گردیدند و با نمودن
کجک او فرستادند از تن و کوشش بسیار گرفتار شدند و در
مامونش بودند از و غوغا نمودند و احسان او اکرام و محبت بسیار
نموده و خراسان بر حجت الهی و علی بن جعفر علیه السلام او را

روزه اشارت با کبریه مقتدا کند خاموش باشی و عیبت مقتدا
نظمی و برهید او کند از قوا خوش و زندمق ابراهیم دانی و گویند حج عباد
از قصد کردن تروایام خود هرگز اقدرت باشد و رفتن لازم است که برود
و گویند که جهاد عبادت از قومیکه ایشان را دشمن باید داشت
و از ایشان نیز باید بود و لحت برایشان باید کرد و گویند
فرائض و طاعات و عبادات آن قومی بود که ولایت و دوستی
ایشان واجب بود و گویند خدا آنچه در قرآن گفت که اخذ قال
للائس ان العز عمر البکر امینو ابد و فرعون و هان نام او
البکر و عمرت و حدیث و قرآن را بدین توفیق کند گویند خدا یکی
از ملوک اسمعیله را بر سالت فرستاد نزد ایشان پیش از بخت
و اسلام و نام وی نژوی بن داود است و او بهتر از انبیا بود
و گویند و عبادت از اساس دین که ایشان نهادند و ما را
عبادت از مطلق نصیبی که حرف زند و گویند که خدا گفت ان
الصلاة منی عن العشاء و المکر بیتی صلوة ناطقی
را میجواید که خلق را بپای کنایه برای انکه صلوة ظاهر از فعل بود و بی
از ظاهر فعل صورت نه بند و گویند قیامت وحشت و نشو و حال
سبز و ویش و ووزخ نیست و گویند حال آدمی مثل کنایه باشد
که خشک کرد و بریزد و دیگری سبز شود و گویند صفات با شیعیان
و مفسرش معجم صادق حاصل شود چون عقل کفایت باشد و غیر

رسال سال از حیدر آباد و سایر بلاد هندوستان بایک
 نژادشان میرند اسجد مدعیان پند شدند و از
 دین بدر رفتند و هند فرقه شدند قرامطه و حرمیه و سمیه و مکیه
 و مخمیه و صبییه و باطنیه گویند بر خیر را از قرآن طاهری و طایفه
 سب طاهری منزله پوت است و باطنی منزله مغروان است این را دلیل
 سازند باطنیه فیما بین الرحمة و طاهره من قبله الخ
 و گویند خداوند موجود است و نه عدم و نه قادر و نه عاجز و نه عالم
 و نه جاهل و نه متکلم و نه لال و نه مبصر و نه قادر و نه عاجز و نه کور
 و نه شنوا و نه کردار جمله صفات معانی او را خفت گنند بدین
 که باور داریم و گویند که عیسی علی نبینا و علیه السلام را پدر خود
 پدر تعلیم انداخت که علم از او گرفته باشد و او علم از قبیلان
 اموصیه بود که در زمان دای بودند و از معلم صادق و پاک گشتند
 که عیسی علیه السلام مرده را زنده میکرد یعنی کلماتی مرده را
 بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست میخواند و هیچ تکلیف
 ظاهر بر خلق و اخلاص نیست و تنها عبارت است از آنکه نموی خود را
 اخلاصی و یاد کنی و زکوة آن بود که بر هر از مونت تو و عیال
 تو زیاده باشد بپوشان رسالی در دوزخ عبارت است
 و باینکه صمت اختیار کنی و حرف نری و افغان و افغان
 که خلق را بطاعت معصدا خواهی و بیعی از ایشان گزیند

محمد بن اسمعیل نوشتد اورا کتیری خاطره آن کبیرا یکینست
 و کتیر خود را بجای او نشاند چون کبیرت بسری نبر میداد و از او
 می آموخت و گفت پس محمد بن اسمعیل است چون بزرگ شد
 گفت این امام است قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و خلق
 بسیاری از ملوک اقتادند و از نسل این پسر ملوک مصر و آید
 شدند و مغرب زمین را گرفتند و اولاد او دین عالم بر آگنده
 شدند و سر یک از سلاطین ملقب بقطاکی بودند مثل مهدی
 و راعب و قائم و فاتح و حاکم و عالم و منبع تدین و ترتیب تاراج
 منتظر عباسی و خلفای عباسیه بر آن کی دست یافتند و
 مکرر لشکر فرستادند شکست خوردند تا آنکه حسن صباح قصد
 طاعت او کرد و امارت را از اولاد اسمعیل بستد و حسن بن
 ابن مذیب خستیار کرد و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد
 و عقب اسمعیل با دو پسر بود محمد و علی و عقب محمد اسمعیل
 نام داشت و حوقر شاعر و علی بن اسمعیل اولاد او بودند
 و عراق بزرگ بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت مدائن
 ولایت منتظر شد اما در ایران سادات از کولان
 از اولاد اسمعیل اند که بعضی از مردم صدر امامان و اعیان
 هستند و بعضی از اهل دکن و جلالتی از سندیان که در صفین
 واردند و بیله در و بعضی ایشان را امام میدانند و بعضی را

او سر میداشت و او را می توانستش از آنکه سر دشود و بعد از
 غل تم میسید و او را بمردم عرض میکرد و از برای تنبیه جماعت
 که شکر ننهند مردن او را در آنحضرت سرتقش از توشت که اسمعیل
 استهدایت کلا اله الا الله و سرتق و در رکعت نمازیده
 برای او میکرد و در رکعت اول انا انزلناه یکمرتبه و در ثانی
 انا اعطناه یکمرتبه و کردی از شیوه اسماعیل را امام میداد
 بقیاس آنکه آنحضرت محبت بسیار با او داشت گفتند البته او امام
 است و اسمعیل بسیار دجیه و صاحب جمالی بود و اسمعیل دو
 طایفه اند طایفه دیگر امامت مجلس اسماعیل قایلند بکمان آن
 هم میراث امامت از پدر به سر نرسد و این طایفه را که امامت
 محمد قایلند با طایفه گویند و خدا آن قراصله بین ایشانست و گویند
 امام سقیه است علی و حسن و حسن العابدین و باقر هاشمی
 و اسمعیل ندکور صلوات الله علیه و با طایفه گویند اسمعیل زنده
 است و در آخر الزمان باز آید و مبعدی اوست بدانکه بعد از الله
 بن میمون تفرع و اضع این قدس است و ملذذم حضرت صادق
 بود و خدمت اسمعیل نیز کردی چون اسمعیل وفات کرد
 از وی سیری بود محمد بن ابی حمزه خدمت او کردی چون
 دوالتی ملحق حضرت صادق را از پدر داد و عزیزان بن علی علیه
 بن میمون محمد بن اسمعیل را برداشت و معصرف و چون

و دشمنان دین الحال آنحضرت را با صداق میجویند و صداق
 میدادند بنی عباس از حضرت صداق علیه السلام تا امام حسن
 عسکری را تشدید کردند صلوات الله علیهم اجمعین خلق عالم از
 ادبش تا آخرین جمله را میگردیدند و بنور کفره فخر اهل سنه علیهم
 اللغه باین اعتقاد و عداوتند با شیعیان بر گسیختن جواب
 رجوع نماد بکتب ایشان و به پیوند که به ایشان در کاس است
 کذلک فصل الله من یشاء عدد او بدو آنحضرت علیه
 السلام ده نفر بودند اسمعیل و عبدالله و ام فروه و ابی ابراهیم
 فاطمه بنت حسن بن علی علیهم السلام بود دیگر عبدالله اصغر
 که او را از شیر باز گرفته بودند از او کرده آنحضرت مری او بود
 انملون خنجر می کشیدم آن طفل زرد و او را کشت و حضرت باقر
 علیه السلام تقیه بر آن طفل نماز کرد و این قول زرد را به
 مرویت دیگر حضرت با جهلالت موسی علیه السلام است و آن
 و محمد و اینان ام و لیس و عباس و علی و فاطمه از مادر
 آن متفرقه اند اما اسمعیل فرزند بزرگتر آنحضرت و مکی
 بود با ابو محمد الملقب با عرج و آنحضرت او را بسیار دوست
 میداشت و چون او فوت شد مالوت او را از عرفین مدینه
 آوردند و بدگوش برداشتند و عرفین قریه الیت چهار میل از
 مدینه دور و حضرت صادق بسیار بر او گریست و برده از او

و تا دانه را عثمان و گفت تحت خدا موسی و ماریون برین
 کسین باد اگر نصاری را کوی که عمر را می شناسی لعنت بر تو
 کنند و اگر کوی حیرت تحت میکنند میگویند نریان ار هم که او
 و وزیر کانیست و قیای یعنی از اول است و بر و باد و شاه
 ظالم بود که خبر ما را زباده کرده و را در برابر او بپرسایند و اگر
 از بر اینم برست که عمر را می شناسید دست بکشید میگردانید
 و میگویند ما در کار است و حرار او است و در کتابهای ما
 است که است انکیسکه مصدر علف است و عالم را خراب
 کرد و نام شوم او عمر است انکه کردند خلق از بدعتها جمله از یک
 علف آن شخصیت پس شیعیان احد مسائل از آن
 حضرت بیشتر نمودند از برای خلاف فقهای اربعه پس طینی
 انس و اتباع خلفا را بنابر شیعیان کشند و مانع و غل
 و خروج تجدیدت الحکمت کشند و قاجران بنی عباس
 و علمای آن زمان انداه حد فتوی بقتل شیعیان
 دادند و آن را را با فیض خواندند و کشیشان اهل سنه
 و در عصری از اعضاء سلطنتی آن زمان را با این عقدا
 باطله مطبوع و منقاد خود کردند و بقتل با فیض آوردند
 نمودند و بنی عباس همه باین اعتقاد بودند اما ای منتقض
 شدند ولی از نام و نشان عباسیان و بنی امیه خبر نداشتیم

حرف

نسخه
عداوت

و رادم دین زیاده از ستم است و اوراست گفته است
که رسول الله یوح میگوید و یاوه میزند ما را کتاب خدا
لبس است و دشت از عشرت انحضرت بر دشتن ما و خود
این همه نفارس که پیغمبر باب عزت بگیرد من خود کلیات
القدر موده بود و حق و دین تن انچه عثمان کرده بود دارم
مصاحف و کشتن عبد الله بن مسعود و اورا راه کردن الی
عقاری و برنده فرستادن و زدن عمارت و بیت
الحال را به بنی العاقص قسمت کردن و بحلاف ستمی
سلوک کردن و اخپاه با وجود عبادت پیغمبر و نصایح
در اینهمه این دین اگر از نبود میرسی که عمر خطاب
را میشناسی چه کاره بوده گویند عمر بن خطاب
بلغت عمرانی حر را مراده است اگر گوئی با آن که در
کمی میگویند میگویند در کتابهای مانوشته است که عمر با دو
رفیق دیگر درین دین قتل نمیدادند و بدعتی را حلال
نمیدیدند و در دین موسی بن جعفر بودند گواه و تادیل
و عقیده او دین موسی علیه السلام را خراب کردند و طاع
یهودی شدند که قسم میخورند که آن کسی که باعث
طاع امت موسی و خرابی دین ما شدند بمقام خلفای
نصیه شیمان بودند و ترجمه کرده که راه را با بیای بکرو غیر را بکمر

و تادیل

جنگ کردن در حرم خدا و سوختن کعبه و کشتار آنرا و خراب
 کردن و بنیاست نجات در حرم قتل عام در مدینه نمود
 سه روز و مسجد الحرام را کندن و از اساس ازل تخریب
 کردن و لغیر دادن حج الاسود از مکان خود و قتل
 پسر از منافقین که دعوی امامت از اسماعیل و بنی
 امیه و ابن زبیر و بنی العباس و زیدیه و سر مختفی گفت
 من امیر المؤمنینم حتی دانستن و همه فرزندان زناد منافقان
 و فاجران بنی امیه و سلسله طغیان ایشان را مومن عدل
 دانستن و سر فرقه مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج
 و علقه و ناصبی و مشبهه و مجتبه و تناسخی را از اهل
 بیعت دانستن و سر مرتد را خلیفه اله و خلیفه الرسول
 گفتن و شیعیان اهل بیت رسالت را کافر و رافضی خواندن
 و واجب القتل دانستن و خود را اهل سنت و جماعت
 نامیدن و جندین غلو کردن در پوشیدن قباچه های
 شیخی که گفت انچه ایشان کردند و در امر خلافت
 بهتر از من کردند و خلفا زاده از آن حضرت و درین
 سببها کردند و پیغمبر را تیر مجتهد دانستن و حتی دانستن
 انچه عمر و افراد و در مرض موت پیغمبر گفت که او ندان
 و بوج میگوید و حرفش اعتبار ندارد و گفتن عمر خودی

زدن بر حضرت فاطمه با وجود آنکه احادیث بسیار از رسول
 مختار صلوات الله علیه و آله الاطهار در طرق و لغز تبشیر حق
 معاربه و نیز بدلدانها بسیار و زنا سرور در کتب خود نقل
 کرده و کفر و زندقمه او را در اکثر جایها بر او نموده اند و ستم
 و سرسلاسیا و بیسیا انگاشته باز مدح او نموده و او را
 خال المومنین خوانده و بچنین حق دانستند آنچه شجین
 نسبت با بلیت رسالت و زرع ساحتند و نسبت زنا سرور
 الهی حضرت فاطمه علیها السلام دادن و دشنام دادن با
 و غضب فدک و خلافت نمودن و کشتن و زدن و زنا
 مظلومه را و سقط شدن محسنش بابه و آتش در خانه
 بیغم انداختن و حلال دانستن کشتن امام حسین علیه
 السلام را و بردن اموال را بغارت و کسیر کردن
 زبان و فرزندن او را و شمشیر گردانیدن و رؤیت نمودن
 آنحضرت را میمون و مبارک و زدن تن و محک کردن و حبس
 کردن و ساز زدن و بدیدن یکدیگر رفتن و هنوز اهل مکه
 و مدینه و عراقین این طریق میشوند را دارند و در روز عزا
 و ایام محرم عید میکنند و حق دانستن آنچه علی و زبیر علیه
 زبیر و عائشه و حجاج بن یوسف و عبید الله بن زیاد و عتبه
 الله علیه و سایر منافقان و کافران کردند و حلال دانستن

بر حقیقت خلفای ملت و سایر منافقین و اهل حق
 نبی ساعده و اعدای دین نیست با بلیت رسالت
 واقع ساخته بودند از تحقیق نمودن از زردن و بسپن
 و کشتن و سوختن و آواره کردن و تهمت زدن و
 غضب حقوق نمودن و از کشتن مالکین یوزره و
 خواستن خالک و لید زن ادرالی کنج و زنا با وی
 کردن و منع معاملات و آنچه منافقان با مومنان صحابه
 نموده بودند و آنچه از زبان پیغمبر در رفع گفتند و احادیث
 در رفع ساختند و بدعتی که در دین پیغمبر کردند و با حق
 دانستند تا آنکه خطایا بر سر یک از اینها و پیغمبران و محبتها
 و گناهان بر ایشان قرار دادند و اجماع نمودند بر نفی حق
 و عدالت مرتدان و منافقان و عیار و مایعین و شنیع
 زردن و نمودن اقوال شیعیان و مومنان و عیار یا
 و احادیث ایشان را طرح کردند و همچنین گفتند حق گرفته
 آنچه معاویه علیه اللعنه و ابی اویه کرده یا ابی المونی علیه
 السلام و در رفع ساخت در ضعیفی و غیره مواضع از
 لعین کردن و عیب کردن و کینه و عازت نمودن شیعیان
 و برار کم از پنجاه تا ستر گفتن امویان علیه اللعنه بر
 حضرت ابی المونی علیه السلام و ابلت او و تهمت

بیا بر شنب جمعه چرخ چارینش کس فروید آید نشیند برین
 سرخرمای باشد سواران شد سواران یک تنها گاه بر شتر
 سوار نشیند شافعی گفت که شطرنج میاج است امام
 کج میبازید که خبر است فقرموده امام که حنیفه به از و گوید
 در این شتر است که ز جوشید محرز و دانود و تر و خرام لحن
 گفت که گزاکم هم در مالی، بسته شک تنافک کن سحر حق
 حرام، تنگ رویی بنموزد کون من و می باز قرار حرام
 ازین امام است تمام بس خلاق از شرق تا جنوب عالم
 رویدرگاه شفاست بنهاده و فاتی و باقی ملوک آل عالم
 نهادند و سر فقهای از یوم جمعیت نمودند و بجای رسیدند
 بکس نزد از حنیفه میرفت و یک سبیله میسپید از سر کرامت
 یک اشرفی با و میدادند و سر کس از حضرت صادق علیه
 السلام اگر شیع بود سوال می کرد یک شرفی از و میکردند
 و خلدی فتاوی ازین چهار کس که قریب به قضا و تنوار
 مکه خلف میرسد حق دانستند و امراد سلطان خلدی
 را از کس نمودند و رفتن نزد فقهای از یوم و از برای محبت
 خلفت شیخین دلال چند نفر میسپیدند و خلفای
 عوام الناس از آن غیب نمودند و شیخین و از نیابت
 درای و اجتهاد و دروغ و تعصیب لایل چند پیدا کردند

تعلیم او نمودند و دیگر گفته هر که دلوی و عصای دارد و می
 تواند رفتن واجب الحسنت و این مذیب قلند زشت
 که کو حک ابدال این ن بوده و دیگر علم حذر را باعث میلند
 و او را قادر بالذات نمیدانند و این المکن فلانسم و نایست
 و دیگر گفته زبان از مردان حاکم میکنند و این رای زرد زشت
 و کثر است ازین قسم حایل بسیار گفته شامعی گفته شراکت
 آتش حلال میشود و این مذیب میا حیات و منی را گفته با
 است و این مذیب بطبیست گفته تیرید ملون تیت مومن
 است و این مذیب ناصیانت گفته حلق قطرات را از زبانی
 سر کرده و بر لبش و حایم بکده استی است بکست و این مذیب
 دیگر گفته که وقتی غلام از خرد حلال است زیرا که نمیرد ملک میشود و این
 مذیب لوهیانت و حایت و دانسته بندگی و محارم خود را در حق
 این ترا حلال دانسته بر گاه این ترا اسیر کنند یا کمر نیز را
 که نمیرد ملک میشود و این مذیب زنا و قد مجوس است و ملکی
 گفته صد تر تا مار و موش و سگ و مار حلال است همه و خوردن
 سگ بوی سر گاه چشم باز کرده باشد حلال دانسته و این مذیب
 قرقان است و خون نیز ازین جنبی گفته است و دست در عالم
 بالا روزه نظر جنبی گفته حدیث و جان کجی نشیند بر قرار
 آسمان صورت اخرویسر باشد جدا لولو و مرغان بوی نقش

که بر تو روم از خاک بود چرا خاک ترا مساوی کرد و دیگر میگوید
که خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که در سر تو بود
ست بمن بنما تو میگوئی درو میگذرد و دردی که موجود است و کوارار
و دیگر گفته است نظر قلندسک از دیانت پاک کن؛ رستگار مثل
زنگ خاک کن؛ میتوانی یوحنا را در نماز اجتناب من بود
ای سرفراز احمد را که بگوید ای ایسر؛ باطل است کمال نماز
سر؛ مذنب قلماق و از سر و کمر چنان است که مسوده از
تغافل آن برداشته دیگر گفته که استنجا یاب جایز نیست بلکه
کلنج مالی کنند و سجد بکریک در نماز جایز نیست و این ملت
یهود است که درس و زندهایشان خوانند و دیگر گفته است و بوز
حلاست و ایبر طریقه بر همه بند و است که از ایشان فرزند گرفته
و دیگر گفته بجای احمد و سوره در نماز و دیگر بنده میتوان گفت
و این بدعتیهای گرامی است که از خدمت کردن یافته و دیگر گفته
نظر گر بعد از آداب سانی را با نور نماز خود درست و در آن
و این کیش قنطوریه از مسجیان است که او اختراع کرده و دیگر
گفته که زنی را بکنند در بغل او بخواهی و بعد از آن سر بر سر
چون بعد از بقیه مرا خجسته نماید و آن زن چندین فرزند میزند
باشد همه فرزندان تواند که ملائکه تعالی است تر از او و دیگر
آن زن ریخته و ابستنی شده و این مذنب طحالت و مهری است

که تعلیم داد

خود در جنس مردورت جایز نیست هرگاه حایلی در میان باشد
 که حله بجلد نرسد این مذهب بآلی القاش و ثنوا نیست که کرده
 از آن برداشته است و هرگز گفته نشود خیر از خداست و این مذهب
 کفار و مجوسانست و بطلول علیه الرحمه درین مسئله او را محال
 ساخته است گویند روزی الوهینه گفت که اگر خفص صادق علیه
 السلام این سنجیر را اعتقاد نداشت من بقول او کار کردم
 اول آنکه میگوید خیر از جانب خداست شش هزار احتمال شده
 و من میگویم شده را اختیار می نیست شش هزار خداست و دوم آنکه
 میگوید شیطان در قیامت در آتش است من میگویم که آتش او را
 نمیشود چر که جنس از جنس متضادی نمیشود او خود مخلوق ازین
 است بیوم آنکه میگوید خدا را در دنیا و آخرت نتوان دید من
 میگویم که کسیکه وجود داشته باشد چون نتوان دید اگر در دنیا
 نه بینند در آخرت به بینند بطلول فافرو و این ماهر که شنید
 شکی برداشت و بپیر اعلیون زد و گفت بر سر مسئله اطل بشود
 گفت الوهینه شکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه بطلول حاضر
 کرد و گفت چرا اعلیون بر الوهینه زدی گفت خرمم خدا را در دنیا
 که هیچی گفت تو زدی بطلول گفت اعلیون تو میگوی شش هزار
 جانب خداست و بدین را اختیار می نیست پس از هر دو خواهی
 و میگوی که جنس کجین متضادی نمیشود پس از تو خواهی و این معلوم

او میگفت حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمیکنند و چگونه
 جائزست که ظالم را امام کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم
 در کار است پس اگر ظالم را نصب کنند مثل مشهور است
 که اگر کسی را بر کسی بنشانند که ظلم کند ظلم بر کوفته شدن کرده است
 و قاضی بنفاد و عی در نفسش انصاف مرعی داشته است
 و ذکر کرده است که هر یک وقتی ظالم باشد صلاحت نموی
 و امامت ندارد و این آیه و است که اگر آنکه میباید
 معصوم باشند پیش از لعنت و بعد از لعنت و اما آن
 نیز میباید معصوم باشند بعد از امامت و بر و نیز بحث
 کرده اند که دلالت بیکیت بر همه در نبوت است و امامت
 بآنست پس بگوئی پس امام شما ابو حنیفه و زعمت و در حدیث
 ثابت شده که فاسق صلاحت است امامت ندارد و پس چنین شما که
 سائبی در از جوگ جبران ابلس بوده در فقر و صلاحت
 عمر و کدرانده باشند و اعلی مینل گفته باشند و در ایام
 خلافت چه ظلمها و فتنه ها کرده اند و عذرتی را نصیحت
 و کمرای اکنند که نور اثران با قیست مستحق خلافت و
 امامت نباشند و مع هذا آنچه ظاهر شد و فضیلت شافعی
 و دیگرین زیاده از ابو حنیفه بوده چند کلمه از فتاوی
 ابو حنیفه را بیان میباید اول گفته است که علی یا محرم

حاجت مال تر و درون کما و خروج کند و حجب خروج
 برین و زود متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود نیست
 یعنی دوافع و امثال آن از نبی امیه منقوست که زنی پیش
 ابوحنیفه آمد که توفتوی دادی که بر سر خروج نمود کجک نامزد
 ابراهیم بران عبد الله بن الحسن علیه السلام و بر منصور خروج
 نمودند و بر سر کشته شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای تو نبی
 بودم و یحییٰ ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن اظهار
 نمی‌آید و نبی عباس میگفت که اگر بنیام سعد سازند و امر
 مرا که آخر از ان شمار بر آید شمارم زیر که ایشان فاسقند
 امامت ندارند عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر عیار
 انداخته او را حبس کرد و در زندان تا بچشم رفت و یعنی معینی
 اعتبار او شد و دنیاش چنین و آخرت کشت تباہ و بیل
 بجان توای علی قوشچی و لعالم اخوند سعدتم که صاحب کشت
 در تعظیم ائمه کریمه لا خیال محمد صلی الله علیه و آله از زبان
 ابوحنیفه یک کفایت این ایه دلیل است که فاسق و علیل
 امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد کسیکه
 اگر فاسق باشد فاسق و علیل باشد باطلت و اگر فاسق گواهی
 گواهی خود است و اطاعت او واجبست و هرگز فاسق
 نیست و بی‌بیماری نمیتواند کرد و از این عتبه منقوست

بود ولادت با سعادت موافق مشهور در روز جمعه
 دوشنبه مقدم ربیع الاول بعد از که ششاد و سال از پیر
 گذشته بود و در مدینه شریفه واقع شد و بعضی هشتاد و ششاد
 نیز گفته اند در ماه رجب بدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر
 و مادرش ام فزوه دختر قاسم فقیه پسر محمد نجیب بن ابی سکر
 و مذہب شیعه و حنفیه منسوب به حضرت است و اختلاف مذہب
 و امامان و چهار مذہب اهل سنه و بدعتیهای ایشان در باب
 آنحضرت بهر سید در ایام سلطنت بیعادات منقور و نقلی
 علیہ السلام که خلیفه دوم بنی عباس بود و ابوحنیفه نعمان بن
 ثابت کوفی ملعون امام اعظم سنیان از علامه آنحضرت به
 که باغواهی شیاطین عین و الکس و حب جاه منصب امامت و
 عزت از تصور نسبت باوان کافر بدین ازجاده مراهی
 بدایت بنهج جبر و مصلحت داخل شده ادعای قنادی
 دین و مذہب و قضایا و احکام شرعیات بقیاس و رای
 و اسمی سادات عقلیات و اجتهاد در دین اسلام نموده
 و چون آن دعوی آنحضرت را داشت بکس میداد و سخا می
 باو نمود که ابوحنیفه خودش مذہب زیدیه داشت و زیدیه پیرو
 جایز میداشت و چنان فتوی میداد که در حبس لغزش نند
 بن علی بن الحسین علیهما السلام و زیدیه را امام میداشت و گفت

۱۰۴
امل تصوف و علمای عامه است با اکثر فضلاء فی ما بیان نموده
الکفایت می آید و کتب او در حقه می نمود و در میان
با وجود عداوت الکفایت را دوست میداشتند و هر که
قسم بسر مبارک او می نمودند با او در احوال خیر مال
امام المفسر و المفسر القاطن الصادق علیه
السلام الکفایت میانه بالا و فروخته و در سفیدت
و کشید یعنی بود و موهای او سیاه مجعد بود و سر خد ریش
خالی سیاهی بود و گفت الکفایت ابو عبد الله است و القاب
الکفایت صابر و فاضل صادق و ظاهریست و امام مبارک
ابو جعفر است و در تورات شجره عاست و در انجیل همه فرق
نصاری صادق و در کتاب زند و بازند ایم و در کتاب
مکملون صدیق و در کتاب با تکلی راه بر حق و در کتاب
حایال حق گو و در کتاب اهل سنن نیز صادق است نقیض
الکفایت روایت حضرت امام رضا علیه السلام و علی عصمت
من خلقم بود و روایت معتبر دیگر الله خالق
منشی گو و روایت دیگر انت لقی فی
من خلقک و روایت دیگر ما شاء الله لا حق
بالله بود و روایت دیگر عولی و عصمتی من
و اما در روایت دیگر رب عصمتی من خلقه

شنید و رفت بنام نر و عید الملک مروان ملعون و درین
 بسیار و تهمت چند بر آنحضرت بست و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را
 مقرر قتل آنحضرت گردانید پس کباب و غیره است رسول خدا را
 الله علیه و آله عاقبت بنام تدبیر کرد و دینداران را از بنی داود
 و زبیر و راو لعیبه کرده بود و برای آنحضرت فرستاد چون آن
 سوار شد زبیر در بدن مبارکش نفوذ کرد و بسبب آن زبیر در
 جهان بیرون شد و بعد از چند روز در مدینه را دروغی عارض گشت
 و مختط گردید و خبر آن میگفت و نماز میکرد و بالعذاب الهی حاصل
 شد و واقعه بایک شهادت آنحضرت در روز دوشنبه بیستم
 دی الحجه سال صد و چهارده هجری و احوشده عمر شریفش نجاه
 بیست سال بود و برفع نر و زبیر و زکوارش و بمقرع عیال
 مدقونست و آنحضرت بسیار غمگین بود و میگوید که چون راه میبرد
 دست بر پیشانی ملازمان خود می انداخت و قبر را برای آنحضرت
 شوق کردند و ملاحظه افکند آنحضرت معاصر عمر بن عبدالمطلب
 بود از ملوک بنی امیه و عمر رعایت بسیار با وی نمود و وقت
 را با آنحضرت رد نمود و سب گردانید از امر المؤمنین علیهم السلام
 را بر طرف کرد و خود بنم نکرد و مردم را نیز ازین تحمل منع کرد
 تا آخر تنیده بود و بنی یاسکم و آثار و برآمدن آنحضرت
 معزز و محترم و با حقیقت بودند و سفیان ثوری که از شیخ

علیهما السلام است معجزات و معجزات و معجزات و معجزات
 انچه از علوم و کلمات با امیر المومنین و پدران بزرگوارش
 عظیم السلام بود همه با وی بود با مقصد جلیل ایشان است
 و علمای نواب و کاتبان و کاتبان و کاتبان و کاتبان
 و سایر عظمای و کاتبان و کاتبان و کاتبان و کاتبان
 اکثر کتب فضیلت و بزرگواری او را نوشته اند و در دست
 عدد اول و آخرت پس در دست و یک دفتر حضرت امیر
 صادق علیه السلام و عبدالله و اسیر اسم و در حرم سلمه اعظمی
 در قفس خود میگذارد و او را میخواند و میخواند و میخواند
 علیه السلام مادر ایشان ام فزیه بنت قیس بن مخنف الی ام
 بود و اسیر اسم و عبدالله مادر ایشان ام حکیمت بنت
 اسد بن مغیره و عقیقه و عقیقه و عقیقه و عقیقه
 ام ولد است و نام آن است و سبب آن در احادیث
 و تالیفات مسطور است که زید بن حسن بن علی این ابی طالب علیهما
 السلام مادر او را و اوقاف و میراث رسول ترا و میخواند و میخواند
 و میخواند و میخواند و میخواند و میخواند و میخواند
 زید کرسان آنحضرت را گرفت و مادر بر حضرت کشید و میخواند
 او را بکشید مادر را همراه برداشت و حضرت را خانه فاطمی
 برد برای ادعای میراث و اوقاف بعد از می که زید را

عبدالمطلب باب بیفته در احوال خیرال حضرت امام
 علیه السلام کینت انحضرت ابو جعفر و انقاسا کز کوه
 و نام مبارک او محمد طلق بیاقر یعنی شکافنده علم و نام
 انحضرت و تورات القسوت و در انجیل فرنگان بابرکت
 بکاف حجت و در کتاب زیدان و در انجیل ارامنه
 و در و در کتاب سیدان شامی و نقشی بکین انحضرت
 العز لله بود و روایت دیگر العز لله جمعاً و تعلیمی
 که از حضرت عظیم انبیا است عامه است یعنی کین انحضرت با در حضرت
 کفایت که این بود خطی بالله حسن و یاکبیر المومن
 و یالوصی خدی المومن و یالحسن و یالحسن و یالوصی
 روز و شبسته سیم ماه صفر سال پنجاه و بیستم هجرت و در شبسته
 واقع شد و انحضرت اول علوی بود که از کوه علوی انحضرت
 و هارون عبد الله انصاری رضی الله عنه از اقرین رضی الله
 سالت بنیاه صلی الله علیه و آله بخد مت ان سید و سلام انحضرت
 را با و رساند و اتل سینه بر سر انفاق و در انکه حضرت سالت
 بنیاه کجا فرمود که بخد مت فریدم محمد یاقر خواهی سید سلام
 مادرشان پدر بزرگوارش علی بن الحسین است علیهما السلام
 و مادرش فاطمه کتبی نام عبد الله بن محمد حسن بن علی بن ابی طالب

اند و تروایشان قیاس و استحسان دلیل شرع باشد و در
 جمله ائمه معصومین علیهم السلام را تا قیام آل محمد علیه السلام
 کوه و مانند کوه تیز که ریزد را امام ندانند کافر باشد و عباد را
 واجب نمیدانند و عصمت تروایشان در امامت شرط است
 و امامت فاشی و فاجر و مخنت را درست دانند و دیگر
 از فرزندان آنحضرت عبدالله و حسن و حسین مادرشان
 ام ولد است و حسن و حسن و عید الرحمن و سلیمان مادرشان
 ام ولد است و علی اکبر کوچکترین فرزندان آنحضرت و خدیجه
 او ام ولد است و فاطمه و علی و ام کلثوم مادر ایشان تیرام ولد
 است این است که در بیستم ماه محرم سال نو و چهار
 سهری واقعه و شمع طریقت و پنج محرم این سال
 گفته است و بعضی سال نو و پنج گفته اند و از کتب کثیری
 است و این شهر انبوب از ریشه یازدهم یاد و از دهم
 سال نو و پنج گفته است و کفعمی نیست و دوم محرم این
 سال گفته است که در بار بقا رحلت کرد و نیز و لیثی که
 الملک علیهم اللعنه و این بابویه و جمعی اعتقاد دارند
 و بعضی میگویند که در بار الملک علیهم اللعنه گفته اند و عمر
 شریفش میگاه و سفت و شست و گفته اند و زرار که
 اللوارش در بقیع و زرار و علم بر کوارش عیسی است

و امام حسین علیهما السلام نیز نفس کرد و فضیل و سنان و ابوالجلا
و ریحی گویند بر کربلا علی تقدیم کرد کافر شد و سرگرد علم از حسین یاد
کرد علم رسول بود و قومی از ایشان گویند که علم کشتن است
میان ایشان و میان عوام شاید که در میان عوام قومی باشد
که علم شان زیاده باشد از اولاد حسین و گویند امامت بعد از علی
الحسن علیهما السلام رسید بر کربلا و خروج کرد و نیز امام است و خلفاء
ثلاثة بالاعتقاد کنند جریره از زبده اند و ایشان را سلیمانیه نیز
میگویند ایشان اعتقاد دارند که امامت جریره بود بر کس را
که مسلمانان اختیار کنند منعقد شود و امامت مغفول و رست بود
بر فاضل البکر و عمر یا امامت فاضل بود و خطایی که موجب کفر بود
و گویند عثمان کافر شد بعد عتباتی خود که وی بنهاد و چون بارید
شخصی را بنهر امیکند و قلیلی از ایشان تولا میکنند و در فروغ
شاهی اند و در اصول معتبرند از زبده اند و ایشان را
صالحه نیز خوانند از اتباع کثرتی از تبریز ایشان گویند علی علیه السلام
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاضلترین خلق بود و امامت حق
وی بود با چون کربلا کرد و بر شخص امامت در شش و صمی با خطایی
بودند که او را و اکذشتند تولا شستن دارند و عظام را دوست
ندارند اما بد هم میگویند و گویند اموات را رحمت بود پیش
از قیامت و در اصول معتبرند و در فروغ با توافقت متفق

امامت محمد نام که صاحب طایفان بود رسید و او را در ایام مقصود عبا
 اسیر کردند و در حبس وفات یافت و زیدیه الحال شرفاء و کبر و
 اهل بمن و توابع او شدند و در اصول اثنا عشره اند و در فروع بعضی
 شافعی اند و بعضی حنفی و زیدیه امامت را محقق فرزندان فاطمه
 صلوات الله علیها میدانند بشرط آنکه آن فرزندان عالم و زاهد و شجاع
 باشد و خروج بسیف کند خواه اولاد حسن و خواه اولاد حسین
 علیهما السلام و بغیر از ایشان ثلثه منجسه را خلیفه میدانند و بعضی
 شیخین میگویند و اینان چند فرقه اند جاره و ... و ایشانرا
 سرخو نیز خوانند و احوال جاری و زیاده بن فتنه که پیش ایشانست
 از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و از زوایا ایجاد
 است و در نزد آنحضرت خبری نمینویسند و احادیث نمینویسند و نمی
 و مردم میگویند و در کتب شیعه اقوال او بسیارست و در آخر عمر
 شد و کما فی بود و کورم بود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 او را سرخون خوانندی و فرمود سرخون نام شیطانست پس گفتن
 او در دریاست و الواتی رود و اصحابش میگویند رسول خدا نفس
 حله فت کرد علی علیه السلام بصفت متبینه و ابن ابی حنفی
 بود نه علی بغیر از ایشان نبود و بعد از رسول امام علی علیه السلام
 بود و خلق کافر شدند که دیگر نیز انصب کردند و قوی از ایشان
 گویند که رسول خدا چنانکه بر علی علیه السلام نفس کرد و بر امام حسن

عرض ایشان آن بود که بقید ابیت رسالت را بر طرف کنند چنانکه
 پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد و در خروج با خود
 آنکه مکرر حضرت امام محمد باقر علیه السلام باو گفته بود که مبادا خروج
 کنی که میدانم که کاری ناسازگار می کنی و بکنایه کوفه مردان
 کوفیان با تو کاری نخواهد کرد و این کار تو تمام نمیشود و از تو نیست
 از اولاد عباس است قبول نکرد و مردمان او را بکشد آشتند و سرش
 داشتند بیت هزار کس از آن مدبران ناباک سوار و پیاده بودند
 حذر میزد چون زید خروج کرد و بان تشکر بدو جامع کوفه رسید چنانکه
 را بکشد آشتند و گریختند مکرر قلعی خون زندان حالی را دید گفت
 تر فضولی یعنی مرا بکشد آشتند و مرا گردند از اندر زینب
 بی رضی موسوم شدند و بعضی میگویند عمر سعد هر افراد و اصحاب
 حضرت سید الشهدا را با این اسم خواند پس زید را بکشد و
 کشتند و بر دار زدند و چهار سال انجاث مصلوب بودند
 از آن او را سوختند و خاکش بر باد دادند و حضرت عمو
 علیه السلام در سنگا میگردید مصلوب بود روی نما کرد و در
 و بعد از آن کجی پیر او بخوستان رفت و بعضی مردمان او را
 با مافیت برداشتند و او را نیز مثل پدر مصلوب ساختند و بعد
 یحیی محمد و ایرام پسران عبدالممنون الحسن علیه السلام را با
 برداشتند ایشان نیز مقتول شدند و مصلوب شدند بعد از آن

بر کس بنیام خوابیدند که مایحتاج ایشان را آنحضرت در شبها
 می آوردند و انشب داشتند که مطعومات ایشان را آن
 حضرت می آورد و دوا می نمود و بر مرتبه بودن که فادای کائنات
 گری سر آنحضرت ریخت او را در مقام عتبات موافقه
 در تیار کرده او را از اداساخت و علوم الهی و میراث
 انبیا و منصب جلیل القدر امامت با او بود و دوا و اولاد
 انجاد از ^{الباقی} با نترده فرزند داشت محمد کنی با جعفر ^{و بی محمد}
 العلوم الانبیا و المرسلین صلوات الله علیه مادر او ام
 عبد الله بنت حسن بن علی ابن ابیطالب علیهما السلام
 است و زید صاحب خرق و عمر مادر ایشان ام و زید است
 و سر و از یک مادر اند اما احوالات زنند که اهل کوفه
 جمله منافق بودند و دعوی تشیع میکردند و آن ملاعن
 ما حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
 از ماجرای کردند که شنیده اند و دشمن بنی امیه نفرمودند و خبر
 خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و دشمنان
 آخر بلیس کردند و پیش یکبار از شعبان رفتند و گفتند
 که شما میدانید که امر معروف و اجبت و این علم که بنی امیه
 کردند و ما را از خلق بر آوردند و این فرض دین است که بر این
 خروج کنیم و اگر خروج کنیم کافر بشیم قوی از شیعه فرج شوند

گشته شدن فرزند آن فاطمه را مگر آنکه گریه در کلوی میگرد
 گریه کنندگان بجز از آنحضرت نشن نفر دیگر بودند آدم علیه السلام
 از برای ترک ادوی و فراق بهشت سیصد سال بعضی
 و دینیت سال گفته اند که برست و نوح علیه السلام از خفای
 امت و تمرد کردن ایشان بسیار گریست و مدتهای مدید
 حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام
 مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی علیه السلام
 از ترس جهنم همیشه میگریست و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
 از فراق یار بزرگوار و خفای امت چنان گریست که اهل مدینه
 از گریه او تنگی آمدند و حضرت سیدنا ابی حدیث بنقش
 بود و آنحضرت را ذوالثقنات بجهت این میگفتند برای
 آنکه بیشانی مبارک آنحضرت و زانوهای او از گریست سجد
 و عبادت مثل کفای شتر نبیه کرده بود و کاه بود که گوش
 بیشانی مبارک او بسیار بلند میشد و پیشه میکردند و متعرقین
 میشدند و سخاوت آنحضرت خشنود است که چون او را آنحضرت
 امام محمد باقر علیه السلام غسل میدادشانه و پشت مبارک
 آنحضرت مثل کف بای شتر بود از بسکه آرد و گندم و زرد
 شبها بدوشش برداشته بود و کانه فقرای اهل مدینه میسر و
 شیب که آنحضرت از دنیا رفت اکثر اهل مدینه و یقوی بشار

علیه السلام العزة لله بود و سر وایت حضرت امام رضا
 خری و شقی قاتل الحسین بن علی و لاد
 با سوادت آنحضرت در روز جمع و تقوی در روز بخشنه
 یا شرمیم حاد انانی و یغی نیم ماه شعبان گویند و یغی روز
 ششم نیم ماه مبارک رمضان در سال سی و یغی نیم
 و یغی کفک اندسی و ششم و شش شید همه الله در ششم
 نیم ماه شعبان گفت که واقع شد پس از شهادت امیرالمومنین
 علیه السلام بدو سال و یغی گویند یا امیرالمومنین دو سال
 بود و با امام حسن علیه السلام ده سال بود و با پدر برزگوار
 خود بیده سال بود و امامت آنحضرت سی و شش سال بود
 در نیت از دهنوی ظهر نماز صبح را ادا میکرد و ندان شب بیدار
 بودند و در وقت که طعام آنحضرت را حاضر کردند و اقامه کرد و طعام
 آوردند و چندان گریستند که آب دیدای آنحضرت طعام را
 با مخلوط میکرد و این یکی از علل فتنه آنحضرت گفت فدا بشو
 شوم باین رسول الله شرم که تو خود را ملاک کنی و
 گنا بکار شوی حضرت فرمود که انما امشکو انی و خری
 الى الله واعلم من الله ما لا تعلمون یقنی
 شکایت نمیکند از خود را و در خود را مکنند و در میانم
 از خدا آنچه میداند شما پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمی آورم

بنی سعد را مار زد و کشت مرا ز من بن حکیم را در خانه مار زد
 و کشت و عاقر نشی از عقب طفل میزد و بد که او را بگیرد
 بجاه افتاد و مرد و حقش بن زد کند ی ز نشی ماری داشت
 از دانه خانه برد و کشت و بدترین احوالی را وی گوید که قرب
 چهار هزار کس از آن ملائین تجنبن حالات تجنبن رفتند
 لغتہ اللہ علیہم اجمعین اولا ولین و لا حریب
 الی یوم الدین و لا الحمد لله رب العالمین بابت
 در احوال حرمات سید ابی حدین امام ربی العابدین علیه
 السلام کنیت بانحضرت ابو محمد مشهور است و غیر مشهور ابو الحسن
 و بعضی گویند انحضرت کنیت استیاری یافته و غالباً او را باسم
 یا صفت یا صفت یاد میکنند القاب انحضرت زین العابدین
 و سید ابی حدین و رکی دامن و سجاد و عابد و ذو النقا
 است و نام مبارک انحضرت علیت و در تورات را دریل
 و در انجیل عابد و در کتاب زید و خسوزاد و در کتاب
 سند و ان خبر که پدر انحضرت امام حسینی علیه السلام است
 و مادرش شهزاد تو بنت یزدجرد بنی شهزاد انحضرت مشهوره
 عرب و حج بود و در بعضی از تواریخ مسطور است که شهزاد و دختر
 شهزاد بنی یزدجرد است و این قول ضعیف است و بعضی
 نکتین انحضرت الحمد لله العلی گوید و روایت امام محمد

علیه السلام

مبتلا شدند و علل نه زنا میکردند و هر کس در کربلا شراب
 خورده بود لعنت آسمانی مبتلا شد و هکبرش از خلق بدر
 آمد و بعد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود مفلح شد
 و بعضی زمین گیر شدند و ستمانی ایشان خشک شد و هر کس
 ناسترا با محفرت گفته بود خوره تیر و تن او افتاد و هر کس آن
 حضرت را بچو کرده بود لال شد بشیرین سوطا سیدانی جایز
 بیای او رفت و کما بید و ضعیف شد تا بمرد و چهارده
 نفر از حال این زیاد را در میان روز شتر لکد ز داشت
 و سیف بن سنان را شتر سر او را بدین گرفت و کند و بی
 سن بعثت که ترمز گوش علی اصغر زده بود در سر کشتن
 از کربلا خون از خلق او آمد تا بمرد و اکثر نکا بیامان بت
 کردند و قیراد اعطش و شنگه میزدند و شکمهای ایشان را
 نرگد و مردند ملعونی آب دین نرا حضرت انداخته بود
 بماند و زیارتش میدیدند و در افتاد و بمرد و هکبرش
 از خلق بدر آمد بخاری همراه لشکر بود تیش پیرای خود و
 و بای خود را قطع کرد بخاری اصلاح خیمه خضیق بن نمبر
 سکونی میکرد ستون خیمه بر و خود و بمرد و اکثر تیر اندازان
 کور شدند و بمردند و بکدک بن سلیم از منافقان و بمرد
 چندین کس دیگر از آب در افتادند و مردند و قرض

در لیل کردن و ساعت مرد عظام دیگر در میان روزهای
افتاد و میرد شخیص و دوست او را بریده بودند و روی
او سیاه بود و میگفت خدایا مرا بیا مرز که مریدم که می
آمرزی از سب تو میدی از رحمت الهی نرسیده که گشت
حال آنحضرت بودم و مهریانی بسیار بمن نموده بود و در کربلا
خواستم که بند زیر جامه آنحضرت را برآیم چون قیمتی گشت
و سب از تنگهای آنحضرت را با طرینا دردم و در بون و سب
خواب دیدم رسول خدا اما امام حسین علیه السلام آنحضرت شکوه
مرا آنحضرت رسالت کرد و آنحضرت دستهای مرا بر دوش نهاد
شدم و دستهای مرا قطع شده بود و روی سیاه بود و بر دوشی از
چشم او کور بود و کوری روی سیاهی در آستانه کعبه خیسیده بود و
میگفت خدایا بیا مرز و میدام که مرا نمی آمرزی چون بیرون
آمدن یکی بر او آمدند آسمان و لعل از آبی و اصل نشند و کربلا
جمع کثیری در آن روز زیره ایشان بفرستید و مردند و هر کس در
سگاه کواش افتاد و خندید و دوی در و پیدا شد که علاج گشت
و هر کس بعنوان سیر آمد چون برگشت خداوند بزرگی از خیر
گرفت که احشای اندرون دیرون آمد و مرد و اکثری تقیة
مردند و هر کس اعانت لشکر فرما و علیه اللعنه کرده بود
و آذوقه زنان و پسران و دختران ایشان فرما و لواطف

میبندم چون آن خواب را دیدم سرانورد را دیدم و گفتم
 السلام علیک یا رسول الله خوابت دیدم من گفت کاش می
 سرانورد را بگفته بودی و دشمنی خدایت را خیرت کرد
 و عشرت مرا کشته و رعایت حق را بگریختی گفتم یا رسول الله
 شمشیری نزد من و نیر و بکار بندم و نیری بنه انداخته خست
 و فرمود راست گفتی و لکن در میان آنها بودی گویای
 لشکر ایشان را زاده کردی نزد یک بیای خون تر و یک
 رفتم طشتی سر از خون و ریش آنحضرت گداشته بود پس
 فرمود که این خون فرزندانم است و از آن خون
 دو میل در ویدهای جگه شد خون بیدار شدم تا بینا بودم
 علامی از این زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد
 بشهادت امام حسین چون بیرون آمدند از آسمان
 لشکرش آمد و بجهنم رفت مسلم کجایار گوید از عقب این زیاد
 ملعون داخل و در راه ماره کشدم خون داخل شد آشی
 در روی او مشتعل شد مضطرب فرود رو بمن کرد
 که دیدی گفتم بی گفت بد بگری نعل تن این کفایت
 در درازی نلاد که سر را آورد و نه علامی توان ملعون
 در آن روز خنده و شادی میکرد و دیوار تی بر و فرود آمد
 و بجهنم رفت و عذدم دیگر تا میخندید عقرب ی قبیح او را گیرند

بینی اورقت و از سوراخ دیگر بیرون آند و پیوسته چینی میگردد
 و عید الهی من عروه خشعی را حقیقتا می لعلت عروه مبتدا کرد
 طیب آمد که دین او را بار کند خشک از تنگ او حیدر شد و شرفی
 بن زیاد و عجمی اگر کرد بکشت با یک حرف نرو و چیزی نخورد و
 نرو و خوانند و در سیم بچند رفت بچین بارون و توانستند
 و زوی بصره نهاد و در کلمات اب حزمه شری او را طعمه خود ساخت
 عمر بن قبیع حیدر وی پیش در بدن او جا کرد و در چشمها
 او اقامت و از زانی میجوئید و بیرون می آمد و در اندک روز او را
 کشت و سلفه بن قدامه بارش خواسته بود و از خواست
 و برود اقامت و خون از خلق او گرفت تا عمر و سعد بن حری
 دلوانه شد و کار و بر خوردند و خود را کشت عبد الهی بن رباح
 قاری که بود از زانیهای سوال کردم از علت کوری گفت
 حسنه انفر رفیق بودم در کربلا شمس خواستند که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله رضای آنی نشسته است بگلشن و مکنون و جامه بار
 از دستها مالارده و حرته بدست مبارک خود داشت و نطقی
 در پیش آنحضرت افکنده اند مرا کشتان کشتان نرو آنحضرت
 سرودن ملک در بالای سر او استاده بود و نمایی از آنش بود
 داشت از آن آن نه نفر را قتل رسانید و این شمشیر را
 از آن نه نفر که میر و دانش در وی می اقامت و میبخت و بارز

می آمد و چون خواستند بخورند از حد و از تلخی بود و در کربلا
 استودین زید با سرای ما حضرت گفت از آسمان ده
 شهاب بر دیدم ای او آمد کورش یعقوب بن سلیمان گوید
 در امام حجاج ملعون در کربلا بودم عربی با داخل شد و ما حق
 امام حسین علیه السلام میگفتیم که یکس در آن صحرانویس
 به سلائی مبتلا شد آن عرب گفت شما شعبان را
 مدار بر در غمت من از انجاقت بودم سلائی مبتلا شدم
 این را گفت و نور چراغ کم شد آن ملعون دست دراز کرد که اصلاح
 چراغ کند اش در دست افتاد و خواست که فاش کند سرش
 جنس او افتاد و بدن او را در گرفت خود را با آب فرات گذاشت
 اش در روی آب افتاد هر وقت که سر از آب بر می آورد
 آتش او را می گرفت او را سر بر آب میزد تا بدش نوع از راه
 آبش رفت و خطای نمراین قسم نعل مبتلا شد و با او
 رفاقت نمود و در وقت زدن حویلی صلیح آتش در خانه وی
 افتاد و بسوخت با آنکه داشت شخصی تمام تنای سر با او گفت
 خدا خوف مکافات آنها را داد از آسمان شهاب بر دیدم
 و بجهنم رفت و چون سربای کافر از فرماندهان بنشیند
 نیز در آتش الهی بن علی السلام با کاه ماری تپید از خود
 سربا میگردید تا بنشیند و با علی علیه السلام را بید کرد و در سوراخ

و سید ابی طالب

استغفر الله لعنت کند صاحبی را که جبرئیل علیه السلام
 در وی رسالت را از علی محمد سرود و بعضی میگویند او خدا
 شریفتر از غالبان گویند که خدا بر نبی و علی و اطعمه و حسن
 و حسین صلوات الله علیهم فرود آید و قایتان خدا بنده غیر
 از ایشان میگویند که خدا در علی تنها فرود آید و خدا در
 و طایفه هزاره و عربان مشعشع باین اعتقادند و طایفه
 از ایشان به پنجس تا یلیند که مراد سلمان و اباد و مقداد
 و عمار بن یاسر و عمرو بن امیه و غیره باشند گویند این پنج
 نفر موهلند بر مصالح عالم از جانب علی که ادا الله است
 و اول این مقدم در صلوة و اقصی که تنقاد تن از طایفه
 و که بود باشند اندند و گفتند نریان بنده که تو فدای
 حضرت فرمود که من خدا نیستم بنده خدا ام ایشان قبول
 نکردند و اصرار برین داشتند و حضرت مالک اشتر را فرمود
 تا چای بی کند و ایشان را در انجا کرد و وارزد و گشت از طعام
 الناس و حمال و قلندران میگویند بنقاد و دو مرتبه تغیر را
 گشت و زنده کرد و او میگفت تو خدا ای بعدندان نداری
 که با علی کل دنیا بند منند گویند یک نفر زنده تو باشد
 تو فدای او باین محض کفر و زندقه و افسار است و دروغ
 بر خدا و سرکس این را باور کنند یا اعتقاد باین دلد و

اولاً میگویند که اله تعالی واکذانت لکن کار را را بعلی علیه السلام
 مثل قیمت کردن از راق و تعیین احوال و میرانیدن بدن
 و حاضر شدن نزد اختصار و توالد و غیره امور آنچه میخواهند میکنند
 و خدا را در این دخی نیست سبایتیه اصحاب عبد الله بن سبا
 اندر زلفه ران روزی عبد الله با حضرت گفت انت
 انت یعنی انت الله آنحضرت فرمود انت که در اینجا گفت
 و با باطعین رفت حضرت امیر المومنین علیه السلام شکری
 نفرستاد و برخی از اصحاب عبد الله را گرفتند و آوردند آنحضرت
 فرمود که کوه کنند و در آتشی کردند و ایشان را بسوزانیدند
 چون ایشان را در آتش انداختند گفتند یقینی ماریا ده شد
 که تو خدای اترید که سوط را گفت که خدا تعالی بنده کار را بش
 غذا میکند و بسوزاند تو خدای مانی که ماریا آتش میوزانی
 و چون آنحضرت تنقید کردند گفتند آن مرده است بلکه زنده است
 و در سر او است و رعد او را ز او است و برق تازیانه او است و بر او است
 اند که در شمعها از او گذشت و گویند که این طبع ملعون او را کشت
 عیا بود بلکه سلطان بصورت عیال علیه السلام شد و کشته شد
 غرابیه از غالیان گویند خدا جبرئیل علیه السلام را بعلی ابن ابی
 طالب فرستاد او غلط کرد و بعد قتل اله علیه السلام رفت از
 بهر آنکه محمد بعلی مانند بود مثل غراب که غراب است خبیث و

که با هطلاح قلندران سفینه کمرسته میگردانند اما ایشان نه
 دشمنانی اند که قلندران میگردانند سلمان الفارسی بود در آن
 مقدار بن اسود الکندی عمار بن یاسر جابر بن عبد الوهید
 ابیالی ابوالوف الصاری قیس بن بنی اسعد مالک بن مریم
 نماز خوف بکمال کمال بن زیاد کفعمر و خراعی عمارت همدانی
 حریمه ماساب قیس بلالی محمد بن ابی بکر صوان الیملم و برادر
 دیگر رشید مجری سهل بن خوف جبر بن عدی طریح بن عدی
 و آخند و برادر است و یمن سلمان الفارسی آباد در غفاریه
 مقدار بن اسود الکندی جابر بن عبد الله الله صاری مالک
 بن اشتر النخعی اویس القریی محمد بن ابی التیمی جبر بن
 عدی الکندی عدی بن هاتم الطای عمر بن حنق الخراعی
 عروه المادی عمار بن یاسر العللی صمصم بن صوحان
 ابو عدی عامر بن دانه الکفانی اخف بن قیس تمیمی عمارت
 بنی قدامه سعدی خالید بن معمر و اسد دسی حلقی و بنیاد و باره
 مراتب انحرث چهار طایفه شدند طایفه اول افراد کردند در
 باب محبت او و علو نمودند و او را حداد دانستند طایفه دیگر
 از راه عناد او را خفت دادند و در مرتبه چهارم او را امام دانستند
 و کوه ساهه سامری را بر او تقدیم دادند و طایفه جلیله اش بنی عشر
 او را بلالی صلح بعد از بنی امام دانستند و از آنکه خدا میداد

و طایفه دیگر بعد از بنی
 انصاریت از دین بدر
 رفتند و بعد از آنکه
 که بر آنکه خراج کردند و
 خارج شدند هم ۳۵۴

الحجة سقاية الكون ورتوب مواخاة الملايكة علم
 الناس الغمى نوم انس بيان حب علي بيان
 اول من امن انه افضل الالهيا بيان لغض علي
 اول من صلى بالقلم مستقبلا بفتح فقهة بالبوت
 ح انه افضل الانبياء خلفه الائمة عليهم السلام
 من عمرته التراب الا عاتيه ايمانهم لغض كوكب
 روح الاديان في قلب شيعته سيد المرسلين ان البر
 مع علي انه افضل الالهيا ح انه خير البرية علي خير
 البرية في المعركة يوم وفات النبي صلى الله عليه واله عليه
 بالليل ح حجة في يوم النوري ورسك اربع احاديث را
 كجدين طرق روايت كرده اند كه خداوند عالميا را از زبان
 انشان جابري ساخته و فاطم انحرث اليه بنظر رسده
 از كتب اهل سنت شايد بنقد انرا حديث باشد مشهور
 كه باي كفتند كه امير المؤمنين عليه السلام را بگوئند اين
 را باي را از ان كرد و باي علي جنة تقسيم الناس و تقسم
 و هي المصطفاه حقا امام الناس و الحجة و كفت
 اين در جنت فضلت و بزرگوارى انحرث بگوئند ساقى
 كل شيان كذا راى انحرث بودند و صاحبان ستر و
 زجلم مردن كامل و بنده انشان و ملايت انشان

آية أم محمد ون الناس على ما آتاهم الله من فضله
 ربه ولقد عهدنا إلى آدم آية فآوى إلى عيده ما أو
 كبه والنجم أحاديث آية وأحاديثي له متفق عليه عامه وفامه
 وجميع مسلمانان از همه فرق تا غلدة وخوار حبت بنام عهد
 التفاسي نماید از برای سهولت تا محبت بر گوساله برستان
 باشد و غنیر و جزیر مودت و منزلت طایر و جنایه
 سد اللواب البتوة البراة و الاقمار القضاء
 و البقرة الموافاة و ب الاربع فضایل و الولاية
 و سنج الايمان في قلب فاصف النعل و الحكيم
 و ما و علی من نور واحد اما مدنیته العلم انه اقرب الی
 الی رسول الله استفسار المعرفی امر الخلفه الدعامة
 التراس و الامارة المولی و قد خوه و النور و سلمت
 الشجر و اللوار المناقب مخاطبة یا امیر المؤمنین فی الجدل
 الله صلی الله علیه و آله بقره الفوائد و المارقین و المباله
 و التماسطین و الناکثین و المشتاق الخیر المعرج
 و خطاب الله الی قی لقه علی و خبره عمر و بن عبده و
 و بدر و احد و مکتوب علی العرش التوفیق و علم
 و الشمس الکس و النور الحق و قتل عمار الکمال و
 و تمام النعم و وصف شیعی و قضیب العمود و قیتم

آية واحيل لي لسان صدق ^{٣٤} والعصران ^{٣٥} الا
 آية ان الذين تسبقت لهم ميثا ^{٣٦} الحسي ^{٣٧} آية والتعظيم
 في محن القول آية فمن جاز بالحنس ^{٣٨} آية فاذن ^{٣٩}
 في مقعد صدق آية ولما ضرب ابن مريم آية ومن
 خلقنا امه آية وتغيبها اذن واعية آية والذين
 يودون المؤمنين والمؤمنات آية يقولون امننا بالله
 وبالرسول آية هو الذي خلق من المي ^{٤٠} والبشر آية و
 اولوا الارحام بعضهم آية اليوم اكملت لكم دينكم وان
 من الله آية طوبى لكم وحسن ما ب آية فاما ^{٤١} صلي
 لك آية بلينها بنسخ آية وادي اصحاب الاعراب
 آية وترغنا ما في صدورهم من علي آية احلتم سفاته
 انما آية انما يريد الله ليجعل عنكم ^{٤٢} الرخص ^{٤٣} آية
 هل الي آية واقام الصلوة والى الكسوة والموفون
 بعهدهم آية ومن يطع الله والرسول آية ليس
 البر بان ااتوا بالبوت آية حراء عند ربهم خدات
 عذق آية استغفم ان تقدموا آية قل هذه سبيلي
 ادعوا اليه واذكر ^{٤٤} واللغة الله عليكم قل ما يكون لي
 ان ابدل آية سئل سائل آية يسئل الذين كفروا
 آية ولقد صدق عايهم ابليس ^{٤٥} وسيعلم الذين ظلموا

لا اسلمكم اجل الا الموقدة في القبري آية القول الله وكونوا
مع الصادقين آية واعتصموا بحبل الله آية ومن الناس
من يستيري نفسه ابتعا آية وكفى الله المؤمنين القتال
آية قال يوم الدين امنوا من الكفار ليحكمون آية اثم حسب
الدين اجترعوا نسيات آية والسابقون السابقون آية
يا ايها الذين امنوا خانا حاتم الرسول آية واذا لقوا الذين
امنوا آية فمن كان على بنية آية ان الذين امنوا وعملوا
الصالحات سيجعل لهم الرحمن وذا آية من المؤمنين رجال
صدقوا آية هذا الصراط المستقيم آية واركعوا مع الرايين
آية الذين يتيقنون اموالهم بالليل والنهار آية واسئل
من ارسلنا آية يا ايها النبي كذبك آية وكفى بالله شهيدا
آية هذا ان خصمان آية ان الذين لا يؤمنون على صراط
لنا يكون آية افمن كان مومنا آية والذين امنوا بالله
ورسله اولئك هم الصديقون آية فان الله هو مولاه
وجبريل آية فوجى الله النبي آية اولئك هم
خير النبي آية فلو اهووا بالحق وتوا اهووا لا يصبر آية
ه ستنوي على سودة آية الم اخب الناس آية ونشأوا
الرسول بعد ما تبين وبعث كل فضل فضله آية
افمن يعلم انما انزل اليك آية فقلبو ابتعد من الله

که او شما و حضرت علی علیه السلام و اکثر علایم یقربان او بودند
و حضرت غزالی مثل یقربان او قبض روح میکنند و تا حاتم نشود
فرزند متولد نمیشود و ساقی عوض کونتر و قسم نیست و در زجر و
موزن و معروف اعراقت و ولوای احمد در روز قیامت
در دست اوست و مومن و کافر را او به بهشت و دوزخ میفرستد
و خدا او را امیر المومنین نام نهاد و از منشیان و لیسان رسالت
موسوم باین اسم نموده از مقرران بارگاه احدیت بخلاف
عامه ملائکت و منشیان بیدین که تفریق را امیر المومنین میخوانند
بیت است تمت با علی چون پرنیان نام خدا را بر کسی غیر از
تو اطلاق امیر المومنین را بر منی است حضرت بود تا در حقین
شهادت شد و برگردانیدن اقامت است دوم مرتبه در شک حضرت
موسی علیه السلام در حق رفتن یسفین از زمین بود و در
و آب از وجود و جندش برادرش کبریا شد و از حق
قسم بسیار است و محافلین بر همه ای که کفیم اتفاق دارند و
انگیزت در آیات قرآن مجید بسیار است که بخود و ند عالمیان
در شان او فرستاده که عامه اتفاق دارند و قریب سیصد
ست بچند آیه که تفهیم نماید اینها و لیکن الله آیه ما
الحق السبعون بلغ ما انزل الیک آیه مباهله آیه
انما انت منذرنا آیه و قفوم الایم فصولون آیه قل

لنعم که عید الهی عکس حکم سرود و دنیا می گفتند بیا دایو موسی
 سرود و افسله از سخنان ایشان روزی شش نفر و غلطت
 و خشونت نمود و هم چنین اهل کوفه شامیان را لغت کردند و معاویه
 را دشنام میدادند و منع فرمود از لغت کردن و دشنام دادن و خلق
 اخلاق دیمه خافه و عامه دوست و دشمن نقل نموده اند هر ادا
 متصف با صفات زیمه باشد از اول عمر با خوار گردد و حمد و کینه
 و دشنام دادن و بازی کردن و خنده قهقهه و نعره زدن و بریدن
 و عداوت و شیطنت و شرارت و قساوت قلب و کذب
 و دروغ گفتن و بهتان زدن و بغیبت کردن و تیرش و حین
 بدویی و از دشمنی گرفتن و دزدی و دغاوت و گولگی و دروغ
 و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن و آشامیدن و غلبه و غل
 و غش و خرب دادن مردمان و اخلام و لواطم و قمار و طنبور
 و سازنواختن و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی
 کردن و نکل و اسراف و تند و سیر و عجب و دریا و سموم و رشک
 و رذفاق و زب و شقاق و کفر و الحاد و مردم ازاری و دشمنی
 و عیب جوی و تند خوی و عیب جوی و مفیدی و فتنه انگیزی
 و شقاق و بیزحم و دغاوت و ظالم و غدار و شرور و بدچشم
 و کج خلقی و بد طبیعت و کزهره رود و رعیت از او رسوده صلوات الله
 علیه و علی اولاده الطاهرین و بیک از کمالات انصرت است

اربابیم و صحف و توریت و زبور و انجیل و الحن و داود و شرا
جمع اینها از جمیع حضرت یوسف و و ترازو و کسل و شفت
خاتم استدم صفات جمیع وی آنست که بر کثرت را
نیز بکنند و سجد به بت نکرد و عامه ملاعین بر تنغی اطلاع
و اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان و از بیعت بنیان
و در تعریف آنحضرت کرم الله وجهه میگویند برگاه نام آنحضرت
ند که بر میشود و قایلند که آن بر سجد به بت کردند و آنحضرت
عبادت کو اکب و ملائکه مکرده و انجم در قیامت اکثرایان
پیغمبر کرده اند و مکرده و منتصف بود بنیادت و کرم و نزل
و خود و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت و انصاف و
عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و تقوی و ورع و زهد و
صلح و سداد و حیا و عدالت و امانت و دیانت و دانا
و عده و وقار و سیکه و شان و بزرگواری و همجاری
و ترفی و خوشنوی و دواوری و سخفت و رعیت پروری
و حسن خلق و ایشار کردن و مودت با فقرا و از غویبهای آن
حضرت آن بود که در جنگ صفین دوازده هزار کس از لشکر
دو بر گشتند و از دین بدر رفتند و انجباب را با و از بلند و خیمه
ما شتر می گفتند که چرا با معاویه و ولد المرام حکم را نمی شنیدی و از
ملطف و مهربانی خود این را می دانی و میفرمود من شجبا

صلوات الله علیه و الله عرض کردند فرمود چون در نماز یا تسبیح بیرون
 از تو رسید چون آنحضرت بنماز ایستاد بیرون آورد و در کمر نماز کند
 از دو قوت نشاء عارت پهلوانی گویند که در سینه الله در حضرت سوار
 بغله شهباء بود و رزّه پوشید بود و در حضرت آنحضرت سوار بودم
 و بی شرمم بالقصد و بشتاد و پنج تکیه گفت و بهر تکیه یک مرتبه و قافله فقار
 را با کار میفرمود و دوسم را میبکشت و بنماز رکعت مغربی خود را
 که شبی و روزی داخل نشد روی که حق الله و حق اهل کس از
 خمس در کوفه و سایر حقوق خدمت او باشد که در آن نموده باشد
 نماز و خوار و عادت و کشف و کرامت و میزبانان از
 حد جهر بیرون رفت و فضائل و مناقب او از عدد حساب افزون
 هر صفتی و خارق عادتی که با حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله
 بود باز او در سیاب و میراث رسول خدا صلوات الله علیه و الله از رحمت
 و رزاد او انکشت و رزّه و تازیانه و کلاه و طبلستان و ناقه خضراء
 و اسب ذوالخناج و بغله شهباء و حمار آنحضرت که بعقوب نام
 داشت و خود و ستمش و قرآن و صیغه های آسمانی و صفات
 و واسم اعظم و همه علوم آسمانی با او بود و افاضات فرمایانها نیز
 عطا فرمود و عصبای اکرام و بر که شریف و مجرب بود و معلوم
 و دید بیهوا و عصبای اموی و الراج توریت و انکشت و قیام سلطان
 و تابوت و سینه و صندوق شهادت و رزّه و او و دیگر

و در جواب فرمودند نگاه کن خمار محسوس کردیم در عاقبت خود
 مثل او بودیم و در سر ما نیز مانند او افتاد و دم نزدند چون در ماندند و
 و خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام اندوختند و با ایشان
 بفرموده سرس و حل این مسئله را بکنش پس نقل الکما عشت
 را از حضرت فرمود این سهل است فی الحال شتری از بیابان
 طلبید و داخل این شتران کرد و بسکن این نفر بود یک
 شتر یک داد و مانند نفر مانند شتر این پنج نفر بود و یک شتر
 داده نفر مانند نصف همده نه نفر بود و یک شتر یک داد و یک نفر
 به بیت المال و ستاد و همه حصار یک نفر گفت یا ابا الحسن
 معاذ الله روزی که در میان ما نباشی و معاذ روزی که من نبودم نگاه
 کنم عبادت را بر سر همه مسلمانان ظاهر است که سالی بود
 در اسلام و خدا را یکمال خضوع و خشوع عبادت می نمود و مرکز
 برای شوق بهشت یا خوف جهنم عبادت میکرد بلکه خالصا
 افتد بود و هیچ وجهی از واجبات خدا را ترک نکرد و اگر
 روزی از روزی بود و شبها میخوابید و در وقت که بای میبایست
 در رکاب میبنداشت یک ختم قرآن میکرد و چون منوض
 نماز میشد و میکرد او را از خود جبر نمود و منقوست که در روز خندق
 تیری بر بای مبارک آنحضرت اندک که میکان در آن
 نشست خراج ثوابت او را بیرون آورد و حضرت سالت

راوندی در کتاب خراج و جرایم نقل میکند از ابو عبد الله منسوخ
 که مردی از اهل اصفهان آمد خدمت امیر المومنین علیه السلام
 و بعد از مقالات چند حضرت فرمود که اهل اصفهان میدان
 پنج خضلت میباشد شصت و سیاعت و امانت و دیانت
 و دوستی با اهل بیت گفت یا امیر المومنین زیاده ندین برای من
 بیان فرمائید آنحضرت بفرمان اصفهان فرمود اگر و این سو
 یغی امروزت پس است و طایفه زط که بدوان باشند منقاد و
 و بلیعه آمدند بفرمان سدی گفت سر نیست کن من سیاهی
 یغی برات و تحقیق تو خداوند عالمی آنحضرت بفرمان سدی فرمود
 اسی گشتنا یعنی بجهانت که شما گوئید من خدا نیست بلکه طایفه
 ام و احادیثی که بغایت مختلفه تکلم فرموده بسیار است و حکمای
 نفعه مکرر در میانک و در طایفه آنحضرت میرند و مشکلات
 مسایل ایشان را حل مینمودند اما آنکه عمر سفید مرتبه گفت که
 علی خدایت عمر حزب بیان همه اقوال طوکی واریوسک طلال
 الکفای نماید روزی سه نفر آمدند بنزد عمر گفتند یا امیر المومنین
 ما سه نفر بنزدت و پیغمده شتر خریده ایم شتر آنک یک نوق نصف
 میزد و دیگری نعلت و دیگری سگ شتر را میزد و حال آنکه
 حصه ما هم که بکنیم شتر را می باید باره کرد تو حکم کن در میان ما
 چون این گفتن گشید مانند هر یک و فرود رفت اما هر یک تا بگوشتها

میدانست و خط کوفی را آنحضرت بیغیر داده و خط نسخ نوشت
 که الحال در میان مسلمانانست و در خواب تعلیم این مقلدان
 یا قوت مستوحش نمود و او نوشت راوی گوید که در روزی که
 یانوبنت یزدخره درین شهر بار را با اسار آیی تحمید نه آوردند
 و در خلافت عمر نووان حره فراده شهر یانوبنا بجلید
 و یک یک صحابه را بر روی کرسی میکرد و بر شهر یانوب عرض
 میکرد که کرسی را بخوابد او را برسد عینمت آن صحابه نگذاشت
 شهر یانوب این را میبایستی عصمت خود داشت که انرا در مجلس
 مردان طلبیده اند و مردم را بر عرض میکنند بوقت محاسن
 خسرو بر و نیز خود را نفیرین کرد که چرا نامه بنیر را باره کردی
 و مسلمان شدی که سب بندگی مانده است و ما را ذلیل
 کردی نیست مضمون کلام شهر یانوب و شهر یانوب
 قانعش پاس که وای که بنیدگی اقامتی یعنی خاک سر
 بر وین ~~شهر~~ را باره کرد و من به بندگی افتاده ام آن کیدی
 خرفاس کرد که شهر یانوب را دشنام داد فرمود که او را بر بند حضرت
 امیر فرمود که ترا دشنام بدهد بلکه نفیرین کرد و خود بر دتر اغضب
 آن ملعون فرود است آنحضرت بوقت بهایوی نرسید از شهر یانوب
 چه نام مداری گفت شاه زمان حضرت فرمود که قبل سمیت ~~شهر~~
 و از راه امام حسین علیه السلام بخند و شیخ بزرگوار ~~شهر~~ ^{قطر} ~~شهر~~ ^{الین}

که رسد هر برادر و در شرف نیست و رسد تو یک شرفیت و توفیق
 خود را گرفته و حضرت سوار شدند و بنشینید و منیر میگوید که
 آن ائمه که حضرت در کوفه بنشینید پس مردی بر بالیناد گفت
 یا اهل الموین بدرستی که شوهر دختر من مرده است و رسد او را
 مترکات شوهر من است و تسع ما و دادند پس سوال میکنم از تو
 را که داد من استانی حضرت فرمودند که دو دختر از ما فرمودند
 است گفت بل حضرت فرمودند پدر و مادر ما و تو نده است گفت
 یا فرمود که بمن نصیب است نصیب او تسع است پس طلب است
 سوای آن مکن موقت بود که این دو مسئله اگر چه در بدینته ای
 فرمودند لیکن محمول بر تفسیر است و تقسیم این دو میراث بطریق
 مذکور است که تشریح قاضی کوفه کرده بود و حضرت رسول
 منقول فرمود از قضا العذار بنفاد و بنحوی از غزل او اعلی کوفه
 کرده بود و حضرت او را منقول فرمود از قضا العذار بنفاد یا اجتماع
 بهم عام آمدند و گفتند و اعراض تشریح را بنحوی مهم گفتند
 زیرا که او را غرض نیست کرده و دعوی و نصیب از او قرار داده است
 و ما است او را بر این منیریم حضرت دید که خسته میشود او را مار که
 عود و سوارند حضرت گفتات همی از دم را از دست و شام و دم
 و فرنگ و عجم و حبشه و بزرگ و دیلم و زنگبار و دستار امید است
 و خط و یونانی و سریانی و عبری و مقبل و رومی و غیره را سبکو

مقایسه و نفع دهد و در تقاضای سیاست و دیات شجاع
و خراجت و دانش و طلاق و نکاح تمام میدانست و علم و پر
دست و کوف و تصرف و در دین و او را در تحقیق و مجاهدت
خاصه و جاد و بالغض و تندیب احلاق همه با او بود و اینها
همه از تفصیلات نامتناهی الهی بود که با حضرت علیه السلام
عطا کرده بود و یکس را از نبی آدم بعد از رسول صلی الله
علیه و آله اینهمه بزرگواری و جاه و حلال نیت و در آن مقام
بیکس از دمت خدای تعالی قرار داد و حضرت مبارکی تمامی
داشتند در احکام و قضایا و سواج و حوادث و مسائل
و بدینهمه و از آنکه در مسایل را بیان ننماید
و در کاینه نیز گویند شرح آن نیست که زنی آمد خدمت آن بزرگوار
علیه السلام در وقتی که بای مبارک بر کعب میگذاشت گفت
یا ائمه المؤمنین بدرستی که برادر من فوت شده است و صدقه
داده اند تغییرات او پس سوال میکنم از تو که داد مرا بستانی
حضرت در جواب اذ فرمودند که از برادر تو و ذمه مرا بستانی
آن زن گفت ای ائمه من فرمود که یکس مال که صدقه من
رسد ما در او پس فرمود که از برادر تو ذمه مرا بستانی گفت
ای حضرت فرمود که پسند و به من است که بقضا و به من است
حضرت فرمود که در آن ذمه برادر است با تو گفت حضرت فرمود

افتاد و مرد و چهلین مالک محازی قریب بنه را بر سر کلاه
او بر سر سد و گرم و ذرا افتاد و طلسمی بر بدن رکاب را
در وقت خواب کشا و او را بریدند و جوجه بن جوجه جامه
را پوشیدند در بامندم بیرون مبتلا شد و در بیکشتن از کربلا
تیری بر مقل از غیب به سر خوار الوالحقوق آمد و او را
بچشم رسانید و بچشم بن عمر و جامه انحضرت را پوشیده بود
زمین گیر شد و در نجاست خود غلطید تا بمرد و مردش غلام
عمر سعد ملعون با ضلح میان دو کس آمد کار دی شرکم
او زد و زد و کشتند و شعله از بینی دارم و کبر لا تیری بمک
انحضرت زد و حضرت آن خون میکفت و بجانب آسمان
میرفت انملعون مبتلا شد بکروا و سروا و انش از شکمش شعله
میکشت و پشتش از سروا میگذشت و در پشتش بخاری روشن
میکردند و در پیش روی او با و میزدند و میزدند و شکم می بست
تا آنکه معاویه را در راه ملقات کرد و شعله رعفرانی از آن
حضرت غارت کرده بود زرش بر بدن مالید بستی شد چون
گویند انشی در دی افتاد و مردی ناشی از انحضرت
غانت کرد چون کار و سروی کرد داشت که باره کند انشی
از روی مشعل کشید و چون از باره کرد و انش از باره ای
ان مشتعل بود چون در دیگر افکندند از ان از سر

و چون سکنه و فریاد میکرد تا بمرد و سر کس ایست بریدن
 الحقت در اینده بود اسهال الدم و البول هم رسانند بعضی
 مجنون شدند و در میان نخاست غلطیدند تا بمردند و حرمین
 الاعجاز تیری سردمان الحقت زده بودند آن ملعون را نفرین
 کرد او نشسته شد بر جذاب میخورد سیراب نمیشد تا آنکه دهنم
 از چشم جیم سیران شد و در کرکله الحقت آب از میانها
 طلبد عبد البین الحصین از روی اندا کرد که تا حسین یک
 قطره آب فداست نخواهی چشت تا آنکه نشسته بمیری یا حکم نادر
 ای حضرت فرمود خداوند او را در آتش سبک کش و هرگز او را
 میامرز و املحون پیوسته العطش میبکشد و سیران نمیشد
 تا آنکه شکم او ببطر قند و بکنم رفت و آبجین کوب و ستهای
 او مانند دوجوب خشک میشد و در زمینشان خون از وی
 میریخت و عماره بن و لید لعلت اشک مبتلا شد و عمرتن
 یا سر نخرمی کار در خود ز و خود را بکشت و اشک خوراک
 از بام خانه در افتاد و میزد و هیچ بن زیاد دیوانه شد و خود را
 بگاه لداخت و عبد الله طلحه ماری در مریله افتاد و مرد و
 قهد بن حارث سکونی ان تیر و بیت الحله لغایه مرد
 و در مریله افتاد که بیرون نتوانستندش آورد و جابر بن
 نیرد عاتمه الحقت را زیر سربست دیوانه شد و از بام خانه در تله

روزی رفت که خانه لوی و بدلان حرونی متغایر بر خیم
 دورا کنند و از آن از راه پناوینه رفت و مالک بن خیم
 کندی که حلاوه امام را بدو داشته بود بطلب اسبها و دم
 مبتلا شد تا سفر رفت و عمر سعد خرافه بدعای آن
 حضرت کندم ری را بخورد بلکه آن کندم نیز نتوانست
 حوزد از زنان جوزیر مار میگرد و نسب از آن یکم تیر ساینده بود
 تا عاقبت مختار او را سرای جهنم تیر و عمر فاروق سینه
 بمنشین کرد و ایند و هر گس و شناسام تا حضرت داده بود
 لال کرد و تیر گرس می ادبی بدین مبارک کرده بود
 و شک انداخته بود و قتل شد و هر گس بدن مبارک حضرت
 را دید بود و کور شد و جمیع کتبی خنق کرد و چون آن
 خود را بر آن حضرت انداخته بود و قد نبین از طاه کجاء افتاد
 و هر گس نویا خوش آن حضرت را غارت کرده بود و نیمه خون
 و بر طایفه آن لعنت حرب گرفتار شد و هر گس که آن حضرت
 را غارت کرده بود و آنش افتاد و سوخت و چند نفر از آن
 نیز سوختند و سر فایده که از اموال آن حضرت داخل شده بود
 عاقبت آن خانه را مختار خراب کرد و صاحبانش را از
 بردار زد و هر گس عطرهای آن حضرت را بر خود مالید بی
 شد و عبد الله بن قیس قولانی لعنت حرب گرفتار شد

وحق است که بختیای مروانیان و جمعی از زمان ایشان را
 عقیق کرده اند و بعد ازین کارزار دیگر زمان ایشان از این
 ملائکتی حاصل نشدند و در تمام میان این طائفه هم رسیدند و
 در کوفه با و بازار را میکشند و مردم را خود میخوانند و اکثر را
 بهود و نصاری و خوارج در ساجد و تسبیح و دران
 سال لعلتها و تلذذهای بهرم ناکامانی گرفتار شدند و خداوند
 عالم علت خوره و خداوند سر نیز زد و لذت را کماست و عقب
 شکم که بهر سید که از خلق او بیرون می اندود و اندک زمانی
 بهر خرد انداختند تا با این عبرت بجهنم رفت و بهند زن بهرند
 و فقر عبد الله بن ابی عامر و ابی خراکان خوره در فرج او
 بهر سید بعد از سر نیز تلذذ که داشت با طبا داد و علاج دی
 نشد عاقبت محتاج تطلب شد و در کدانی و در بوزه نمود
 و در ران ازین زیاد علیه اللغنه ناسوری بهر سید که اگر کند
 ان خلایق لغت میکردند سر چند و اگر دقایق نشد و
 روزی در روزی شد و کلا دگ میگردان ابراهیم او را از ریز
 فراع کرد و بیک روایت بقرعیل ذی از تلذذ بدن
 او گشت و روزی در روزی می انداخت و در کهای او نما
 شد و مسلم زبانی و شتهای او خشک شد و عقیق
 در دهن او میگذشتند و کجری بن بریه خود شتی اند

و ظهور و مرغمان از آشیانه افتادند و دریا را بطلایم و ملام
 در آمدند و مایان از دریا با ساحل افتادند و کوهها مال
 برداشتند و به تنزلزل و اضطراب در آمدند و عرش عظیم
 الهی سبزید و ملائکه و روحانیان ملا را علی و کرمیان و
 فرشتگان فضا فان و عنوان جهان و مالک ایران همه
 برین ماجرا گریستند و زمین بطیدن در آمد و خفتنای بیش
 امت غضب کرد و قیام قائم ال محمد علیه السلام و ظهور آن
 حضرت را موقوف کرد بخت طویل و قدر گنگان و سر بران
 ازین آدم به ترسیدند که حیث کار می کردند و ستاره و حرکت
 در آمدند و ارکان اسلام در غم شکست و اهل کوفه و شام
 بخدا و رسول او کافر شدند و دریای غضب الهی بخوشی
 آمد و جهنم کمر و شد و لغوه زد و شفق از آرمیایان گریخت
 شد بخت این عمل شنيع و در و اج دین و در و حق اسلام
 و خدا شناسی هر طرف شد پس خداوند متعظم جبار و قهار مختار
 بن الوعدۀ تعفی رضوان الله علیه و ابرائیم بن مالک
 اختر الخی را بر این فاجران کائنات مافق و ملک ازین
 سر آور و بعزیزترین قصاص هر یک از ایشان را
 بستماری خود رساند و بنشاند و سه هزار کس از
 انصار و اعموان بنی امیه تعظیم الله را بدار البوار رسانید

و نشان نگیرد
 سرک و شمشیر
 از انصار و اعموان بنی امیه
 در البوار رسانیدند

و علی کذا

حضرت بر سب ذوالحجاء سوار شد و طی الدرض و ریش
و لبت آمد و دندان کوفه بوقه میگویند غایت شد و میگویند
ز نیکو قاطله به سر باشد و در دنیا شد تا نوا سوده است و دل
نخ تو انداخته و خکلیات و اما دی قاسم و احوال شهر باز
بدین نحو که نیکو شود در طریق نماز قاسم و آنچه مکنون ضمیر
ست علی اکبر زین العابدین علیه السلام رفت و ائمه شریف
شد علی او تسلط و حضرت سید العابدین برت و دو کوه
بود و در کربلا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بنی الیود
و در کربلا حاضر بود از بعضی احادیث مفهرم میشود سلام
الله علی الحسین و اصحابه و لعنه الله علی قلیله
الحسین و اعدایه و قاتلین و قاتله
چون آنحضرت سعادت شهادت سزا فرزند در بهمان
روز اقباب کوفه شد و بادهای کافرانند بادهشت و زهران
که خلق بسیار از بهشت آن باده ترسیدند و مردند و در آسمان
از آفرینش شفق بهر سید و چهل روز آسمان خاکسبز
و در بیت المقدس و حلی آن تا یک سال هر کس که کلمه
که بر میزد میشتند و در زیر آن خون تازه بود و ملائکه و حیاتی
و آسمانهای بهشتیانه و زمین بر آنحضرت کبر نشیند و
روحش و سباعت از بیابانها بر میزند و سرازیر بر درختند

اندازان بود و محمد بن اشعث امیر الامرا را شکری بود و قریب از
 سردار و وزیر سوار بود و گفته الله علیه من الاولین و الاخرین
 الی یوم الدین عدد او را و اما دایم از شیخ مقصد علیه السلام
 میگویند که عدد اولاد امام حسین علیه السلام و زنان او
 بدین ترتیب است علی اکبر کنیت او ابو محمد است مادرش
 شاه زمان بنت یزید و در تن ستر بار است از هر ملوک و عجم
 و علی بن الحسین الاوسط که از سید العابدین است علیه السلام
 و علی صغیر که شهید شد مادر ایشان تیر شهید یا توست و بعضی
 گویند که علی صغیر نام او عبد الله است مادر وی فاطمه بنت ابی
 مرثد بن عروه بن اسود و سقیفه است و حضرت الحسین
 اولاد از او میماند و شهید شدند و عبد الله بن کور شهید شد
 در وامن بدین ترتیب و سینه و عبد الله را بطن میگویند
 مادر ایشان ربیع بنت امیر القیس است بن عدی
 حلبی است و فاطمه مادر او ام اسحاق بنت طلحه بن عبد الله
 بن تمیم است و محمد بن الحسین با مادرش شهید شد و از هر از
 احادیث معلوم میشود و شهیدان خود را علامه و ملوک و فرقه
 سر ملا و رحیات بگویند اما در اقواله و انسته در کتب و
 کتب و احادیث طهران گویند که حضرت را نام دارد شهیدان
 در اینجا بدقت چون حضرت را شهید کردند و فرموده اند

ولله المأثم والمغرم ووجهی لشیر فرزند او بود و
 سردار سابقه لشکر آلوا الحنوق بود و سردار مقدم لشکر
 آلوالا لشیر و الی خزانان بود و جوی بن جوی جاسوس
 بود و الی الی غنوی اسکروده بیدار از آن بود و شمر
 ملعون لقب لشکر بود و سر کرده چهار هزار سوار بود
 و نبرد بن کتاب سر کرده و وزیر بیاوه بود و شیش بن
 رینی سردار چهار هزار سوار بود و قتم سر کرده و وزیر
 بیاوه بود و دین علی بن عمر سعد ملعون سر کار کل بیاوه کالی
 بود و اسحاق بن اشعث فدا بطل غنیمت بود و عرو بن
 قیس نیز سردار بود و وزیر بیاوه و ابن ابی الحیره ملعون
 سردار و وزیر سوار بود و حکم بن طفیل سردار چهار هزار
 سوار بود و غام بن طفیل سر کار و وزیر سوار بود و
 سنان بن النسر سردار و لشکر بوس بود و ابوخلیق شاعر
 مشرف فار الحرب بود و زیاد بن قاور و شیبلی بن نرید
 جانش بودند و خوی بن نرید علی بن بود و حرمل بن کمالی
 علی بن بیاوه کالی بود و منفذ بن مره غنیمت و زید بن
 قاور قاصد فتح بودند و مجرب بن الاحمار و رافع بن مالک
 نگهبان آب قرأت بودند و ابن جوشف ملعون سردار
 تیر اندازان بود و عمرو بن جمیع قاصد و فی سردار شکر

اوطاه و تماشایان و معاونان ایشان و توشه برداران
 گنجینه بهشت هزار نفر می رسیدند و ریسان محلات و دهات
 و استادان اصناف مائشان بودند و اکثر اهل حرفه مثل
 نجار و حداث و کفش دوز و چرم دوز و فلک بند و خیابان دوز
 و کدخدایان محلات کوفه از شاگرد و کنده و خرمه و مسجی
 زهره و سوق اللیل و سوق الناعمه و سوق الرمن و سوق النخف
 و سوق الطباخ و شیرتق حبان و نیز بدین طراح قیصری و نیز بدین
 در هم خرمی و حیطه بن رید زهری و قیس بن حرم و الواسطی
 سردار مکاربان همراه بودند و اعتقاد و برین و مسکون و حم
 و کنده و دارم و مطون و چشم و ندرج و سربوع و دارم و خرم
 و بنط و کلب و از بدین و غیره بیفت هزار کس بودند که کرده
 ایشان زید بن الحکم بود و بعدش حرج و قیس بن قیس علوان
 بن و دان و زواد بن ثبات زهر بن سعدان و سعد بن عیمر و
 زهر بن الحوزاد از مردم شام سی هزار کس بودند که کرده
 ایشان زهر بن سواد بود و سوادان بن حریث و قیس بن
 عروه و صخر بن طخیم و از حوارج و دربار کس بودند و در میان
 عتبان نافع بن الرزق بود و حکم بن ابی عقبه زهری و زباد
 بن حرقوم کجی بود و دربار کس از مردم متصل و مکرمت
 و سابط بودند و ده هزار کس از گردان بودند و عمر سعد و طلیح

آنکه انخلون سر را در خانه زوجه خود بنیت عبد الله بن
 ابی عامر که سالقا زوجه حضرت امام حسین علیه السلام
 بود تصف کرد و در بنیت ناپدید شد و حضرت جبرئیل
 علیه السلام برود و رفتن ابلت بشام و برگشتن جبرئیل
 رفت مشهور است و تقوی ستم شاه کفنه اند و آنچه فقیر اغما
 وادم شاید که از اهل روزه زیاد باشد زیرا که رفتن
 ابلت از کوفه شام و ماندن در شام و سایر منازل
 و برگشتن زیاد از اهل روزه میشود و اما فی والله العلم
 بعد و شکر اعدای از موافق ضبط الوصیف و بعضی
 از اولایخ غیر مشهور صد و بیست و دو روز در نفر بودند که این
 عرب نامور شدند و متعاقب بنسب می آیند اگر چه در تن خبر
 صغیر است و لکن بیان کردن او نیست که شکر شفا
 از بنی تار و سوار و جمل و دو هزار پیاده بودند از
 ملا علی اهل کوفه و از ملذ زمان دارا لاماره برست و دو
 هزار سوار بودند امیر اینان سوای عمر سعد ملعون و
 قثم و بنیت و نیز در کباب و غیره الوالد بنش بود و
 ضحاک بن قیس و سعد بن عبد الله بن ابی عمر و ابراهیم
 و قیس بن حبیب چهار قاصد رانیت قتلک معاویه
 و قیس بن فاکیم بن نوفل و اسد بن مغیره بن عاص و سعید بن

کتب معتبره
 در تاریخ و جغرافیه
 و طب و فقه
 و سایر علوم
 و کتب معتبره
 در تاریخ و جغرافیه
 و طب و فقه
 و سایر علوم

و قاتل علی صغر طعمه بن عدی و توفل بن ارزق و طلح بن ارم
 و رسیدن مالک و نیز بدینشلی و دیدن مولای السعد علیه
 و علیهم التحنه و العذات شهادت ماساوت و انحضرت
 در روز جمعه عاشورا سال شصت و یکم هجرت و اربعه
 و عمر شریف دوی در آنوقت بنجاه و نشت سال بود و اثر
 خضارت سیاهی در محاسن مبارک انحضرت بود و چون آن
 ملعون رفتند اهل غافریه آمدند و بر آن جسد گوی کرم و بدی
 مطهر نماز گذاروند و جسد سید الشهدا برادرین مکانی
 الحالی است و دفن کردند و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را
 در میانین بای انحضرت دفن کردند و سایر شهدا را در میان
 بای او در یک موضع و در یک در یک نظار چنین بود اما باغزار
 حضرت زین العابدین علیه السلام آمد و جسد انحضرت را
 ملکه سایر شهدا را دفن کرد و اهل غافریه میگفتند که ما چون
 رقیتم که آن را دفن کنیم قبر گمانی است از آنرا گفته و ساخته
 میشود و قبر غل زنجیر خند نزد آن میباید که پرواز
 میکرد و در سر مبارک انحضرت خلد فرست آنچه مشهور
 است حضرت سید اساجدین علیه السلام او را و درین
 ملحق ساخت و بر و اتقی در شام دفن کرد و اهل آن
 موضع مشهور است بمشید و اگر اس و زیارت میکنند و توبی

انحضرت را انداختند سنان ملعون خوارست که پیش دستی
 کند که شمر را مرده بگرداند که کرد اللهم العن العصابة
 التي حاشرت الحسين وشتا لعلك وباعت وشت
 علی قتلک اللهم العدهم جميعا ^{که انساب انحضرت}
 را عارت کردند مالک بن اکیثم گندی ملعون کتله امام را
 برداشت و جوی بن حنیفه جامه انحضرت را برداشت و عبد الله
 بن اسید حنیفی شمشیر انحضرت را برداشت و عبد الله بن اسید
 حنیفی شمشیر انحضرت را برداشت و برادر ملعون غلاف
 شمشیر را و جمل بن مالک بخاری شمر و امام را برداشت و قمر او
 بن ماسک و عمر بن خالد سر امام را برداشتند و با هم بنا ریخته
 کردند و بحرین او بسای ملعون عاصمه انحضرت را برداشت و عبد
 الرحمن بن حلی ملعون شال امام را برداشت و عبد الله بن
 خولانی ملعون ردای انحضرت را برداشت و زید رقابوی
 علیه السلام اللعنه موزگی امام را برداشتند و شمر بن سعد امام
 است امام را برداشت و قیس بن اشعث ملعون دکان امام
 را برد و برداشت ^{که کسک بریدن انحضرت زدند}
 اسحاق بن حویطه و شمس بن مرید و حکم و غافر بن طیفیل و کمر
 بن عامر و بکر بن وائل و عمر بن صبیح همدادی و سالم بن
 حسین و منقذ و باغیسم پسران قره عبدی و تانی بن اخیث

بود و چون کار با حضرت تنگ کردند از آن کافران دو نفر
 عازم قتل شدند محمد و اسحاق پسران اسفند و اطرلق دیگر
 قیس و اسحاق بودند و محمد داخل نیت بکده در اول آستانه
 در کربلا لعن اب النبی و اصل شد و دیگر بنیت بن ربیع و حو
 بنزد اقبیح و سنان بن ریس و ابوالحنوف و حرمله بن کامل است
 و شمر بن ذی الجوشن و ابوالاسود و ابوالاسود و ابوالاسود
 علیه لعنه و العنات الویل ابوالحنوف ملعون تیری ششالی
 انحضرت زود بنیت ملعون تیر ششالی زود بنیت
 زود ابوالویس غنوی ملعون تیر سر خنوم انحضرت زود و زود
 بن شریک ملعون قهرتی بر دست حب انحضرت زود و حصین
 بن نمیر سکونی تیری بر دستان انحضرت زود و حرمله بن کامل است
 شمشیر بر ماروی انحضرت زود و خنل بن موسی الکطاع
 ملعون است بر دستان انحضرت و دایند و ابن خوشب و غالب
 باطلی و عبید الله بن ابی اسلمی و ابوالاسود و ابوالاسود
 و عبید الرحمن بن عمر الثقفی و عبید الله بن شد و حبیبی و سیب
 بن مالک اشجری و لیس بن سوطه و ابی و عبید الله بن اسید بنی
 و یحیی بن کعب و عروه بن قیس و احمضی و فزوه و برادرش
 و برادرش رکاب لعنه الله علیه و کان تیر ماران کردند و هم
 است جهانند بر انحضرت لعنه الله علیه اما لکم و انیر هم چون

انحضرت

عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المومنین علیه السلام
 عبد الله و عباس و جعفر و عثمان و محمد و عون و از فرزندان
 امام حسن علیه السلام ابوبکر و عبد الله و قاسم و از فرزندان
 عبد الله بن جعفر و عون و محمد و از فرزندان عقیل و حفص
 و عبد الرحمن و از فرزندان مسلم عبد الله و ابی عبد الله
 و محمد بن ابی سعد بن عقیل و ایشان بیخده نفر میشوند
 و شصت و چهار نفر دیگر از آن تشدید در آن زیارت
 باسم مذکور است و فرزندان مسلم که در روفتمه تشدید
 مذکور است ابراهیم و محمد که هارث بن عروه کوفی در کنار
 آب فرات تشدید کرده بنی که ششیده اند از احادیث
 منظر غریب و ظاهر از اصلی انداخته باشد اما در کتاب
 مخالفین است و حکایت و امادی قاسم نیز ظاهر میشود
 اما در کربلا در روز حرب آنچه معلوم میشود مانع نبوده نه
 ساله نبوده است و در وقت آنحضرت در کربلا چندین کلمه
 اختصار بنما بد کفر اهل قبله و شامیان و مشرکان بحر
 لعنه الله علیهم که آنحضرت را محاصره کرده بودند و هزار و ده
 نه صد حیرت آفرین از روی زورند و جراحات نمایان او انفال
 و دوزخ نمودن و زخم تنفیص و سه نود و دهم شمشیری و نه
 و تنهنه غم نیز بود و تشنگ و همه در نیش روی آنحضرت

ابیطالب رضی الله عنه اول مسلم که در کوفه شنیدند و حعفر و
 عبد الله سران مسلم و حعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید
 بن عقیل و بعضی عوف و محمد بن عقیل را زیاده کرده اند
 و سه نفر از فرزندان حعفر طیارند محمد و عون و عبد الله
 سران عبد الله بن حعفر طیار رضی الله عنه و نه نفر از فرزندان
 افرامون بن علیه السلام نقل کرده اند حضرت سید الشهدا
 و عباس و سایر او و محمد و عمر و عثمان و حعفر و ابراهیم و عبد الله
 اصغر و در ابوبکر خطابی کرده اند و جای آن فصل گفته اند
 و چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام ابوبکر و عبد الله
 و قاسم و بشر و جای بشر عمر بن کعبه گفته اند و فرزندان امام حسین
 علیه السلام ابوجعفر و ابی اسحاق و علی اکبر و عبد الله که در کتاب
 شنیده که مردم او را علی اصغر میگویند و بعضی محمد و ابراهیم
 و حمزه و علی دیگر و حعفر و عمر و زید گفته اند و ابوالفتح صفهانی
 در کتاب مقاتل الطالبین گفته است که ابوجعفر معلوم است
 شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان ابوطالب
 بیست و دو نفر اند و این نماز حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده است که سیصد نفر از فرزندان فاطمه زهرا
 است و در آن شنیده اند و در زیارتی که از ناحیه مقدسه
 بیرون از فرزندان امام حسین صلوات الله علیه علی و

آمده است که

عبد الله

جود و سخاوت
و سخاوت و جود
و سخاوت و جود

امام بنی العابدین علیه السلام وخطبه بنی سوید علی ویزید
بن زیاد شعیبی و سعد بن عبدالمجفی وعباد بن حارث
وعمرو بن حبابه وقره بن ابی قره غفاری و محمد بن عباد
بن اسود کندی و عبدالم بن البردجانہ القناری و قیس
بن ربیع و اشعث بن سعد و عمرو بن قرطه و عطل بن عباد
و محمد بن النضر و فیروزان غلام عبدالم بن امام حسن
علیه السلام و شاذب غلام عباس و عبدالم بن عروه
غفاری و زیاد بن شفا و یوسف بن حارث و ابو عمر
تقیلی آثار و سرادران فضل بن علی علیه السلام
و عبدالم بن مسلم عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر
بن عقیل و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن ابی الوحید بن
عقیل و محمد بن عقیل و محمد بن عبدالم بن جعفر طیار و یحیی
بن جعفر طیار و عبدالم بن امام حسن علیه السلام و اسد بن
انی و عیاض انصاری و قاسم بن امام حسن علیه السلام
و ابی بکر بن علی علیه السلام و عمر بن علی علیه السلام و عثمان
بن علی علیه السلام و حفص بن علی علیه السلام و عباس بن
عیاض علیه السلام و علی اکبر بن امام حسن علیه السلام و سلیمان
ابن علی بن محمد و زرعه و شندی ابی ابدیت و زرعه و اخلاص
اکبر بن ابی و یوسف بن زرعه و یوسف بن زرعه و ابی و یوسف بن

مخففه لوط بن یحیی از دی جامع حکایات خروج مختار بن ابی
 عبیده نفقی رضی الله عنه حد و سبت و مد و نرا سوار بودند اگر چه
 درین قول توقف بسیار میروند اما چنین گفته اند که از ایشان نه
 ترسید و پروا نکردن را بخواری و دولت و کردن را با طاعت
 سر مرزبانان زانیه ننهادند و با بد جبر رفع شهادت سرافراز شدند
 و اسامی عسکر سعادت از او را بعضی از علما زیاده
 از بقا و دود نفرقتی کرده اند مشهور است که بنجاه نفر از موالدین
 و یانزده نفر از برادران و غمرا و کان و هفت نفر از غلامان سیوطی
 حرمین نیز در یاجی و یشر علی که بقا و چهار نفر باشند بیان
 اسامی تبرئین حرب اول حر بود و دریم علی الشیر بعد از آن
 زبیر بن حسان اسدی و عروه غلام حرو عبید الله بن عمر و کلثوم بن
 بن خضر عدانی و و ب بن عبید الله کلثومی و عمر بن خالد از دی و
 بن خنظل تمیمی و عمر بن عبید الله مدحی و روح بن عبید الله ملالی و
 از او کرده بود و ابو ذر غفاری و غابر بن عابس و جیح بن عقیق
 مؤذن امام و هارث بن سیرع و مالک بن عبید الله و مسلم بن
 عوسجه و یسر او ملال بن رافع بن یحیی و عبید الرحمن بن عبید الله بن زبیر
 و یحیی بن سلیم مازنی و عبید الرحمن عروه غفاری و مالک
 بن النضر بن مالک و عمر بن مطاع جعفی و قیس بن میثم و
 بن بنطار و هشام بن عقبه ابی وقاص و معقل غلام امام مدحی

و از زمانیم رسیده باشد و نام او بر دست که خدا او را بکشد
 و لعنت کند و در کتاب زند مجتبیان اسم قاتل آنحضرت
 شیرست که شمر ملعون باشد و کیران شود و میگویند در
 با سوادت آنحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان سال
 هجرت واقع شد و بعضی گفته اند نهمین ماه و بعضی روز شنبه
 گفته اند و در توقیع صاحب الامر علیه السلام که تقاسم بن علاء
 همدانی رسیده است پنجمین ماه واقع شده است و در آخر
 ماه ربیع الاول سال ششم هجرت گفته اند این شر و کشتن
 نگینی آنحضرت آن الله یا لعن امره بود و بر روایت دیگر
 بود و بر روایت دیگر لا اله الا الله عذبه للقاء الله
 نوده و دست و دهن و شمع و سنی و سایر فوق مسلمانان
 اتفاق دارند بر فضیلت آنحضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی
 و طهارت و عفت و حیاء و ادب و سخاوت و عدالت و سخا
 و علم و کمال و استعداد و از شیعیان آنکه در کربلا و یسر بلا کرده
 در حالت شکنجه نکرده است هزار و شصت نفر را و بر روایت
 سعودی هزار و نه صد نفر را و در البوار رسانید غیرت
 میزد بود یا تنقیاد و در نفر آنکه مشهور است از انصار و موالیها
 خود نیست و در هزار و سیصد و پانزده از فاجران اهل قبله جفا کرد
 و بر روایت دیگر سی هزار کس و بر روایت احمد بن اعثم کوفی و

مشهوره باسماء برموده معاویه عاویه علیه اللعنه والداویه
 بواسطه مردان علیه اللعنه وقرار کثیر اللواتر ودر کثیر
 بقیع نزد عم برکوارش عباس رضی الله عنه قرار یافت
 سلام علی الحسن المجتبی و ایه علی المرتضی و امه
 فاطمه الزهرا عرواحه الحسن الستمه بکسر کاف
 اینست در احوال خیر قال حضرت سید الشهدا و امام اکبر
 ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه کینت ان
 حضرت ابیو علی است و ابو عبد الله مشهور تر است و ابی
 انحضرت رشید و طیب و دینی و سید و زکی و مبارک و
 شهید و سبط و نور و سعید و مظلوم و نام انحضرت حق
 است بنام سیرتارون علیه السلام و در کتاب دوم یقین
 ترکوم قتل و او در توریت پیشا یاد بخت عبری است
 که معرب ان شیرت و در الجیل قرنکان یوشن است
 و در کتاب دید بر اسم کند کنش و در کتاب زندیک
 و در کتاب زفرم از اصبغات زردت هیبت
 و اسم قابل انحضرت در توریت در سفر محمد است با و بفر
 اخر الزمان نازل شده بشید بمعنی نبرد علیه اللعنه است و مشهور
 شمر حرام زاده است و بن زیاد بن زیاد ملعون است و بر و
 دیگر کنی از قریش است که در بنیانی او جراحت باشد

ام الحسن ابن قناب از علمای انساب است که گفته اند حضرت بلزده
 برادر داشت و یکم خرونا مهابی ایشان عید الله و قناب
 و حسن و زید و عمر و عبدالله و عید الرحمن و احمد و اسمعیل و
 و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده ماجده امام محمد باقر علیه السلام
 بودند و شیخ مفید رحمه الله گفته است که زید بن الحسن و در خواهر و ام
 الحسن و ام الحسین مادران آن ام شیر ذخر ابی مسعود
 عقبه بن عمرو بن نعلجه خزیمه است و حسن بن الحسن مادر او
 خوله بنت منقر فراریه است و عمر و برادران او قاسم و عبدالله
 مادران آن ام ولادت و حسن بن الحسن طلق بانترم و برادر
 طلحه و خواهر او فاطمه مادران آن ام اسحاق بنت طلحه بن عبدالله
 تمیم است و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران آنحضرت
 از مادرهای مملو فرقه اند و بر و است شیخ ام سلمه و ام عبدالله و فاطمه
 و رقیه داخل اولاد او بنده و در کتب انساب بنظر نمی آید و قال
 شیخ بن الاضر الجندی میگوید که اولاد نیکو را امام حسن
 علیه السلام حسن است و زید و محمد و عمر و عبدالله و قاسم و ابوبکر
 و عید الرحمن و حسین و محمد و عبدالله و طلحه و دختر او تما خذ و
 ام الحسن و ام الحسین و ام عبدالله و میگوید که زید و حسن اسامی همان
 من است که از زیاده ای که نساج با شد و تا علی از حضرت زوجه
 احویه بنت اشعث بن قیس کندهی لعنه الله علیها و علی آنها

ورود از گردن مبارکش باز کردند و کلمه از زیر پای مبارکش
 کشیدند و خنجر بر آن مبارکش زدند و مکر را و از زیر داند
 را برافروختند صفای آن از حضرت صادق علیه السلام روایت
 میکنند که آنحضرت چهل و هشت سال از مرگ زنده گانی طی
 نمود و شهادت آنحضرت در افرامان همدان واقع شد بعضی
 بیستم ریش ماه گفته اند و بعضی دوشنبه بیست و بیستم و سال
 چهل و نهم هجرت گفته اند که عمر آنحضرت در آنوقت چهل و هشت
 سال رسیده بود و بعضی چهل و نه سال گفته اند و رحلت را
 حضرت زار در سال پنجاه و نهم هجرت و بعضی پنجاه و یکم گفته
 اند و او را آنحضرت شصت و نه سال کرده بود و ظلالی گفته
 بود امر او اعیان عرب و خهران خود را برای شرف
 تزویج با آنحضرت میگردانید و آنحضرت باین سبب اینها را کرده
 بود تا که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمود که دیگر دختر
 نخس مد رسید که ظلالی بسیار میگوید و کمال الدین طلمه
 شافعی از علمای انساب تصریح کرده است که عدد اولاد
 آنحضرت یا نزده نفر اند حسن مشنی و عمر و حسن و محمد بن
 و عبد الرحمن و عبد الله مشنی و اسمعیل و محمد یعقوب و حقیق
 و طلمه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید و یحیی و عقیق اولاد زید و
 حسن بهر رسیده و باقی فرزندان اولادند استند و مکر حضرت

را مفتوح الغنوه میدنند و انحضرت نابری و شهریار
 تشریف برده است و در عینی مراحت بقم آمده است
 و از قم سمت اردستان تشریف برده و انحضرت
 اردستان ترو را حلال فرمود و اردستان انفسایه
 که ولایت است از بایستی اصفهان آمده است و در اردستان
 به بنی است در خارج شهر قریب نرسیده رود مشهور
 ملبات اردرض خون انحضرت تشریف ماکا آورد و از
 بنی نقریان الی بنی آمد و باحضرت گفت یابنی رسول
 در اصفهان شجره دیه و بسیار ندوده تجواریند و داخل
 شوید در اصفهان در سی و غنیتی انحضرت نماز گذارده و
 حامی مستقل از مسجد بود و عمل فرموده و در مسجدشان
 سه قرینت در حوالی شهر مذکور نماز گذارده و در قرینت زلان
 حوالی اصفهان در آنجا نماز شام گذارده اند و در وقت
 این از قوال توقیفی است بعد از شناسایت
 حقیقت شاه ولایت بنیاه چون سر سر خلدفت میکنی
 کرد و در اصل کوچه و شام اکیم خوانند تا او از تعدادت کرد
 و فاقیران امت خادم آن عصمت و امامت او را بیا
 دادند و دستخمانه و سر برده او را در قصر اسبق حوالی
 لغارت سردند تا آنکه بانی رزق شد و او را برادر داشتند

بود که روزی رسید در مکانی که جمعی از فقرا و درویشان
 که اکثر ایشان معلول و مریض و صاحب خدام بودند
 حضرت را تکلیف کردند که یا بنی رسول الله یا کدایان امت
 جد توایم و خشک باره کرد کرده ایم چه شود که ایضا بقت ما
 بیانی و یا ما موافقت کنی در خوردن آن ملاذ نام فی الحال
 از اثر فرو داند و در کنار تباط ایشان نشست و بایشان
 در خوردن مراقت و موافقت نمود و بعد از فراغ ایشان از
 ایضا بقت طلبید و انواع طعامهای لذیذ بایشان خوراند
 و همه را خلع کرد و دینار و درم و دینار ایشان را غنی و بنیاز
 ساخت و بر هیفات کمالیکه یا امیر المومنین علیه السلام بود
 از سخاوت و سخاقت و رضا و علم و یرینگی و کاری و رند
 غضب و حیا و آداب با او بود و میراثش را شوق از اقصای عالم
 و از دنیا علیه السلام و علوم امیر المومنین با منصب تمام
 با وی بود و خلافت آنحضرت شش ماه بود و بعضی گویند
 و برخی از اهل سیر و تواریخ نراندند که چون عمر حد اکثر
 چهل ساله که لشکر میفرستاد شکست نمی خورد و در حروب نیز در
 بنی ششیدار و ششیدان اهل بیت نمود و حضرت امیر
 المومنین که حضرت را کام حسن را همراه لشکر خدمت فاشها
 کرد که زیاده لار خود را زینجت است که بعضی از علماء و

لغت جلی شیر که است معرب ان شیرت و در انجیل عیسی
 و در کتاب زندنیکرای و در کتاب یاسکیل که اعظم
 کتاب کفر و بدعت است بهتر و در کتاب انگلیس زینب
 و زبان یونانی قوسموس و لغت نکینی انحضرت العزه لله
 بود و بروایتی الحمد لله ... است اما حواله انحضرت در
 ششمین نیمه ماه مبارک رمضان و بروایت دیگر یازدهم
 همین ماه واقع شده بعد از هجرت بدو سال یا سه سال تو
 احوال انحضرت و بردت حیات بر عالمیان از دانشنا
 و سکا نه و تقدیس ذات او ظاهر است بیتیج بیاده کرد
 و در اکثر سفرهای مبارک ورم و ایلیمیکرد و در مرتبه احوال
 و ضیاع و عقار و موارثی و نقد و هنس خود را مواستاده کرد
 اما قارب داشت خود و فقرا و سوه زبان تا آنکه کسای بی
 که در باد داشت داد و ثانی را نکند داشت و همیشه قائم اللیل
 و اکثر نام هیام التبار بود و میان خود و خدا سرگرمی
 نکرد که موجب غیالت باشد و انچه در صفین از شیعیان
 با معاویه و غاویه کرده است معلوم است که قریب پنجاه سال
 را بدینست مبارک بجهنم فرستاد و در روز جلی عایشه را ادبی
 کرد و دولت ان عذاره را سرزگون کرد و شکست برانگر
 علمی در میراندخت و از افتادگی و فروتنی انحضرت

انشد للنبي شعر اذ دخل عمر فاشار النبي صلى الله
 عليه وسلم بالسكوت فلما خرج عمر سال الشاذلي رسول
 الله من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب هو
 رجل لا يحب الباطل قال اوزنت ما هي
 فرجت وزنت ابو بكر فرج فوزن عمر بها ثم رجع متبها
 قال لو نزل من السماء عذاب لما بناي الا عمر قال
 سلاح اهل الجنة عمر بن عبد الله بن ابي لهب
 يوم القيمة غامه ويحلى لك يا ابو بكر خاضعة ودهم
 حديثي خبرني ان الله لما خلق الارواح اختار
 روح ابو بكر من بين الارواح وما يعطى
 كتابه بمئينة عمر ابن الخطاب وله شجاع كشعاع
 الشمس قال من سب ابا بكر وعمر قتل ومن سب
 عثمان وعلياً جلدت المخرجات ما يساوي
 احوال خير ما ل حضرت امام حسن عليه الصلوة والسلام
 كنيت اخبرت الوائها سميت والوجه مشهور است والها
 اخبرت سيد وسيد وادبني محبت ونقي واشهر وزكي و
 محبة وزاديت ونام مبارك اخبرت حسن است ودرت
 نورست ودرست زو ابركة اعظم كتاب بهودست
 وقبالاير كويند وبلغت شرم است انظار اراود ودرت

ولا غريب بعد النبيين والمرسلين على رجل هو
 افضل من ابي بكر وشيا قال لا ابي بكر وعمر هما
 سيد الكون اهل الجنة ما خلا النسيان والمرسلين
 قال عليه السلام خير امتي ابو بكر وعمر
 قال لو كنت متخذا خليلا فدون عني لا اخذت
 ابا بكر خليلا ولكن هو شركي في ديني وصاحبي
 الذي اوجبت له صحبتي في التوار وحليفتي في
 امتي ومسا فذكر عنه ابو بكر فقال ان
 مثل ابي بكر كدني الناس وصدقني وامني بي
 وروحي انيه وجهتي بحاله وواسا بنفسه وحافده
 معي ساعة الخوف ومباغني امير المؤمنين وخير الناس
 بعد النبيين ابو بكر ثم عمر ومباغني عمر بن العاص
 قال قلت لرسول الله اي الناس احب اليك
 قال عائلته قلت ومن الرجال قال ابوها قلت
 ثم من قال عمر قال ابني لو كان بني لودي لكان
 عمر وشيا ان الحق ينطق على لسان عمر وقلسه وشيا ما
 ابطاعني غيرك الا طلعت انه بعث الي عمر
 قال لمو بعث فيكم لودي بعث عمر وشيا ان
 بني عيني عمر ملكا ليدونه ويوفقه وشيا ان

ایشان نسبت با اهل بیت رسالت از نبی الهی بیشتر بود و ادبیت
 و از اراد و عداوت ایشان با همه موصوفان علم السلام زیاده
 تر بود و بنیای و طائف و سختن مدارس و خاناتگاه و علم
 و سیور عالی و در زمان ایشان بهر سید و احادیث موضوع
 مکتوبه که معاویه علیه لعنه تراها و یه و سایر مضافین که در
 مدح آن سه فاجرای کجاء و وضع کرده بودند مثل انبار و سخن
 بود که این احادیث موضوع است علما و فضلاء و سزیمان
 را طبعیدند و مقرر کردند که لقمه این احادیث نمایند و روح
 دهند علما و سزیمان و فضلاء و سزیمان و سزیمان
 ایشان بعمل آوردند و کوساله برستان سرخ و میادیت
 از گرد و دین گذرانیدند و عوام الناس و جهالی اعتقاد و کلمات
 خلفای لعنه بهر سزیمان شدند لعنه الله علی الخلفای العباسیه
 و اشاعیم و اغوا و سزیمان و الضاریم و اتباعیم حیدریت
 موضوع را بیان میکنم عالم منذر و فاضل متامل متصف
 میداند که این احادیث در کتب است و سزیمان
 روی عن عید الملک بن عمر انه قال رسول الله
 افتد و ابالدین بعدی الی بکر و عن ابی مار و سزیمان
 ان ابی الدرداء کان تمثلی امام الی بکر فقال الیه التبی
 التمثلی امام من هو خیر منی فقال نعم اما اطلع الشمس

احمد بن اسحاق مقتدر راجل و سال و سه ماه و یازده روز
 سلطنت کرد و القام بالله ابو جعفر عبدالله بن احمد راجل و چهار
 سال و شش ماه و ده روز سلطنت کرد و المستظهر بالله
 ابو العباس احمد بن مقتدر بن بخت و پنج سال و کبری
 حکومت کرد و المسترشد بالله بنفذه سال و شش ماه و حکومت
 رد المسترشد بالله بن يوسف بن محمد بن احمد بن مستظهر
 بنیت و چهار سال و سه ماه و نیت و یکروز حکومت کرد
 و المسترشد بالله بن يوسف بن محمد بن احمد بن مستظهر
 کرد و المسترشد بالله بن يوسف بن محمد بن احمد بن مستظهر
 سال و سه ماه و نیت و یکروز و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 چهار سال و نیت و یکروز و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 چهارده روز و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 سال و دو ماه و نیت و یکروز و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 عبدالله بن مستظهر بن احمد بن مستظهر بن احمد بن مستظهر
 و نیت و یکروز و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 خواهر نصر المله و الدین محمد بن الحسن بن الطوسی و اتفاق الملک
 خان بن جوئی خان و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 و نیت و یکروز و المسترشد بالله بن احمد بن مستظهر
 مدینت احمد بن مستظهر بن احمد بن مستظهر بن احمد بن مستظهر

عمر بن عبد العزیز بن ابی سفیان بود که پدرش را از بیعتی امام حسن علیه
 السلام خاص کرده و از او گرفتند و از پدرش یک سال حکومت
 کرد و بیعت نصف کفایت المستعین بالله محمد بن مقصود
 سال و نه ماه سلطنت کرد و بعد از آن محمد بن حنفیة متوکل
 سال و شش ماه و بیست روز سلطنت کرد و بعد از آن
 ابو عبدی و انبازده ماه و سه هفته روز سلطنت کرد و بعد
 علی الله احمد بن حنفیة متوکل سال حکومت کرد و بعد
 صاحب الامر صلوات الله علیه در زبان خود غیبت اختیار
 کرد و معتصم بالله ابو العباس احمد بن موقوف بنی سالی
 و نه ماه و ده روز سلطنت کرد و بعد از آن علی ابن احمد
 شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد و بعد
 بالله ابو الفضل حنفی بن احمد معتصم بنی و چهار سال
 و یازده ماه و شانزده روز سلطنت کرد و بعد از آن ابو العباس
 محمد بن حنفیة مقتدر شش سال و دو ماه و ده روز حکومت
 کرد و بعد از آن علی بن مکنفی یک سال و یازده ماه سلطنت کرد و بعد
 بالله ابو القاسم علی بن مکنفی یک سال و چهار ماه سلطنت
 کرد و بعد از آن علی بن حنفیة مقتدر شش سال و نه سال و نه
 سلطنت کرد و بعد از آن بالله ابو نضر عبد الکریم بن مطیع سده
 سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد و بعد از آن بالله ابو العباس

هزار هزار و هجدهم لقمه بود و شش هزار است و شش هزار
 و شش هزار غلام و شش هزار کهنه داشت و شش هزار
 نیا کرد و مدت چهل و شش سال و شش ماه و شش روز
 عمر کرد و سلطنت او بیست و سه سال بود الواثق بالله
 لما روى عن معتصم بن حنبل و نه ماه و سیزده روز سلطنت
 کرد الامتوصل على الله الواثق بن معتصم بن حماد
 بود که سیزده مرتبه آب بکمر داشت و کجا و خوش فرستاد
 که شیار کشد و انبار قیر آنحضرت را محو کند و آب از جای بر
 قدرت الله تعالی بنشتر رفت و زار بر آن حضرت را میکت
 و منع از دیارات مینمود و آب اصبیاب عظیم السلام مینمود
 و بکس مشغول نداشتی معلمش که شیعه بود متوکل را با فتنه
 بنی خاقان وزیرش نفرستاد و بکس نهی المصنوع و شاد بر
 ناسر ز گفتی بدیش یا بنی عظیم السلام و راهی کن سر عبید
 حاجب خود را و از دخت و گفت یا امیر المومنین من بعد
 از تو زندگی منیو ایم ندی و داشت خود را و سر را و دخت انداخت
 و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگانی منیو ایم ندیم جان الله
 برو و حاجب را با متوکل ملحق ساختند عمارت جعفر بن اسمعیل
 در ندامی اوست و مدرسه عربیه و بعد از شای او بیست
 چهارده سال و دوازده روز حکومت کرد المنتصر بالله محمد بن متوکل

از برای دفع آن ملعون خواند و خدا او را از آن لعن و لعنت
 بآید تا رون حکومت کرد و بیست و سه سال و آن ملعون حضرت
 موسی بن جعفر صلوات الله علیه را سیصد و هشتاد و نه سال در بغداد
 در حبس نگاه داشت و در آخر کیمی بنی خالد بر ملک و وزیر خود را
 فرستاد و آنحضرت را زهر داد و او را تو قلعید را میگویند که آن
 حضرت را سر بر حلق ریختند و در این طایفه انداختند و دو
 جوانی بدر آورد اقصای نذر و الله منی بالله محمد بن مارون
 چهار سال و بیست و سه سلطنت کرد این امون بالله عبد الله
 بن مارون از شد بیست و پنج سال و پنجاه و پنج و سلطنت
 کرد و حضرت امام رضا صلوات الله علیه را و بی عهد خود کرد
 و آخر ایشان شد و آنحضرت را زهر داد و قتل کرد آن معصوم را
 ابو محمد اسحاق بن مارون سلطنت کرد و پنجاه و سه سال را می
 که سامره است از تنای دوست چون بغداد تنگ بود از راه
 سیاه سامره را ساخت و عسکریه نیز میگرفتند و معتصم را بی
 دشمنی گویند زیرا که در سنه ثمانین و بیست و سه متولد شد و در این
 شهر سوال و یا از خلفای عباسیه است و یا منی او الله و عباس
 است و بیست و سه مرتبه از دست او ظاهر شد و بیست و سه سال
 از او کانج و در خدمت او بود و او را میگفتند و بیست و سه مرتبه
 و خمر و تنگ و قمر و کلات او بیست و سه مرتبه از راه و بیست و سه مرتبه

۸
ایشان نیز اهل بیت رسالت را نیز خواستند از عداوت قتل
بجا آورده و حضرت ائمه معصومین علیهم السلام را شمشیر
با خود که خضر و یارون و مامون علیهم السلام شمشیر بودند
و بعد از مامون خلفای ممالکی چند شدند و بعد از
شقاوت اساس بنی عباس ایشان بی و هفت تن بودند
و خروج ایشان از زوال دولت مردان حمله بود تا ظهور
دولت ملوک و خان و مدت ملک ایشان با اصد و شصت
و دو سال و سه ماه بود اول ابو العباس محمد بن علی الحاکم
بن عباس بود چهار سال و چهار ماه سلطنت نمود بعد از او
ابو جعفر منصور بود و اتقی بیست و دو سال سلطنت کرد و بعد
از بنای دوست و دشمنی و اتقی است که چون طاق
کسری مدائن را خراب کردند و بعد از او را بنا کردند برای
آخر اعات بنی تغری از رعایای ملای خود در آنی نقره خوا کرد
از نهجست منوم شد با بود و اتقی و حضرت صادق علیه
السلام معاشران ملعون بودند و حضرت را نیز شمشیر و بعد
از آن مهدی بن منصور که در آن ایام میفتند باز آمد
و چند روز سلطنت کرد بعد از او موسی بن مهدی که سال و
سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی کاظم معاشران
بود و دعای خوشی میفرمود میان شیعه مشهور است که حضرت

معاشران عباسی که در آن ایام بودند

نامه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جمیل بنت حرب خمار
 ابوسفیانست که خداستغالی او را حاکم الحطبه داد کرده و
 سوره تنب در دم او نازل شده و عبد الله بن ابی سرح طرد
 رسول خداست که الخراف ایات قرآن می نمود و غفور رحیم را
 غفور جلیل می نوشت و عثمان از بنی امیه است که چهل هزار کشف
 سوخت و خانه بیت المال را بنی امیه فاسد گشت کرد و عبد الله
 بن مسعود را کشت و ابوذر را جراحت از زینیه نمود و زبیده فر
 و عمار با سر را انقدر زد که علت فتنی به سر رسید و دیوان
 ظلم را در مسجد رسول اله کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه بود که در
 حکومت او صد و بیست هزار علوی و قاطعی و شیعی را کشت
 و کوفت علت او این بود و با فاروق سیدان هم کوفت بود
 و چون حجاج کوفت رفت نهاد هزار کس شیعی و علوی در کس
 او بودند و بنی امیه آن بودند که بعد از بنی امیه منجبتی مکه است
 و خانه خدا را حریق کردند و سوختند و نجات است از حریق و نجات
 ایشان قاطعتر مشهور بنی امیه بودند و انجاعتی بودند و نجات و نجات
 حضرت رسالت استند و در بیت انحراف و انحراف کردند
 و سب امیر المومنین علیه السلام نمودند و حضرت قاطع علیها
 السلام را سب نمودند و بدین حد کلمه از احوال شهادت
 مال ایشان انکشاف نمود و سلطنت ایشان بعد از ایشان

علم بود و احد و حکم بدر مردان ملعون بنقادست حضرت
 رسالت ابوسفیان و حکم را در موطنی بسطید و کرد و در
 ملعون که متولد شد حضرت کرد و زخم یاد کرد و در
 تیر او را و زخم خواند و بر دایت صحیح حضرت رسالت مفت
 مرتبه معاویه را لعنت کرده است و این ملعون در اول
 قلوب بود و چون اسلام آورد منافق و از جمله اهل عقوبت
 است که همه نماز اندر خفتند که شتر حضرت رسالت رم کنند و
 انحضرت را بیدارزد و بیت در کردن داشت املون و بر
 دشمنش بود که بنهم رفت و شجره ملعونه که خداوند عالمیان مقرر
 و فرموده نبی امیه اند و زیاد از نبی امیه است که دلدار است
 و در پیش معلوم نیست از بجهت او را زیاد از نبی امیه است که
 این امیه میکنند و چون ابوسفیان با سیمه یاد او را کرد و
 ملعون را بخود ملحق ساخت و عبید الله بن زیاد از مرغانه زان
 بهم رسید و عقوبت بن ابی معیط بنی نوری بود از اهل سواد معاویه
 او را تیرا نسبت خود ملحق ساخت و در دیدن عقوبت عالم مدینه
 بود از قتل معاویه نماز صحیح را درستی چهار رکعت کرد و گفت
 اگر در این احوال نماز را زیاد کردم اگر خواهند زیادتر کنیم
 و آیه ائمن کان المؤمنین کان فاستقلا الشیون
 و در باب ولید نازل شده و مسلم بن عقیله کویا خراب کرد و بر

معروف بخارج سال و سه ماه حکومت کرد و عرب سال هجری
 چهارم گفتند از بیعت آن سک ملقب بچار شد و دولت
 بنی امیه تا اینجا بود و از پادشاهی معاویه ملعون تا انقراض
 دولت ایشان بود کم کمال بود و در سینه و قلبه ایشان هزار
 ماه بود که بتبارد سال گسری باشد و ضعیف است و همه علم
 در زبان مایلیت کافر و مشرک و زانی و کامل الزنا
 و بت برست بود و در الوضیان سخن حسین (ع)
 رئیس ایشان بود و هفتین مرتبه لشکر بر سر سوخت و خطا اله
 علیه و آنکه در و و جنگ کرد و در آخرت را بگو کرد و عاشق
 یوم بر سر نه زانیه بنت عقیقه بن الولید و شب و روز در محبت
 او بود و با صلح زندان و شکنجه را بود و در ملعونیه برت
 را و نه حجاج داشت که مردان با او گفتند علم در بام خانه خود
 بر میگرد و خلاق نما نه را می آمدند و کار خود را می گفتند و بعضی
 میگویند همیشه علم بر بام خانه را می بود و از صاحبان علم مشهور
 ختمه مادر عیسی الخطا است و بعضی از زری مادر عثمان را
 سیومین این زمان گفتند و بعضی بجای از زری ام الحال را گفته
 و ابو صفیان ملعون چون مسلمان شد منافق بود و با مرد
 دیگر عقیقه بن وقاص بود از بنی امیه که ریاضیات است
 رسالت خطا اله علیه و آنکه را شگفت و در روز اعد و معاصه

حضرات الله والله روف بالعباد سمره قبول نکرد
و معاویه و ولایت نزار دریم فرستاد قبول نکرد و سید نزار
در سمره فرستاد قبول نکرد و عیدار نزار در سمره فرستاد قبول کرد
و ایه را جنی بیان کرد و عامه ملعون گویند معاویه ملعون بخت
نمود و از آنکه در حق بود سلطنت الملکون از قتل عثمان علیه السلام
سفیده سال امارت شام را کرد و بادشاهی او منفرد بود
بر یکم نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم کعبه اند
و در ستمت بی بی بنیم رفت و بعد از او برید بلید علیه السلام
و بعد از آن شد در سال حکومت کرد و بعد از آن معاویه
بن نرید تقوی ضعیف چهل روز حکومت کرد و بعد از آن
مروان بن حکم ده ماه سلطنت کرد و بعد از او عبد الملک
بن مروان بیست و یک سال حکومت کرد و بعد از او ولید بن
عبد الملک بن مروان نه سال و شش ماه حکومت کرد و در زمان
او بلید ماوراءالنهر تا فرغانه و کابل مفتوح شد و بعد از ولید
بن عبد الملک ده سال و شش ماه حکومت کرد و بعد از او
دو سال و پنجاه عمر بن عبد العزیز سلطنت کرد و مادر او فاطمه
بنت عمر بن عبد العزیز مروان چهار سال و کسری حکومت
کرد و بعد از آن شام بر عبد الملک نوزده سال و نه ماه و
مروان سلطنت کرد و بعد از او مروان بن مروان بن محمد

و بعد از ولید بن عبد الملک
بن عبد الملک بن مروان
بن عبد الملک بن مروان
بن عبد الملک بن مروان

الله عليه وآله وقتیکه فتح مکه نمود این سیری را تعریف کرد و گفت
 هر کس بخورد یا بنزد این سیری دوا و شفایست و دیگر کس دم
 این را شنیده سبز بار الفیقت اعلا خریدند و در دم و دینار
 ستار دادند و الویر نه خرید بشریک خود داد و این خبر معاویه
 رسید فقه فرستاد که قدری از این سیر را بکمالی علی دروغ
 کو بیا و یکی نیم تعریف این سبز را کرد و گفت در دست حواری
 فرستاد و در روزیکه میگفت معاویه خالوی مومنان را بپخته گو
 بنج بپزد و بخلعت اول کسی که بپزد که الخراف آیات قرآن بخوف
 رواست کرده است سید مصطفی در عاشره کتاب رجال نقل
 کرده است از عبد الحمید و شرح نهج البلاغه که معاویه ملعون عهد
 بنار مردی هم فرستاد از برای سمره بن جندب که این ایام که
 در خدمت خودش و در وایتی در خدمت عبد الرحمن بن عوف
 مرادی گفته اند نازل شده در دم امیر المومنین علیه السلام
 و من الناس من يحياك قوله في آخرة الدنيا
 و يشهد الله على ما في قلبه وهو الداء الحفام و الخا
 نولي سعي في الأرض ليفسد فيها و يهلكها و
 وائل و الله لا يحب الفساد و این را سمره بن جندب
 در مدح اکبرت نازل شده در باب ملعون این ملعون نقل
 کند و من الناس من يسير في نفسه أشقاء

و در عوض متاع می آوردند و اول کسی بود که کمر مسلمانان را بست
 و اول کسی بود که بامش کرمان بی اخذ خدیبه فتح کرد و اول کسی
 بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در ساحه مقصوره
 قرار داد و اول کسی بود که خواهر سرایان بازداشت و اول
 کسی بود که ریش تراشید و شارب گذاشت و از بدعت ان
 ملعونست که اقل ردم تراش میزند و اول کسی بود که خطبه ششم
 خواند بجهت سمنی و عظیم شکم و اول کسی بود که استحقاق بیگانه
 بخود نمود و زیاد بن ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که مسجد
 بنیغ را کند از اساس اول و نیز گنگر گویاید و از آخر جهشت
 و اول کسی بود که مرتدان میانه را مقرر کرد مثل شمر بن
 حذاف و ابو سمره و انس و برادر بن عازب و زید بن ارقم
 و عایشه کذابه که احادیث در خدمت امیرالمومنین علیه السلام
 وضع کردند مشهورست که معاویه روزی از بنی امیه
 نزد ابوسره که حدیث طحی کن از برای عرس اهل شام مرا بکنیا
 کند ابوسره در منبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود
 معاویه خاتمی مومنانست و از بن حذیفه گفت ابوسره در منبر
 داشت در طائف شتر اکت مرقی شتری کشته بود و بیه
 مادر منی آوردن بود که نفوذ شد و آن شتری که کاف بود
 میس منجر تدان ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبر خدا صلی الله

نیزید و ولدان زیاد و اول کسی بود که بپای بر زنا کرد و بافتن تعلیل
روقه زیاد و حرامزاده زیرا که زیاد و اولی در اطلاق داده بود و معاد
او را در عده زیاد و بیگناه خود را و در اول کسی بود که از اهل
راغارت کرد و اول کسی بود که سر حرمی را تا سینه بیجان
و مسلمانان نیز که در اول کسی بود که سب و شتم امیر المومنین را علیهم
السلام حلال خوانست و اول کسی بود که اهادیت بخت برای
ابلیس رسالت وضع نمود و اول کسی بود که لشکر سر مسلمانان
فرستاد مثل فحاک بن قیس را با سپهزار گسی و زیاد بن ابیه را با نهصد
و پنجاه هزار گسی و لشکرین اوطاه را با جمل هزار گسی با طواف عالم
پیش کرد تا هر گاه کشیده باشند بکشند و اول کسی بود که سعی صفای
و مرده را سواره کرد و اول کسی بود که از سلاطین اسلام که شرب
نهند نمود و اول کسی بود که در مجلس نجس اوسته را نود خفتند و اول
کسی بود که میل بخوردن شراب کرد و از اهل حلال دانست و اول کسی
بود که به نزد ترکه کتاب نوشت و اول کسی بود که شمشیر با کاسه و
فراغ نمود و اول و قهرمانان باز داشتند و اول کسی بود که
حلال و مقرر کرد و اول کسی بود که محبت مسلمانان شهادت
نمود و اول نمود که مردم شام محبت علی علیه السلام میکنند و اول
کسی بود که بت فروخت و بت فروخته را تاجی را تمام نهاد و
فرمود تا بتان میساختند و بنده و سیر ملا و میسر دهند و میسرو

گفتند و از سلطان بنی امیه عمر بن عبد العزیز را سرانگفت
و مردمان را منع میکرد و از سرانی امیرالمومنین علیه السلام
و فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام رو کرد تا او در
حیات بود و حضرت و سایر اقارب و سادات علموی
مغز و مکرم نوید و شنید غیام و فزاین و اموال خود را
سادات میداد و در سال مبلغهای آخیز برای حضرت
منتظر ستاد و بنی امیه خلق را بصلوات و کرامتی از حد فتنه
تا روز قیامت و این امست مرتبه ای را که فرستادگی در
ابتدای غضب خلافت که عمر علیه العتبه مصدر را خلافت
و خلق را متماثلت کوساله سامی ابو بکر ملعون را خواند و مردم
در ایام سلطنت معاویه علیه العتبه که خلافت با او افتاد اگر
سیوم که خلق جمعیت کردند و در قتل امام حسین عوایت این
شدند که بنی امیه خلافت را از میان ببردند و آنست که هنوز
میرود که خلافت امویان بهیچ وجه از ایشان جدا
فرزند بنی امیه مقلد امور حکومت و سلطنت شد چنانکه کلام از
احوال خسران مال معاویه ملعون را بیان میکند متفق علیه
عامه است که وجود خدا و یا شیعیان و بدین صفات این جهت
را موهوم میدادند آن ملعون اول کسی نبود که در اسلام خلافت
را به شمشیر گرفت و اول کسی نبود که خلافت پیرات نهاد و به

دند و هر که بیتی در پیج اولیت یادر مدح نبی امیه گوید و پس او را
پروا کنند و نیز نبی سزار و سار و بهر حدیثی و در تزار و سار
دیند خلق و دنیا باین افعال زشت و اعمال قبیح قیام نمودند
و لغت کرد آن خود جستند و ز روزی روزی یافتند و نهفتند
و تسبیح موفنا تر از قریب به صد هزار گشتند و در ایام شهادت
فرهام آن ملوک خلق بسیاری زیاده از جاس و شمار از زنان
و اطفال تا بال سیم ستوران تشکیان شدند و خانه ها و درختها
را خراب کردند و آتش زدند و هاجت بسیار از منازل خود و ملک
و وطن شدند و شدت تقبیحی نبی رسید که اگر کسی اسم اعلی علیه السلام
سزایان خواست او و دیار کسی بگوید بعد از آنکه باشد شخصی ده سال
بیت سال اشتهاد و دیت بوده و او را شیعه میدانستند خانه
او می ماند و در زیر زمین میرفت و او را قسمهای مغول می داد
و قتلان در مصیبت می نهاد که سر او را خاشاک کنند سر در گوش
او می گذارند و نام مبارک آنحضرت را می برد و علی بن ابی طالب
به بیند که حال مردمان در آن زمان بچه طریقی بوده و دعوت شیعه
شدت هر روز کم نموده ماه ماند مشهور است که قهر زمان کفر بنیان
نبی امیه لعنه الله علیه مردم خوارزم که اگر کسی باشد و اهل ری بر
روزی یک ازین دو دولت سزار و سار افعال خود او کند و حق
نمودند و اهل صفیان در سفر آیین خراسان تزار ماه تمام با سزار

با اطاعت خدا و رسول را بر دارندند و بدو ستم و محبت اینها
 فخر و مبالغات کردند و همدیگر بی همه معاویه کردند و او را بدیدند
 و چون آن حر از راه بر خلق جهان استیلا و خلدیه برسانید و بنابر
 بادشاه شدند مردمان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در
 منبع غلغله و وضع نمایند و ستایش کنند بنی امیه را و فضیلت و
 بزرگواری بر ایشان قرار دهند و بزرگانها چاره سازند بعد
 از آن امر نمود همدیگر را که امر المؤمنین علیه السلام و ائلیت
 در لعنت کنند و اقرار کنند در شام و دهند و کلمت بر آن
 بیدند لاجرم خلق عالم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را
 قبول کردند و او امر و نواهی او را مطیع و متقا شدند و حو
 عرب و اعیان عجم و سیات آن بلاد و امصار را بقریب
 ابدار و خردار و ترکسم و دنیا و دلیل و حور و مطیع و متقا و
 گردانیدند و روس منابر و مساجد را و متارائی استناده
 را بنای برای ائلیت رسالت استوار کرد و قریان بعمال
 بر ولایت نوشت که در منبر و مساجد و متار و الوتبا و
 رو اقبای بر صبح و شام سبب شتم انحضرت و ائلیت او بکنند
 و کس منهم نزدیکی ایشان باشد او را بکشند و کس که دشمنی
 ایشان اظهار کند و عداوت نسبت با ائلیت رسالت نماید
 او را مغرور و محرم دارند و عسله و انعام و فوطیقه و جواهر و عطایا

مبعوث شد آنحضرت و دوازده سال داشت سیزده سال در مکه
 ماند و ده سال در مدینه و سی سال بعد از وفات حضرت سالت
 در جهات بودند و فرار اکثر اهل نوازش و زطهر کوفه و ریل غری اقم
 شده که افعال معروفست تحف شرف و تبار بعد از شهادت
 آنحضرت چون انجذاب بر یافض قدس از خیال نمودن بنیان اسلام
 در هم شکست و بنای آسمان از هم رخت و اساس صلح و کفو
 و قدر شناسی از باور افتاد و شیعیان و مومنان خود را جمع
 و ذلیل شدند و اعلام کفر و شقاوت و ایوب ظلم و عدوت نسبت
 با اهل بیت سالت میکنند و هلدیق از هاده متابعت و محبت
 خاندان نبوت و ولایت به بیایان صلالت و تبه کمر ای و محو
 آل ابی سفیان در آیدند و محمود امت و عافه بس و کلام هلدیق
 از غاضی و علم و وضع و شریف و اکابر و اهاد غرضیه و تابعین
 و رعیت و سیاهی تند و امصار از عرب جمع رویدرگاه شقاوت
 نباه معاویه خاویه علیه لعنه و الهایه و اور و کد و تقریب و بستند و آل
 زیاد و آل مروان و سایر اوس سفیان را بامت و بنوای سرور بستند
 و بنی امیه بعین الله را خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را
 کردند و اوس سفیان را حد مومنان و بند زن اورا مادر مومنان و بنی
 را خالوی مومنان و زین زیاده را وکیل و نایب و خدای خود خواندند
 و این ترا لایزال مومنین و خلیفه الله و خلیفه الرسول گفتند و اطاعت ترا

ایشان نباشد کما که اکثر اهل اجماع دانند از بیان بنی مسلم
 از خوارج گویند هر فرسخ که از آسمان آب حوز و در آن
 ده یک واجب بود و آن کس اینک مد اطراف مسلمانانند
 و شریعت ندانند معذورند و هیچ بر ایشان واجب نبود
 بجز شرب آنحضرت شفقت و بخشش بود و این مشهورست و
 شهادت با سوادش در شب جمعیت و کلمه رمضانست
 در سال چهارم هجرت واقع شد ضرب عبدالرحمن بن ابی بکر
 لعنه الله علیها و نیت در میان بنی مالک و سب بنی نضیر و
 اشع بن قیس کشید و قطامه بخت احمق لعنه الله علیهم
 و بعضی شفقت و بخشش عمر آنحضرت را نیز نقل کرده اند در
 مکه بیت و سال مانده و ده سال از عمر مبارکش گذشته
 بود که حضرت رسالت بپا ه صل الله علیه و آله میبویست
 و خون شروع میگردانید و شایسته ساله بود و چون نوزده
 ساله شد شیعیان عرب را کشت و چون در خیمه را کشت
 بست و دو سال از عمرش گذشته بود و در سال بیست
 آنحضرت بود و در سال و چهار ماه ای که غضب خلقست
 کرده و یازده سال عمر و دوازده سال عثمان و در کتاب
 قرعه القری از حضرت صادقین صلوات الله علیهما
 و نبی الی عمر آنحضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسالت

و سلطنت ظاهر حضرت
 چهار سال و نه ماه بود

نماید و قومی گویند و احسن است رفتن به نماز جمعه بلکه عبادت
و حج و سیح اسباب طاعات الا عین طاعت که میرفت
حفتن قبله است و جمهوری ایشان گویند جمله عالم فانی بخود
که عالم را از برای اهل حق آفرید و از جن خلق نماد همه عالم
نماید و بخود آن محال است صما که گویند و روال بود که مسلمانان
کنیزک یکا فرقه شدند چون در دار تقیه بود یکاخ زن مسلمان
یا کافر درست بود و سر عکس هم و اگر در از آن خارج بود
خداست بنمود و از تقیه گویند دارد و دست دارد ایمان و در کفر
دار ایمان گویند ملاذ خود را حقیقت و گویند هر کس که کفر از و قطع
شود پیش از آنکه توبه الی برسد و بعد نند کافر گویند
و بعد از حد کافر گویند و گویند امام چون کافر شود و رعیت نیز
در کفر شریکند و کافر شوند و گویند شر را که اصل آن حلال
بود و چون که حوزد و مست شود و ترک نماز کند خدا با کسی
از اینیان از دشنام دهد و در آن مشغول کافر شود و بر او سیح گناه
نموسند و خود را در حوز و خمره و خمر مسلمان را با کفر فریبند
و بگیرند و عوبه گویند هر کس که بآن ترک نماز یا در نکاحات
که تیر بود کافر شود و از حبه گویند خون حرفه در سر حرام است و در
شکار آحلال و خون نماز آن ان از و در تقیه حلال و از حد
و خیر و شر را گویند که برضای الهی است و برین که با اعتقاد

و احیانت و کونید که هر که با جنتا و خود جنبرای که حرام
 بود هلال کند و راست و سر که بگوید که این مجتهد محطی است
 مستحب عقاب باشد یا کونید که هانز بود که مجتهد را عذاب
 کنند کافر بود زعفرانی از حقه غنیه خوارج کونید که میان
 شرک و ایمان یک فصلت است و آن معرفت شرک است
 معرفت حاصل نکر و شرک بود و دیگر خبر از معرفت رسول
 و آنچه تعلق دارد از احوال قیامت و ثواب و عقاب جاهل
 بود و ترک شدن بعبادت بدون معرفت کافر و دامانه
 کافر که مؤمن شود از خوارج کونید خدا رسولی نوع میسر
 و از دشمنان کنایه لوی فرستند که بر به باد دهد اما باشند و نیک
 حضرت رسالت فیما الله علیه و اله منسوخ شود و کونید صلوات
 که خود در قرآن یاد کرده است این بود که هابیان دارند و در
 سنت و کونید هر که گواهی دهد از اهل کتاب به نبوت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و اله بجهت که مسلمان نشود بهشت اولاد
 بود و کونید سبع حجت شرقت خدا را بر خلق و توحید الاخر باشد
 که قائم مقام خبر باشد اگر چه او را وقوف در آن شرفیت
 نباشد و نظر کونید خدا را از اولاد و فرستادن رسولان اگر
 ایشان از معجزه نباشد قوی کونید که خبری لوی رسد که سرکه
 حرام است و قبل کرد و این بدن و قیمت باید که قبول کند و اغفار

تابع شوند و آن را با سلام خوانم اگر اقرار کنند ملائت
 ایشان لازم بود و اگر اقرار نکنند ملائت ایشان واجبست
 و قتل لازم بود و شومند تا آنکه نماز کافرت از جمل در علم
 فاسق است و گویند و طی غلام که در مدار الحوب است که گویی
 حلالست یا دوطی و تبرید و مجوس و نصاری محاربت
 گویند امامت زن درست بود چون قیام بان تواند نمود
 و مردان بان اقتدا میخوانند که در کراه آن زن تواند
 با مخالف خود حرب کردن و حجت بکاه نزد او بودن
 و گویند غیر الهیست تشبیه امام بود نزدات از اولاد و نجیب
 عامر از خلف اند و از رویای خوارج است و در حکم امامت
 کرد و در مقابل عبداللہ بن زبیر رفتاد و عبد اللہ بن زبیر
 امارت میکند و در اول تجدید فایع بن ازرق و خوارج تعدد
 کرد و بدید و در آخر گشتند و ما یکدیگر خلاف کرد و یکدیگر بپایان
 رفت و فایع به امره سبب خلاف این بود که فایع مسلط
 نفقه نشاید کرد و از جهاد نمیتوان برکش که کفر بود و یک
 مسلط نفقه بعد باشد و کلمات گویند معرفت خدا در این
 او و چون مسلمانان از احرام دانستن و مالی ایشان را حرام
 دانستن و تحریم عصمت اقرار کردن برانکه حق تعالی فرستاده
 است و حجت و غیر اینها نفی که از شرع متبطل شده و دانستن

کرد و درگاه توقف کند کافر شوند و گویند که دو کان مشرکان
 نیز باید بدان و در دوزخ باشند اید و گویند قتل زانی نخیالف
 و حبش و در حشام دیگر و گویند حیانت و در امانت که یک
 خلاف ایشانست اخلالت و روشن لازم شود و گویند
 نصاب و سر فرقه معتزیت و در اندک رو بیا از قطع و
 و قضای نماز حقیق واجب میداند و بنوا کو و قهوه را حرام می
 دانند و زنای غیر را حرام میدانند و کفر فتن زکوه و اجتناب
 آنچه کفر مذنب از راقبت و از ارقه اصباب نافع من
 از روق الحنفی باشند و یا عبد الله عکاس بسیار مضطره کرد
 و از شما عان خروج است اند ما بهوار و نوره و از انجا
 رفت و یا مهلب حرب کرد و مهلب او را از نوره بیرون
 کرد ما بهوار رفت و از او بهوارش بیرون کرد و نوارس رفت
 و از نوارس رفت بکوان و نوارس گویند اهلاد مشرک باید را
 در حقم نماند و گویند از مخالفان و از کفر است بر که مد انجا امت
 کنند کافر شود و آنه و من الناس من یحبک تا آخر
 را در شان علی علیه السلام میمانند و آنه و من الناس
 من یبشیرک لنفسه و لا یخیرک را در شان علی علیه السلام
 انخوت میمانند و گویند اولاد مسلمانان و کافران و
 مشرکان نه ولایت هست و نه برادرت از ایشان تا جویک

لعنهم الله و دیگر آنحضرت حرب عظیم باینکه مکر و تاراج و
 رحلت فرمود و متبخره خوارج معین الله ایشان سینه و فرقه
 احروریه و اراقره و اباضیه و نجاشیه و عتباتیه و یوسفیه
 و مرثیه و غیلانیه و عجمیه و صفویه و عفرانیه و برحقیه
 و ضحاکیه و بنی شهیدیه و اثیری و اهل ایشان پنج فرقه بودند از
 عجمیه و عتبات و صفویه و اباضیه همه ایشان ملاعین گویند
 امامت شیوری بوده و مختار رعیت و سب تحقیرت امیر المومنین
 علیه السلام و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان میبندند شیخین
 را هیچ نمیکند و این تلیم مرادی لعنه الله را دوست میدارند
 و خوارج گویند اصحاب کبار از مسلمانان مشرکند و اهل بیت
 ضعیفتر فاسقند و هم چنین کودکان اصحاب کبار نیز مشرکند
 و مباح بود خون ایشان و اباضیه گویند هر که بر خلاف ایشان
 بود از اهل قبله اموال و سبلح بر وجه و حرب حاکم کرده باشند
 همه فلاحست و غنمت بود و خوار از فرزندان ایشان و اگر شک
 دارد مخالف ایشان و از اسلام است و کواهی مخالفان و خدا
 تا اهل ذمه جایز میدانند و هر که بر خلاف ایشان باشد یا
 کودکان حوز و در جهنم اند و گویند هر مسلمانی که در او کفر نباشد
 اگر ایشان را از اسلام طاهر نیاید دشمنی ایشان و کجای از ایشان
 و میراث ایشان مباح بود و در جهاد ایشان ترسان نبود

و از شمشیر انحضرت اینی شدند و کنار رفتند و بقیه خوارج چهار
سرا کسی نمی کم و زیاد ماندند و حربه استیادند و بعد از آنکه
و از قوس گفتند و درین حرب که با تو میکنم نمی ایستم مگر وجه
الله و در قیامت را یعنی از برای عذر یا تو جنگ میکنم
پس حضرت مرتضی علی علیه السلام این را به او ملاوت فرمودند
که قتل محل نیتیکه یا لا حشرین اعمالا الدین ضلح
فی المحیوة الدنیا و هم یحبون اهلهم یحبون صغالی
انن حرب بجنبه شد و اگر چهار هزار لشکر انحضرت نه نفر شدند
شدند و از لشکر خوارج نه نفر زیاده بدر رفتند و سه هزار و صد
و نود و یک کس کشته شدند بقیه گویند که خوارج هجده هزار
کس بودند و این حرب را حکم مار قتی گویند از آن نه نفر
که بختند و نه سیستان رفتند و در انما و طر کردند و در انحال
ایشان بسیار است و دو نفر که بختند و لغمان رفتند و شل
ایشان بسیار شد و قلع و شمر آن ساختند شل سکه علفا
و نروده و بیهل هنوز بقیه خوارج و در انما باقی هستند و قوت
بسیار دارند و دو نفر که بختند و عین رفتند و قاتلای ایشان
مشهورند با باغبه و خوارج عان را بیاضی میکنند و دو
نفر که بختند علفا و خزیره رفتند در موضع سنی و نوارج و کنار
هرات و طن کردند و یک نفر که بخت تبلمون رفت

با تو بر ما و حمیت چرا که اسم خود را از نامت موندان اعراب کرد
در حین نوشن خشت از کشتن حضرت عدا شد بد و عداوت کوفه
ز قفسه و اکثر دعات را عراب کردند جمع کثیر را کشتند حضرت
با چهار هزار کس بکشتن ایشان رفت و عبدالله بن عباس را نزد
ایشان فرستاد و حرف زد و ایشان گفتند علی علیه السلام
بیایند تا با او سخن گوئیم پس این عباس برگشت و انحضرت معرکه
اند و از انحضرت امان گرفت و ده نفر از رفقاء او آمدند حضرت
فرمود مرا از سر بچسبید اید و بسبب دیگری حمیت عبدالله
نقل کرد و یک سو را و مصحفها بر نیزه کردند و فریب خوردند
الوموت اشعری در حکم انحضرت فرمود که باین کو امن نشما
تکلمتم که اهل شام شما مکر میکنند میباید که عبدالله بن عباس
بکشد و شما بکشند با الوموت برود و در بنام تقصیری ندام
کنند که شما را باشد این گو گفت راست یا کافر الوموتی را
باده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع کرد و باقی لشکر
متفر شدند و عبدالله بن و بی راسی و عرق و خون بر سر علی
معروف بد و انشدیم نرگشتند و آمدند با لشکر خوارج و درین
نزول کردند و آن موقعیت در حوالی بغداد و منبج گویند
که کربان شما گشت و در حوالی انحضرت ایشان را مواظط کردند و
مشت هزار کس و کثیر از ایشان برگشتند و گفتند انعم الله

و انعم الله
برکات

مرده بودم و پدر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار
 جامی از شکم خود دروینا و اخر جنین شد که جامی از شکم بود
 نه خورد و کارزار کثرتا بذر چه رفقه شهادت سرافرا شد احمد
 بن حنین به قبی از هیچ کاری نقل میکند که عبد الله بن عمر و عاص
 بن ثعلبه گفت که کشید عمار را و کتفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرموده که میکشند عمار را فیه باغیه عمر و عاص معاویه گفت که آما
 می شنوی که عبد الله چه میگویند اعلیون گفت همراه تیرس که این
 و او را بکشند داده خویش نکردن اوست و اهل شام نیز چنین گفتند
 این سخن علی علیه السلام رسید پس فرمود پس ازین قدر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله قال خیره است که حمزه با داده بود و احمد بن
 حنبل ایمر را در سند خود نقل کرده است گویند در جنگ از لشکر
 معاویه سصد کشت و پنجاه را کشته شدند و تکریم گفته اند و از
 امرای آنحضرت مانند اشتر و قوی خزیمه بن ثابت و ادیس تقری
 و یاسم فرقال و عمار یاسر رضوان الله علیهم شنیدند غمره و دیم
 چون آنحضرت از ماجرای صفین فارغ شد که دو مقتدای حکمت
 واقع شد چنانکه شنیده و دوازده هزار کس از لشکر آنحضرت که عابد
 ترین و صالحترین و قهارترین اصحاب آنحضرت بودند ازین
 بدر رفتند مانند تیر کمان بکشد و آنحضرت را بمواجمه علیه
 ناسزا گفتند که تو کافر شدی بخدا که حکم را فیه شدی و عرب گردی

انشاد و تثنی غیر رزه پوشیده داشت کفر انتر معاده حرب عظیم نمود
 اما در جنگ جبل زره پوشید و شمشیر در میان نه تبت و نشت
 سر امر المؤمنین علیه السلام نماز نکرد و کثرت و دود که ازین بود
 طایفه حق با کدام است چون دارین جنگ عمارین یا سر رقی علیه
 شهید شد و انت که حق یا امر المؤمنین علیه السلام است زیرا که
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شهید بود که مکرر دعا میگفت
 تعیلک الله یا غنہ خرمه حبیب کرد او با مللی از عیلام
 و تابعین شهید شدند و آن ت غار به الحقت نوده
 و چهار سال داشت یا نش که رزه پوشیده بمیدان رفت
 و یا لشکران حاضراده حرب کرد و قریب بسید و جبل
 فقر را بکنم روانه کرد تا آخر فقریت ابو عاونه مری افتاده
 و سر او را این خوی سکسی نقه الله برید و برداشت و با
 ابو عاونه نزاع میکردان میگفت کشتیم دارین میگفت
 کشتیم مکر و عاص میگفت این برود که با هم مخاصمه میکنند
 مخاصمه ایشان با ایشان است یا نش میروند و این سر عاونه
 ملعون رسید و عاص اعتراض کرد و گفت چه میکنی نه
 جماعتی که جا بر افندای ما میکنند و از رای ما خفت سکوی
 برود و بکنم میروند و مخاصمه ایشان با ایشان است خمر و عاص
 گفت مبر بکدام که چه میکنیم کاش میش ازین جنگ میت یا

چهارصد هزار کس لشکر جمع گفته اند و بر وایت و بیکر مقصد برار کس از
 ملاد و امصار و قابل ملک جمع کرد و پیرایم خون الف و الف عثمان
 ملعون را همه جا میگردانید و بهانه طلب خون آن مردود میکرد و عرض
 آن بود که لشکر را فراهم آورد تا در صحنی در ایام عسکر شقاوت
 اثر و فرود آمد بعد از یکسب و سایل بنی الی ابنی استقام صیف
 بخت و عسکر سعادت انبر انحرث پنجاه و سه هزار کس فرود آمد
 و بیکر و برار کس بودند که اکثر ایشان چهار و ده ساله و بیشتر کمتر
 داشتند چوشت بای مبارک را در رکاب گذاشت بر پشت
 رویه لشکر گردن خطاب کرد و گفت کی رفتند ما اینکه میگویند
 بر او طالب نیجای نیست و الله که هر از هر فرزندان آدم نیجای
 ترم اگر نذران ایشان را میباشم ایشان هم نمیسندند و آیه
 منجی الحی مع المیت را ملاد و کس که در این جنگ در شب
 واقع شده آن شب را عرب لیله الهی میگویند و چه شبیه نیست
 که هر جمع هر شب و هر کس را گویند و کما بی اسک نیز استعمال
 میکنند از کثرت لشکر عبدالله انتران ملعون غلغل و هدا ما
 بین آسمانها و زمین را گرفته بود و درین جنگ مالک اشتر
 را سیه لار کرده تا ششمین عتبه علیار بود و او را مره قبال
 میگویند برای آنکه تند و عتبه بود و کارزار و درین جنگ
 تقریبا نده یوشیده جنگ میکرد و با معاویه و خرمیه بن ثابت

ای یار بر تو قسم کنند بایش سرور بر گفت خداوند اعلیٰ حکمت
که تو میکوی و لکنی از خاطر فرستاده بود اگر این را زودتر بنیاد من نمی
آوردی بر تو خراج نمیکردم و من نیز از معجزه سرشت عاقل گفتم
با ابا عبد الله ترا چه برین درشت که بر تن من وجه دیدی بر میگفت که این
یاد دادم که خود را در موقوف شرک و اسلام نمی بینم و در کار خود بنیادم
شک در امر خود بهر ساندنم بس صفا شکافست و از میان لشکر
بیرون رفت و فرود آمد بر کوفه ای از بنی تمیم پس او را در ضیافت
کردند و بجاوب رفت عمر بن حزم و بر قمار تبه سر او را برید و برای
آن حضرت او را شاه جهان بنیاد فرمود و گفت بر میر را
بخت عمر گفتم تو بد امیری بودی و ما دشمن ترا گشته ایم حالا میکوی حرام
کنی حضرت فرمود تا کردن او را زودند بر میر را قاتلش سر و دهنم فاش
و اما طایفه در جنگ تیری ناکهان بر مقتل او اند و بر سر من می شد و در جنگ
رفتیم حتم شکفت که خون بخاکس از فرزندان ادم و قبیله رسول الله
ضایع تر از کون من بود که نداشتیم مرا اگر گشت شک سعادتی که شکر معاد
علاءیه علیه السلام و الباقی بهم اندازن حکمت در صفین که صنعت میان
کوفه و شام واقع شد بسبب آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام
از حرار و آه را از مار شام مغرول کرد و اعلیٰ قول قبول نکرد و
مرالپسر عم عثمان و الی شام کرد و اندک عثمان خلیفه مقتول
بفلم است که با و امیر المومنین و خلیفه من و رامت اعلیٰ قول میگرفت

گفتگوی امیرالمومنین علیه السلام باز برود و مکره چون صوف
 قتال آراسته شد زیر پرچم که آمد و مبارز طلبید امیرالمومنین
 بود از آن زیر پرچم گفت یا ابا عبد الله چه بر من داشت ترا که
 اینجا کرده ای گفت از برای طلب خون عثمان انحضرت
 فرمود تو و اصحاب تو عثمان را کشتند پس و اهل بیت بر تو
 که فدیه خون عثمان را بدی و لیکن قسم مندم ترا تا بخدای
 که نیت خدای بخرا که فرو و قریب است قریب از پرچم خود
 محمد مصطفی علیه السلام و اله یا یادت می آید از آن روز که
 رسول خدا علیه السلام و آله تو می گفت باز بر علی را دوست
 میداری تو گفتی چه خبر مرا باز میدارد از باز داشتن او
 چرا او را دوست ندارم او پسر خالوی حقیت رسول خدا
 بتو گفت اما پس تو نزد پدر و بیرون خواهی آمد زیر پرچم
 خروج خواهی کرد و توستم کننده خواهی بود پس زیر پرچم
 خداوند اخص است انحضرت باز همان قسم را اعاده کرد و
 گفت یادت می آید روز که رسول خدا از بنی عبد شمس
 می آمد و تو بادی بودی دست ترا گرفت و من به استقبال کردم
 انحضرت او سلام مرا کرد و من انحضرت بر روی من خندید
 و بر روی او خندیدم پس گفت بتو ای پسر و آنکه نزد
 پسر ابیطالب را هرگز روزی باشد که تو بر روی پدری

عايشه گفت شوهر فاطمه چه منع ميکند مراد باز ميبارد و خوشتر
 نکند و ميخرد که اگر دهنده باشم و اگر ايتياده باشم هيچ است
 که قيمت کمي گفت پس چه پزين داشت تر که با و کارزار کردی پس
 عايشه روياک زار سر فرود گيشت و بر روی خود فرو آورد و گفت
 و گفت اري امري بود که جاري شد اما چون جنگ تمام
 شد سي هزار کس زار جنگ عايشه گشته شده بودند چون عايشه را
 گرفتند شاه جهان بياه فرمود تا عايشه را داخل نيره کرده و
 پس عمار پسر و مالک شتر رفتند و عايشه را شامت او عايشه
 بيجا گفت يا ابا الفاضل که مراد تست گفت مالک شتر
 عايشه گفت تو بودی که اين کارزار در مکه ابا عبد الله پسر کردی
 و او را پسر خاک افکندی و منو هستي که بگفته مالک گفت بلي که گزید
 اين بود که ابا عبد الله پسر مرد پيري بود و بزرگ او لا و ميان
 بعد بر آينه او را بگيشت و راحت ميداد و مسلمانان را از دست
 او عايشه گفت مگر شنیده قول پسر را که فرمود که مسلمانان را نترساند
 گشت مگر آنکه بعد از ايمان آوردن کافر شوند باز ناکند بعد از آنکه
 محصنه باشند و مالک را بچرام گشته باشد مالک گفت اام انگو
 بيلي از اين سه چيز که گفتي براي اين او را گيشتم يعني عبد الله
 مرده شده بود پس مالک از اين شعر را از او گفت

شد اسلام را خراب کردی دست سردار و گمراهی ترا اطلاق
 میبردیم محمد که آمده فایده نگردد و سرگشت و جهل در گرفت
 حضرت محمد حنیفه را فرستادند و دست رعایت را بپای کسی محمد که
 آمد بنی ضحیه سر راه او گرفتند و او نتوانست که سر عایشه دست
 یابد آنحضرت امام حسن علیه السلام را فرستاد آنحضرت آمد و دست
 عایشه را پایی کرد و دولت او را سر از سر کرد و بیداد او را گرفت
 چون سرگشت و بخدمت پدرش رزگو را آمد محمد حنیفه چهل شب حضرت
 محمد بن فرمودی فرزند و لکن رزین میباش که سر عایشه و بیافینی
 تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست هیچ الله علیه و از درین
 تفاوت بسیار است و حاجت و عامه سرین اتفاق دارند
 که شاه ولایت بنیاه عایشه را اطلاق گفت تعامه میکنند
 رزین عمل چندان گریست که گور شد و توبه کرد و حضرت توبه
 او را قبول فرمود و توبه عایشه نزد شیعه اصل ندارد و
 دروغ است آمده است عایشه سر تقصیر خود در مخیرای
 علامه که از کشیشان نزدیک است و در کتاب بیع الارار
 نقل میکند بن جمیع بن حمیر که گفت داخل شدم سر عایشه سر
 گفت که کن بود و شیرین مردمان نزد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلمی عزیز و گرامی بود نزد آنحضرت گفت فاطمه صلو
 الله علیها جمیع گفت سوال من از زمان نبود بلکه از مرد است

بس جیره مرا که کی زبان لشکر کنی میکرد و بدو سپاه
میشد و مکان تو داشت که طلب کننده خون عثمان
مرد است از بنی امیه و توری از بنی تمیم منم و مردم
مکان و عمر خودم که عارض کردی نیز خود باراد و دوش
خود کردی معصیت را ای کور تو مرتکب شدی گناه ان بزرگتر
ست از گناه کشندگان عثمان و بحشم در نیادم تا آنکه مرا
بخشم آوردی و بخوش در نیادم تا آنکه مرا بخوش آوردی
و حال آنکه تو شش شش کشندگان عثمان بودی و میگفتی اقلک
انعلک اقل الله معنک یعنی بکشند این را پیش من را که
عثمان باشد جدا بکشند این را پیش من را و اولی بداد
دست خون عثمانی و خدا نهد که دست زبان بتر را که و خانه
نشینند و بیرون نیایند و طلب امیر بداران نباشد
نکنند زبان را یا لشکر کنی چکار ازین عیش و قمر چینی که از کوه
شد سلام را ببالا کردی و فرزندان خود را بکشتن پس هم
ای عایشه از خدا ویر کرد و بمنزل خود بیرون رفتن و اسلام
عایشه ای سیر الی طالب کار از عتاب بدو رفته من و عایشه
فرمان سرداری تو بر کرده اخل عیشم پس هر چه خواستی بشن
و ای که از دستت بر آید نقص کنی پس انحضرت من را بکوه
فرستاد و گفت برو و بگو ای کوه که ازین عیش و قمر چینی که از کوه

و سلطنت ظاهر مغرب

اتفاقی انت که بیت و پنج سال و نه ماه خانه نشین
بود و در مدینه مشرفه که بجای حرکت نکرد و سلطنت هاشمی
او چهار سال و نه ماه بود و در سال اول آنحضرت جبک کل
ست که از او قتل ناگهانی گویند برای آنکه ظلم و زیر سرای آما
گفته و بهر با آنحضرت بیعت کردند چون اتفاقی بنیان آن
حضرت ظاهر شده بود حکومت انی و دلا و سلطان آن
ند و پس ظلم و زور بکشت محمد کردند و بیعت آنحضرت را کشیدند
و عایشه ملعونه را نیز یافتند و برداشته به بصره رفتند و عامل
آنحضرت را بیرون کردند و بصره را تصرف خود را کردند
و اتفاق خود را ظاهر ساختند و عایشه آنحضرت و ناگهانی حرب
واقع شد و به روح عایشه را بر شتر لک که عرب از اهل کوفه
سبند و سوار شد و در محو که ایشان دو اصحاب آنحضرت سقیا
مرتبه شتر عایشه را بی کردند و انیس باز شتر آوردند و عایشه
الافرا آنحضرت عایشه را اطلاق گفت و مخالفین در کتب خود
حکایت طلاق را از او نموده اند و صورت آن امیر المؤمنین
علیه السلام سویی عایشه اما بدستیکه تو بیرون آمدی افغانه
خود درها التیکه عایشه شدی که از رسول او و طلب میکنی امیر را
که آن حجاج و حرست و حکمت از او و زنان و دیگر ساقط
کرده و کان تو انت که میخواهی اصلاح کنی میان مردمان

در قضیه افتد از فرمانروای آن مذهب گفت و امامت
در آنند نقدی و ششم عمال عثمان برادر شیطان از اولان
کنوان در گذشتند بود عمال او را از سیمه ولایات معزول کردند
تغیر از پادشاه بمنی تکرار و مومن و شیعه انحضرت بود او را
ماز و الی تکرار بیند و اکثر روز را در بازار مسجد کوفه دیدم
و تا زمانه خود را ندویش مبارک خود گذارشته بود و مردم
را نصیحت میکرد و خود و ملای جاری مساحت زردی را
غلام سیاهی نامی نزد انحضرت آفران زردی اگر حضرت فرمود
مان سیاه را دوست ببردند سیاه دست خود را برداشت
و از قصر الاماره بیرون آمد و انحضرت را مدح میکرد و گفت
مر از عذاب الهی نجات داد کی که امام زمان بود و مرا اند
عذاب نجات داد کی که بشواری سفیدان بود یکی از اصحاب
شنید و آمد خدمت انحضرت و عرض کرد که این سیاه شما را
مدح میکند و با خود کند دست او را بریده اند حضرت سیاه را
طلبید دست بریده او را الی ای خود گذاشت و دعا کرد و
او حال اول معاودت کرد و دست مبارک خود گرفت
میکرفت و نمیکداشت که از ملازمان او کسی بر وارد نمیشد
میبرد و میفرمود ایها العیال اتقوا الله انکم
جبار انحضرت بعد از وفات سید المرسلین صلی الله علیه و آله

و بعضی گویند که نام کلتموم کبیری است که در ریش جنبه نموده
 حضرت امیر المومنین علیه السلام در بیلوی اعظم بنی امیه و نام
 کلتموم تنها بنی امیه بعینه این مثل حکایت است که زن کزوه
 و لا ابنتی ^{نیز} مکه معظمه و مدینه شریفه و یزد و تمام حجاز
 و کوفه و سودان و بصره و خراسان و جزیره موصل و همدان و طاب
 و خراسان و عین و طائف و مصر و قاهره و شنبسا و بارس و
 و کربت و جبل عامل و دیوار و زشت و حوز و فارس و نادر
 و اراک و جسر و اصفهان و قم و کاشان و یزد و دلم و طالق
 و قزوین و سده و استرآباد و نام خراسان و کرمان
 و سیستان و صایل و غرغین و هر دی و فوج و مار و زندان و
 کیلان و آذر بایجان و اردبیل و ولایت لران و کردستان
 و عرب و مردم بادیه و ری و شهر باد طوس و عسکان و دماوند
 و امل و قنس و رود و تمارقان و آرماد و ت و کرکوک و دیار
 بکر و کسان و دریای فارس و عمان و عمان و سودیه و مسکو و
 محاسن و طیف و کربش و صی و و صفا و زبید و علف و جده و
 قاصیه و تهر و بن و عدالت و کنگان و غیر از شام و بیت المقدس
 و اریحا و اروش و لایم و آرون و انطاکیه و عسقلان و ان کوریه
 که غیر از آن محض در تصرف معاویه بود باقی ولایت مقبوضه
 اسلام در تصرف ائمه بود و معاویه را غایب چون زمام خلافت

وعون و محمد الاوسط عليهم السلام اثبات زینب الکبری
 و ام الحسن و زینب الکبری گوام بانی آدمیه و زینب الصغری
 و زینب و فاطمه و امانه و خدیجه و ام الکلام و ام سلمه و ام حنفیه
 و حماتمه و زینب که در صغر سن فوت شد و محسن و عقیقه سلطه
 شد ندیش خوش حسین و زینب کبری از قبول طاهره اند
 صلوات الله علیه و محمد اکبر از صقیقه است و عبیده الله و ابوبکر
 ایشان لیسانت کسود است و عباس و عثمان و جعفر
 و عبیده الله مادر ایشان ام البنین بنت خرام بن خالست
 و بجی و عون مادر ایشان اسمائیت عمیس است که اول
 زن حضرت جعفر طیار بود و در ادراخت بعد از شهادت
 جعفر ابوبکر او را خواست نمزد ببردند و اسماء را طلاق دادند
 او را خواست و محمد الاوسط مادر کرد و امانه بنت ابی العاص
 و ام الحسن و زینب صغری مادر ایشان ام سعیده بنت عمرو
 است این سرانکه نام مردم از زمان تکاحی اند و باقی اولاد در
 ایشان ام ولدت ام کلثوم را بیکر و تعدی عمر بعد خود و را در
 بمهر چهار هزار دینار طلا و مهر او را فرستاد و چهار ساله بود
 او را نزد اعر خود نشاند ام کلثوم دست انداخت و پیش عمر زد
 گرفت و سیاه بر روی عمر زد و عمر را بداند گفت این از محبت
 بنی هاشم است فاضل بنده در کتاب خود چنین ایراد نموده

دارد و کافرست و اید الا ما بد در جهنم خواهد بود و خدا سبناز
ست از آنکه شرک او در قدرتی گذاشته باشد تعالی الله
عن فلک علوا کثیرا الله اعلم بحقیقت فاطمه
صلوات الله علیها تو و چون آن سیده زنان عالمیان در
حرام بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حیران
حضرت گشت خود را بر این قول تامل دارد و این از جمله
خصایص است و اگر علی بنی بود حضرت فاطمه صلوات الله
علیها کفو و همسر بدو داشت که در دنیا شوم کند بعد از فوت
آن معصومه امام بنیت ای العاقص بن الریح که در خنوب
بنیت رسول الله صلی الله علیه و آله است او را خواست
بموجب وصیت حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر از ارواح
روایع بنیت مسعود نمیرد و اسمانیت علمش خشنود و ام
البیض کایه دام سعیده بنیت عروه و صفیه که نام او خله
بنیت حضرت فاطمه حنفیه بنیت چون ابو بکر ملعون است که
بجانب میل کذاب فرستاد و در آنست و حنفیه با سهری
او در نزد حضرت او را از او ساخت و بعد از او آمد و چهار
نفر ایشان از حرا بر آمدند و حنفیه با سفزه نفر از ام ولد بود
سه دارن الحسن بنی صلوات الله علیها و محمد الاکبر علیه
و ابوبکر و عمر و عثمان و حنفیه و عبد الله و محمد الاصفه و کیتی عباس

و نسبت آنها و خرابیها و آبادیها و عدد اقصاء و بلاد مجرب
و دنیا و طول و عرض آن و علم اصول دین و فروع و معانی
بیان و کلام و ترجمه و تفسیر و بطون قرآن و علم صحیف و تورات
و زبور و انجیل و کتب اسمائی و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت
و درمل و کیمیا و سیمیا و علوم عربیت و علم حروف و صنایع
الدفع و طی اللسان و طی البصر و نیز نجایات و اعداد و حساب
و مناظر و رد و سحر و دیدن و آفتون و نیز رنگ و نقاش و عاقبت
و مستقبل احوال و جغرافیای و جاده و جغرافیای و عقیقه و صحف
فاطمه علیها السلام و احکام شرایع کتابهای اسمائی و مواقیف
نزول آن و حقیقه گامی اسمائی همه نزد او بود و علم قرآن و معانی
آن که با سوره از اغراب و قرأت و لغات و لغات معنی و مشکلات
و حل معانی و جهات آن و تفسیر و بطون و سبب نزول آن
و اخبار و قصص و امار و حدود آن و احکام حلال و حرام و احوال
و فروع و محقول و منقول و عدد و عید و امر و نهی و عیال
و قصص و مثل و در خرد و حکم و مشابه و تنویر و تخریب و
بشارت و انداز و ناسخ و منسوخ و محمل و مفصل و مراد
خوف و مطلق و مقصد و فاهش و عام و خصوص و سبب و سبب
شناختن مومنین و کافر و منافق و عالمی و جاهل و عیال
با او بود و علم حرف و نحو و تجرید و حدیث و تفسیر و فروع

و شمول و بحر قتل و میریاد جی و بسینا دینیا و یو عرا و خریا
و حقوق که یهودا بنیا میدادند و اعلم بود از همه اوصیای
پیغمبران و نقیای بنی اسرائیل و چهار علی امام سران و از
جمع متکلمین فقهه و حکمای یونان و دانیان جهان
از قبیل و رومی و علوی و مقدونی و عربی و عجم و شامی
و شامی و هندی و رومی خواجه برحق و خواجه نیرا بل و اعلم
بود از اصف بن برخیا و از ساطع البیس و فیلقوس و مقدونی
و نیشابوری و بلخ بن یاحور و بلخاس و اقلیدروس و قراط
و سقراط و تیرا طیس و سیرج حکیم مرئی و سنان بن شام و اقلیدروس
الهی و ارماتیس و ابو ذر جهم و کدی سندی و هرمن و قلیوس
و سیرینا ابو علی قاضی و علی و علم آتیده و حال تار و زهر و
اذا بود و علم قضایا و عدالت و منایا و احوال و از راق و
انکار خدای و احکام دین و شریعت هر ملت از ارم و هبته
و علم ملکوت آسمانها و زمینها و تحت العرش و مافوق الثری
و علم حیات و ممات خدای و علم حد و شنای و میداد و معاد
و احوال سرج و عدد و بهشتیان و دوزخیان و علم حکم و عدل
و ریاضی و نبات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت
آسمانها و زمین و عدد و رنگ بیابان و قطرات باران
و کیل و وزن و مقدار آبها و دریاها و بیابانها و کوهها و معاد

اوصا و سمران دارم عرب با او دوا و او را در کرد و معلومست
 که یکس از بنی آدم این قسم ششم با او واقع نشود است بقیت
 حق و انس و هم ملکت هم اتفاق جمله دارند بر کمالش اعترافست
 و اینست که ما تبت نزد خاوند و عامه و همه فرق مسلمانان و غیره
 است بلکه نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثلاثه و جمع صهار
 و تابعین که انحضرت بعد از رسولی از مشرف و اعلم بود از همه ائمه
 و اعتقاد فرق با حیه امامیه و اکثر مسلمانان است که انحضرت
 اعلم و افضل بود از آدم و شیث و ادین و نوح و یهود و صابا و ابراهیم
 و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعیت و موسی و
 هرون و یوشع بن نون و کاهوت بن نوح و ادر قتل و فی الکفل
 و البیعه و ارمیا و انبیا و غیره و ایوب و جریل و یونس و سمعیا
 و انعمیل و اسمعیل صادق الاعد و خیر الناس و دوا و سلامت
 و ذکر را و یکی و عیسی و شمعون و یحیی و عیسی و عیسی و عیسی
 و جریل و ذی القریین و سایر بسیار عظام علیهم السلام
 و در اسرارهم و اقدم علیها السلام توقف کرده اند از برای
 مرتبه ایوت و هم طاعتی از علم بود از سمران و مثل حی افرام
 حومت صاحب کتب است که ابا صاحب کتاب و صاحب کتب
 این و سرفا و آذر موشک و شالی بیل و با س و س و س
 و از بنی و زکیان و شیخ که نصاری این سرائی میگویند و اول

ج ۱۲
 ج ۱۳

و نیز در محضرت آمد مفصل او را قصه کرد و خواندای که از طعام معویه
 در رگهای او جمع شده بود کشید و هرگز و خرج از برای خود با عدالت
 خود چیزی ننگد از آن و خزان و بیت المال را تصرف نکرد و خرج
 زیاده از رعایا نگرفت و ثباتی در بارباری و غنا و عسارتی و غنم
 و غیره بدو عیبهای که عمر آنرا در احداث کرده بود به طرف کمر و در تن
 و طریقه ملوک جور و سلاطین را بر طرف کرده و مال کسی را بظلم مثل
 شنبین و سایر منافقین تکفرت و خانه کیانیان را بکسر و احوال
 خود را مثل عمر حمزه نگردد و کسی را بباطنی نکشت مثل خلفای جور و
 حاکم و در بان ندانست مثل معاویه و تنه با کاسره و حیدران
 ننمود و هرگز در هر وقت با و رجوع داشت حتی اطفال و سیه زبان
 بی مانع محبت او می آمدند و همیشه لباسهای بستم و خوشبو
 و شال می پوشید و لباس ملوک و قراعنه می پوشید و منبیل محترم
 ز کوه ساله می نشاند که می گویند که رافضیان مدعی اند که ذوات فقار
 را از آسمان آمده در آسمان که این نمی باشد اما می گویند که از کوه
 او میگردانان بستم در پشت گرفت و شال پوشید بلکه در آسمانها
 از شادانی شال پوشیدند بی جا نیکو بستم غنی باشد در آینهها
 نیز می باشد و طعام آن حضرت نان جو و نانان کنندم تنهایی
 نان خورش با سرکه یا نمک یا سبزی یا خرما تناول میفرمود و کاه
 کاهایی گوشت بود و شیر همیشه نمود و بلا و غنی او زیاده بود از همه

باد لویای سترگ و اجرت انرا دانه خرماسی گرفت و تققر میداد
 دوست مبارک او از بسیاری بیداری داشتند پنبه
 کرده بود و مجروح بود و سرگزار طعام سیر نخورد و نتوانست که درخت
 در ایام خلوت خلوای خرمای مردی برای آنحضرت بیدار و در آن
 حضرت نیز خوردن آن ایام نمود و گفت من امر المومنینم و من یابین
 خلوا انوده میکنم و حال آنکه میدانم که جمعی در عیال من از اهل حجاز
 بنیام میباشند از من از مرد و زن و و در دست من میخورم از این خلوا
 و همیشه کفش پنبه دار میباشید عبداللہ عیسی که در رخت
 داخل شدم بعد از آنحضرت او کفش خود را بنشینم میگردد من
 گفتم ای سیر عیسی ایاجدی از زرد و این کفش تقم فدی تو
 شوم از یک پنبه زردی بروی من شرمندگی نمیکشم که شما این
 را در ایام میکنند گفت و الله ای سیر عیسی این کفش را بپذیرم
 که این امارتیکه من دارم و با اعتقاد خود شما منی داده اند که من این
 خود نمیدم که درین شغلی که شتم بخوی کنم که حق را از باطل جدا کنم
 و داد منطومی از طالعی بگیرم در مدت عمر خود خسته مرزا لای خستی
 و اجری بر بالای اجری ننهاد عقیل برادر آنحضرت تا آنکه
 زرد و فداقت آنحضرت را بنیاد و زردی که روزی و زمان حیره بر سر
 او مقرر کرد و این قناعت نداشت و خشم نمود و رفت تفرق
 معاویه بنام و بعد در ایام بود عاقبت ایشان شده برگردید

و سارموز و عبد الرحقی را با دشت شاه ایشان کرد و بام بنی ابراهیم
 قیس بنی ارقیس را که پسر زاده اعلی است بامامت و هدایت
 مومنین حق مقرر کرده و ازین مسلم است نزد خلافت و موافق
 دوست و دشمن که بنیای اسلام و ارتفاع لوای ایمان
 و اظهار کلمتین شهادتین از قربت و واقفانه هرگز از
 غیر قراری عالی مقدور علیک الصلوٰۃ الله بعد و قطرات التیاج
 و دیگر آنکه سابق بود در اسلام از پی مهاجر و انصار و سفیران
 از اسلام نماز میکرد و درین امر انتیج حلفی نیست الحکم
 حضرت بمیرتد بود که بر عیالته چون دست یافت و بر مردان
 بن حکم و عبد الملک مروان که الکفر است او را انوال الکس
 الله بگو گفته بود و عبد الله بپیر و سایر منافقین که امیر کرده بود
 ایشان را زجر و عذاب ننمود و بایشان غماطلتیم و قهر نمود
 و چون بر سر خلافت نمکمی کردید بر جاعلی که بر او عمل کرده بود
 و ناحق خلافت و بر او فتنه بودند خراجی غل ایشان را نداد و چون
 بر ایشان غالب شد و قذک بکشت او در آن دستگیر شد
 زید الکفر است مجزومه بود که سر است و بنیای اطلاق داد و اکثر
 روزگار که بابت قرآن تفسیر و عقدا حجت آن هزار نده از او
 ساخت و آنکه بدست می آمد به تحقیق میداد و از تمام دیوه
 زمان و اکثر ایام نفس میا یک خود را بصیرت یافت و آنکه

و نصر بن حارث بن کلهه بن عبدالدار و عمر بن عثمان بن کعب بن
 تیمم بن طلحه بن عبداللہ و عثمان و مالک بن لیسر بن عبید اللہ بن ادرطلج
 و معاویہ بن ابیہ بن مغیرہ و قیس بن کاکبہ بن مغیرہ و قدیس بن ابی
 و ابوقیس بن ولید بن مغیرہ و منظر بن ابی سفیان بن ادر نوادہ
 عادیہ و عمر بن محمد و ابوالمنذر بن ابی رواحہ و بشیر بن الحجاج
 السبیعی و عامر بن تميم و علقم بن کلهه و ابوالواصل بن قیس بن
 عدی و معاویہ بن مغیرہ بن ابی الواصل و نوذر بن مغیرہ
 و عبداللہ بن المنذر بن مغیرہ و حاجب بن عوف و سعید بن
 حلیف بن عامر و معاویہ بن عامر بن عبدالقیس و عبداللہ بن
 الجمیل و ثابت بن مالک و ابوالاکلم بن الداحس کہ ابوجعل
 و بنام بن امیر و اوس الحسی و طلحه بن ابی طلحه بن عبدالعزی و
 عبداللہ بن جمیل و ابوالاکلم بن حنیس و ابوسیان بن عبدالعزی
 و ابوامیث بن مغیرہ و اباسعد ظلم و صواب حسنة غلام عبدالدار
 و غیره و ابودر حرب و صفین و نذر و ابی یاکب و قاسطن
 و مارقب بن کزده بر شیده بیت و در بنزاع علم از سلاطین عن و بر و
 عمار بن و شعیب عان امر من خلق بسیار است چون بن
 حرزبان و کعب بن میمون و قرقاس و سراج و طیب و سهر
 چونکر و طیفور و غفریت سیم سالار و طایف بسیار از بنی چون
 مسعودی و بنی یلیح و بنی زارش و بنی هیکل را مسلمان کرد

که میاد حضرت اوزمق را لشقا و مالکیا و می رسد از آن
 حضرت جبرئیل علیه السلام نماند و در انداز قیام آن حضرت
 سر بالا کرد و شبی آن الهه دید که میکائیل علیه السلام زیر عمل قرار
 دارد که اگر میکائیل نگاه نمیدانست معلوم بود که ذوالفقار یا یکی
 میرفت و آنچه در جنگ هم کرده است عقول از لواالایان
 در تعجب است در یک جنگ کس از شما عانی نیستند و میکشوند
 که به و نه برار می بود و انکشت مبارک آن خلق در ماکوفت کند
 و در زن آن توقف است و در راهیل ذرع از نشسته طرف
 انداخت و بنقادنفر از زیر وستان مثل عمر و خالد و دیگران
 آمدند که انرا حرکت دهند متوقف شدند و در آن جنگ پیش می رسیدند
 و علم را بدست گرفتند و سحر و یاه که نهند و آنچه در کار دارند در
 بر دلمیرت عالمیانست که از زیر وستان عرب کردن آن
 قریش و قوام و عشره خود به قدر کشت مقتولان از حضرت متفق
 علیه خاوند و عامه است که از زیر وستان و شبی عانی عرب میدارند
 جماعت کشیدند که هر یک ششم وقت خود بودند و لیدش عبد شعیب
 خالوی معاویه و لدا الزنا و عاص بن سعد بن عاص امیه و ظفر
 بن عدی بن نوفل سر و قمر اهل غنایست و نوفل بن خویلد
 اسد که از بنی قریش بود و ابا علی بن عبدالمطلب که گرفتند
 است و بابی بیکر سپهر و قریش بن اسود و حرث بن زمره

و دید و شتر بر را گرفته بپس دست یسر کرد و شمشیر کشید و برانجا عت
 تاخت جمعی را گشت و باقی را گریز اند و فاصله بس دست گشت
 گویند وقتی عمر بن عبد و شتر می خوانند نو و حیان نیمه بر کوه
 اوزد که شمشیر تا چهار دست و پای او را قلم کرد و بر خاک نشین
 تمثیل حکایت حکایت خندق و گشته شدن عمر و زبر کشته او متعجب
 علیه است و بهیچان قرق مسلمانان حقوقاً اهل سینه انگار ندانند
 که ثواب آن ضربت زیاده است از عبادت جن و انس تا روز
 قیامت ای عجا و نبی و اخوند سید شما و ریش امام عظم شما
 که ازین قبر از فضیلت سخن بگویی و استیست که همین است و مگر
 نمیتوانید شد و از جمله جانیهای الهی که حضرت است که بتدعای
 در فراس رسو و حذر اعلی اله علیه و آله خوانند این نیست بود که حق
 و در عرب و یزکان قریش و عجم قبل ایل عازم قبل حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله شدند و فداوند عالمیان شش را که است
 کرد و جبرئیل سر را این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بسکال
 در یابن نای الی حضرت علیه السلام نشسته بود تا آنکه هیچ روشنی شد
 و چون نظر مشترکین بر آن حضرت افتاد همه متفرق شدند و از جمله
 یابی الی حضرت حجت تا حسیله شامی است که چنین خبری چنین
 شامی زد که از تنگ مرکب او بدر رفت و بزرگش برین خبر
 علیه السلام بغیران رب العالمین شمع بیدم تنوع او داد

مکان که فاروق اوساکنست ملا و قوسنجی را هر روز دارد و جای که
 کوسال می باشد خرد و اللع نیز میباید که باشد پس هر یک که خوب
 رفته اید و شجاعت گرفته اید از اقبال روستنیت در جهاد
 با کفار که ملا که غلام در روز جمعه و قی ملکیند که اسف
 الاذ و القمار و لافشی الا علی یفیت شیت نیز از
 و القمار و شیت مردی در جهات الا علی و داوری او
 در روز جمعه یا عمر بن عبید و مشهور است چون او را نماز
 نداشت انداخت و سرا و را برید و غم و اوج الا هم علم و الم
 الصلوات و السلام فرمود ختر نه علی یوم الحمد افضل
 من عبادة التفلین یعنی غیر تنجیس که علی بر هر روز و در
 خدق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر عبادت و دیگر
 پیران داد میان و بروایت دیگر در وقت یوم البقیعة
 یعنی ناز و رقیات و عمر و بن عبید و در ادحراب با برادران
 ترا بر میگرفت و خرمیدان پس خطاب از آن کشیدی اهل
 سکینه گفت مر در راه شام یا عمر بن عبید و در ضیق بودم
 و بتیارت می رفتم و بعضی از منازل شما را نظر از قاطعان
 طریق و در زمان که بودیم بر قافله ما حاضرند و جامع کنی بودیم
 بهم که رحمت است گفته است آن حاضران و همچنین میگفتیم
 گوید چون که رحمت است از جان و مال خود بر داشتیم تا گاه که

انقلبه
 عباد
 و فرستاد و الحمد
 و سلام را بر سر
 و در هر روز

کتاب دلائل ابوالعباس عبدالمؤمن جعفر الهمزی کتاب
 السائب الامام کمال الدین طلم کتاب الحیوة الکبری
 الهمزی وکتب سیر وفتوح از عمری و فارسی و ترکی
 و کتب و مصالح اهل تصوف که بعضی از ایشان سینه
 بودند و منظومات شعری بخیالین از عرب و عجم بسیار است که کتب
 آن باعث طول کلام میشود بمیل محبت دار از علی موسی وانی دم
 دار قیفش ملا سید الدین نصارانی که یکی بنده ما امیر المؤمنین
 را افضل و ازید و اسخی و اعلم و افع و اوسع و اهل و اشرف
 و ارفع مدنی میدانم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت
 نقیض ذکر کرده است که تعزیر کند و اهل را و لعن بر کس که با اهل بیت
 رسول عید کرده اند بعد از آن گفته است که چرا بعضی از علما منع کرده
 اند از لعن سبط آلان اهل بیت تا لعنی نکنند با علی و عمر و اهل علی اول
 معاویه است و از ثانی تعظیم الله و اظهار کرده که این از وی ماند
 بعضی از جهت انکه بنای ظلم را کرد و لا اله الا هو و عمر کرد و دست و دهن
 حق امانت و فدک و قمارک در دست داشت حضرت فاطمه و شهادت
 باقی الیهم علیهم السلام این مقامات و حریمهای اولیالت بر شمع
 ملا میکنند اما در آخر میگویند چون علما و شیوایان برای رفقه بر میان
 لازم نیست که سردی ایشان نموده از عقب ایشان بروم علی را
 میگویند آن کندی جای که صدیق او میباشد ضعیف میباشد و آن

بهم رساندم

اول ثانوی ۲

بخاری کتاب المتقدمین الصلاة عرالی در لعن و رشید
 کتاب کثر الغرائب خوارزمی کتاب مطالع الانوار
 سعد الدین تفسار الی کتاب معرفة امراهم بن مسعود
 التقفی مقبول المظفر بن کتاب مستند ابوالاعلیٰ
 موصلی کتاب مختصر احمد بن حنبل شیبانی کتاب فضائل
 الصحابة عرالی کتاب تذکره الائمة ملاوری کتاب
 الاصلاح فضل بن سعدان کتاب بلاغات انبیا احمد
 بن ابی طاهر کتاب اسائنس البلاغة رخصری کتاب
 رجال نجم الدین زکریا بن علی حبلی کتاب مروج الذهب
 مسعودی کتاب التسابی الضحی به نظری کتاب مہیاج
 الاصلاح کتاب مختصر ابی الوافح حیدر بن زیاد انشائی
 الاسماعیلی الصالحی کتاب فضائل احمد بن حنبل کتاب
 اعلام الدین و بی کتاب نجات الساکین زید بن سعید
 انشائی کو بای کتاب تاریخ علی بن عبد الکرم المعروف
 بانی امیر کتاب الکتاب بن جعفر غفدنی کتاب خصائص
 علویه کتاب من لم الغفرة البغویة عبد العزیز بن الانحر الحاکم
 کتاب مجمع البلدان یا قوت بن عبد الحمید کتاب مولید
 املیت ابن خناب کتاب صفات الائمة الراضة ابن
 مرقویه کتاب قصص من بهمة زکریا و صاف الائمة رحالی عامه

کتاب عین القلین حمد الله المستوفی القرونی کتاب الایات
 الصحایه ملا دری کتاب شیخ السه الومجد الحسین بن معود
 النغوی کتاب مناقب ابو حنیفه وینوری کتاب صراط المستقیم
 ابو حنیفه عمر بن الزید البغدادی کتاب فضائل اصحاب
 ابو الفضل حقیق بن حرکان بن محمود المشعشی الاپوار
 کتاب البیاض ابو عمر و الزید العنابی المدوالی کتاب
 الال بن خالویه کتاب المشرک کتاب ابن المصطفی کتاب
 روضه الفقهاء کتاب تاریخ محمد بن الحریر البطری کتاب مشکوة
 الاحادیث کتاب مصباح العی محمد بن خایر الحامدی
 زینطوسی کتاب مقاس مناقب ابو المهدی خوارزمی کتاب
 عمر بن یزید کتاب تدرک نبی بن حسن بن بطریق
 کتاب تحفه نبی بن حسن مذکور کتاب بنیامه ابن اشتر کتاب
 مفاری محمد بن اسحق کتاب محمد بن حسین بن یحیی کتاب
 سبعین فضل بن عقیق الممالکی المازندرانی کتاب متقی
 المطهر بن الوغیم کتاب درایه مستودع باب فی سستانی در
 باب احادیث کتبه از حدیث و سبب لغوییه روایت
 کرده دانت کتاب سقده خرد دانت کتاب ولایت بن
 عقیقه که حافظ احادیث حدیث و سبب و سبب و سبب و سبب
 کرده کتاب الشرح الباطنی کتاب شیخ ابیاری ابن حجر در شرح

كتاب نوادر التبريل الواصل القاسم حكائي كتاب رجال
 ابو بكر حكائي كتاب الزغب بن فخر رازي كتاب تفسير كبر
 رازي كتاب مناقب الى الحسن علي بن معاذ بن النعمان
 النفقة الواسطة كتاب خدائش الحقائق كتاب حقيقين تفرين
 سراجهم كتاب تهليل اسماء شريف الى الشوراب
 القاضى النعمان روى العباسي كتاب مناقب موسى بن
 سعيد الساماني كتاب مناقب العلوم نجم الدين حسين
 علوان المارودي البصري كتاب در الملتقط صنف
 كتاب احكام القرآن ابو بكر رازي كتاب شفاء الغم
 في اهل البيت الال سنة على ابن عيسى الدرطي التوزير
 الشيعي كتاب كشف الاسرار نجم الدين الميرزا المحمدي
 كتاب ردس الاشهاد عبد الله بن كمال الدين بن طاهر
 الشافعي كتاب مقالات يحيى بن حسن بن بطريق كتاب
 سر العالمين غزالي كتاب اربعين موفق بن احمد بن
 كمي معروف عندهم صدر الامم خطب خطباء خلودهم
 كتاب كاشف الحقائق غسان بن خردويه شعر
 الخارجي الخروصي كتاب درية الظاهر محمد بن احمد
 الانصاري المعروف بالدولابي كتاب نهايه الطالب
 محمد بن يوسف الشافعي ابني كتاب التدين بافعي القرويني

کتاب غنیه الاولیاء حافظ الولعالم المحدث اللصقانی
کتاب غنیه فخر الدین احمد بن شعبه الکندرانی الکروانی کتاب
اسباب التزوی الواقعی کتاب استعوار عبد البر الوعروف
بن عبد البر بن محمد بن عبد البر کتاب فضایل نظری کتاب
فخا صرات راعب اصفهانی کتاب شرف النبی المکرم
کتاب نظم سنو طی کتاب مناقب حافظ الوکر احمد بن
موسی ابن مردویه کتاب غنیه عبد القادر غیلانی کتاب
فضایل الصیابة الوالمظفر نعمانی کتاب تحفه العزیز
ابو العیاس فضل بن زید الباطلی کتاب قصص بحاری
کتاب سنن الوداد و کتاب فیه نزهة الکتاب فیه
مسلم کتاب سنن نسائی کتاب موطای مالک کتاب
جوهر القرآن محمد بن ادیس شافعی کتاب احیاء العلوم
عمرانی کتاب ربيع الاررار ابو العاسم محمد بن عمر الرخوی
کتاب سراج نوح البلاغة احمد بن ابی الحدید کتاب نخل و نخل
محمد بن عبد الکریم الاشعری النهری کتاب وسید علی ابن
بن ماجه الوصل الزیدی کتاب فردوس الاخبار ابن شریک
دیلمی کتاب صواعق محمد بن خیر عاصی کتاب ثری من
القران فی علی حافظ الولعالم کتاب غرائب بحالی کتاب
نهایة العقول محمد زاری کتاب مقتل امام اسمعیل ع

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

و ولی الله میگویند و خلایق در دنیا و آخرت با و مینازند
 و از منوب و کافر همه پس از او را می شناسند و آنچه مخالفان در
 فضیلت این کتاب جمع کرده اند از حدیث و حدیث و سند و سبیل
 متما و درست و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از حد
 و آنچه بیکسان ثبت نموده اند زیاده از حد و آنچه با نسبت
 کتب فاضل تر از اب بیکر کافی است که هر یک سرانگشت و شمارم
 و آنچه از کتب که معتقد علیه است و جماعت است و هر یک را بمنزله
 مدافع منظر رسیده که در اینجا از احادیث احمد مختار و فضیلت
 حذیر کردار صلوات الله علیه و ذکر نموده اند بعضی از سامی آن
 کتب را بیان مینماید که این تفسیر فخر رازی کتاب تفسیر تعلیمی
 کتاب تفسیر واحدی کتاب فلسفی کتاب تفسیر کشف کتاب
 تفسیر در منشور سبوی کتاب تفسیر بر صفا وی کتاب تفسیر بکار
 نسخ حنفی کتاب تفسیر التواریخ التفسیر بن الایمه زیدیه
 کتاب مجمع البحرین عبد الله بن زید الدمشقی و الاسماعیلی کتاب
 معراج انسا الکلی حسن بن الیوسف المرادی کتاب عشان
 بن ماهر بن مرشد الملحون انعمانی المسکدی الحارثی کتاب
 زاد المسافر بن خطیب بن سعد و طوطی و الاسماعیلی کتاب
 انساب الصیاته الطاهرین کتاب عبد الرحمن الاسکندرانی
 انعمانی کتاب ریث المومنین سعد بن دهب العالی الهرازی

و ساکنان و درویشان بر طریقی از نعمت اله و حیدر و جلایان و
 مولویان و کثایان و قادیان و شمال پوشان و سبغی خوانان
 و صاحب فکر و کردار و او را و همه صوفیان و عباد و زهد و کوشندگان و دیگر
 از اهل حیرت و عقلالت مثل ملحدان و دهریان و طبعیان و علمای
 اهل بیات و بیخ و رعد و ستاره شناسان و رمالان و کاشفان
 و ساحران و اعدادیان و غرعت خوانان و اخسون و مان و علم
 نشینان اقرار بعلویشان و سمویشان و جاه و جلالت ان مخدوم
 جهان و مطلع زمین و آسمان نموده اند بلکه اکثر ایشان کفر در رب مسلک
 و ربی نهاده و بعبادت صورت انحضرت را گشته اند و اساطین الهی
 سلطنت و قبضه تمامی شمشیر خود را بنام مبارک او نقش کرده اند
 و بر طایفه از فرزندان اقوم از سیاه و سفید و بنده و آزاد و خواص و
 عوام اسم انحضرت را میدارند و در شدت و بلا و سختی و غنا و
 نیاز میبندند و علمای هر ملت با و ملجا میشوند و قضای هر منصب
 و در مشغلات خود با و جمع مینمایند و شیاعان و زبردستان و
 با و میبازند و از سران تغیر و تقرب میجویند و صالحان و طالحان
 با و نیاز میبندند و علیلان و بیماران از و شفای میجویند و بیچارگان
 و در مانده گان از و جاره میجویند و بجهان و قلندران و مفتیان
 و شای ادای دانه دارند و عالمان از و احدا امید دارند و
 شیعیان از و اعیاد اله و ید اله و سر اله و قدره اله و کمال

حوزی و یافعی و قزوینی و محی الدین حللی و دانش‌های
 مسیوطی و فیضی و ماوردی و قزوینی و ناصر الدین همدانی
 و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید و غزالی و ابن حجر
 ماصبی و ابی عمر و زاهد عثمانی و مرادی و علی قزوینی و بعضی
 عامه است و اضرار بسیار دارد و در اثبات امامت شیخین بار
 سعد الدین نقض را نی و ابن حاجب و ابن مقوله و ابوالفتح
 محمدت اصفهانی و وعلمی و ابن اثیر و ابن مغاری و طبرسی
 و طبرانی و هموی و ابن تیمیة و ابن ضیاع مالکی و ابوبکر خطیب
 که این جماعت از عظامی اهل سنه اند و همه سینان و ائمه زیدیه
 و اسماعیلیه و غلّه و خوارج تصدیق بعقیلت و عدالت آنحضرت
 بخوفه اند و کل مفسرین و قراء سبعه و محدثین و در فاه و اهل سمر
 قواریج و مساندین صحابه و تابعین چون عمر و عاصم و برادر ابن
 حازم و ابن کثیر و مالک و موافقین همامه و تابعین بن حنبل
 و عایشه و ابی بن کعب و محدثین و قاض و ابوبکر و سمره بن
 حنبل و زید بن ارقم و یسیر بن زائنه قابل کلمات استخوان
 انجیاب بوده اند و دیگر زمشایخ اهل تصوف و سیر کواران
 ایشان چون حلّال الدین محمد رومی و شمس تبریزی و شیخ عطار
 متشاورنی و جینید و یاسرید سبطامی و غیره و طالعان علوم
 صرف و نحو و فقه و اهل نجوم و حکمت و استدالات عقیده و کلام

سرکرمان کیلان و مازندران و کردکشان سلسله قبه و معادیه
 و قاطعه ملوک نرگهان و تیموریان و مسکنه البرزکوه و دشت
 ماوراء و اهلای سده ذی القرنین و سیم طینسان ارگینان
 و اغره خوارزم شاپیان و خسران زریبار و سراندی و بند و سکان
 و دجوه فنا دید و کتراف و دامایان و عقلمه و سرکان و عرب و حم
 و ترک و دیلم و خوارزمین و بلخ و بخارا و سمرقند و سودیان و قاطعین و
 ولایات خزر و عرب و موصل و بعدایان و سکان و ولایات و
 و روم و تاتاریان بلکه فرنگیان ارباب و دما جاد و ارامان و نقاری و
 و سرنگال و مهرودان و عوام انکس و جمهورانام و اهلایان و مغان
 و قاجاران و عالمان و سرصف ازین نوع انسان منجمله
 و المعرب و سرزبان از قدیم الایام الی الان و امامه عامه علیا
 مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج و یحیی بن عیسی
 بن زندی و ابی داؤد و سلیمان بن اکیف و سنان و احمد بن
 انبائی و محمد بن ادیس و احمد بن حنبل و مالک بن انس و ابی
 کوفی و ثمالیون ضال بفضل ابن طلحی و یغسان و قاضیان
 اهل سنه و ارجان و پیران این کمالان چون شیخ خوارزمی و ابی
 و حرکشی و سماعی و حکامی و نظری و اصفهانی و دین
 عسکر و ابن مردویه و زعفرانی و خطیب صدر الایام و ابی
 و ثعلبی و واحدی و واقعی و رافعی و ابوالمظفر سیوطی

و اهل عامه

و عمر و عثمان و اتباع و اخوان ایشان و آل البریه و مرو و نیشابور
 و قبا لیان این گمراختن و محدثین و مرتدان صحابه و تابعین و محدثان
 اهل بادره و اعراب و کرکان و دزدان قریش و خرمندان سر
 خطاب و علمای همه فرق مسلمانان از اثنایان و بیگانهگان
 و جمهری ملوک امویان و عباسیان و شیعیان این بیدنیان
 و فضلای صاحبان و پیشوایان سینان چون ابوحنیفه و شافعی
 او و ابراهیم نظام و شافعیان و حایل و مالکین و اشاعره
 و معتزله و مجسّم و مشوایان و سدید و روم و عظمای ال عثمان
 و یاشایان و دوندان ایشان و حکمای ادوات عربستان
 و زرای اعظم بر همه و بندوان و اطالیقان و خوانین سرستان
 و طرای و قابل خانی تورانیان و رؤسایان و عاقبتی و آقاییان
 الوس و احشایات فنی آقاییان و فرمان فرمایان مصر و شام و
 مغربیان و پادشاهان ایران و خراسان و کرمان و مکران
 و ملکان تیمور و زراعتیان و خدیوان کابل و فراه و سیستان
 و تایلیمین و جهریان و نجاشی حبش و رنکیان و حکام طبرستان
 و جنگریان و معولان و ابا لیکان و خواستین
 خطا و عین و حاجی نرها و شاهان غرغن و بدخشان
 و ترکان و لوان و کمران و دواغستان و اعرات مغربی
 و سلطریان و اعیان و اشراف آل بریه و خیردانیان و

امیرالمومنین علیه السلام است ترکیبات حروف با یکدیگر که در این کتاب
 کتابهای ایشان حروف و تاش معرّفه بود حضرت ترکیب کرد
 مثل الحمد را چنین می نوشتند اَلْحَمْدُ و در حدیث مذکور
 شده است که حتی ثنائی اسم اعظم خود را بملکت و پنج عدد تعلیم نمود
 آدم علیه السلام عمود و نوح علیه السلام هشت عدد میدادند
 و ابراهیم علیه السلام شش اسم میدادند و عیسی علیه السلام دو
 و اصف بن برخیا یک و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و دو
 اسم را میدادند این اسمی را نیز تعلیم از حضرت عمود و مرتبه و حکایت
 او بجای رسید و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بغیر از پنج
 و نهم خبری است وی شد تا آنکه خطاب بجماعت گنجی و حکمت
 صحیح و انا و علی من نور واحد را بگوش بشنود و رسید
 و فرمود انا ملئتم علی باجهما و زنده و فداقت و سنی و ت
 و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پیرنیرکاری و علم و کمال
 و نیرو و استعداد و خداشناسی و بزرگواری و قابلیت تا او خست
 پس ملذّم بدایت انتساب الکتاب کرد و در مخالف
 و مخالف و مومنین و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق اقرار
 تفصیلت در پیگیری او بخودند و دشمنان با او و بعد از دست
 زبانه بر دشمنان گناهنا نوشتند و قدما و منافقین و کوساله سرشت
 این امت و دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله چون از بکر

ست بیت و نیت جود است و سر جزوی است بهت صم بر ضویت
و نیت سطر و عرض و سر سطری است و نیت خانه و عرض و سر خانه
چهار حرف از حرف بیست و این را بقدر از اولها و الله که می
نمیزند که اینرا ایمه معصومین تعلیم نموده باشند و در کتاب علیت
که از املا و بیع حبیب الله علیه و الله و علی علیه السلام نوشته بود در راه
و محمد بن مسلم و جمعی دیگر از معتدین آنرا نزد همدانین علیهم السلام
دیدیم و در آنکه این کتاب را نشتی است و این کتاب سی سطر است
در آن سطر است هر هلال و حرام و هر حکمی حقیقی خراسان این
و این ان و دیگر خراسان است و این چهارده جزو است و هر جزو
چهارده صغ و هر صغ چهارده سطر و هر سطر چهارده خانه و در
طولی و عرض و در خانه چهارده خشت بهر جزو عامه این علم را نسبت
نشد بازید و سلطان از اینم و حسن بصری و معروف کوفی
و دیگر کتاب ناموس است که اسمانیت که حضرت سالت باقی
شفقت فرموده و در هیچ بخاری و غیر آن سطر است که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام در روز که کوفه شمس واقع شد
بعد از نماز فرمود که امروز منکشف شد بر من همه چیز حتی اهل
بهشت و اهل و درخ و بر همه عالم شدم بعلم حضور بی و هیچ چیزی
از آن کتاب هم مودر یا فتنه و در آن ای یافتند اسمای شویان
و موالیان خود معصومان ای یوم القیمه نوشته شده است و از آنجا

کتاب ناموس
علیه السلام

معراج

حرم کعبه واقع شد در روی رخام حمرا و بر دانت دیگر در
بنفسم ماه شعبان که یکشنبه بود تو بود انحضرت واقع شده و آن
حضرت و پیرادرانش اقول ما نشی بودیم که پدر و مادر ایشان
از فرزندین ما ششم بودند بعد از آنکه شش سال از زمان سلطنت
پرویز گذشته بود که کتاب او خود آمد و در ده سالگی از شرف اسلام
مشرق شد و در سال در حجر تربیت و ملازمت سید ابرار
بود و بپنج سال کعبه آمد و در شش روزی همه احرام بست و غسل و
تلبیس بخیر کرد و در چهارشنبه و نوروز عجم بود و بی تفاوت نشست
برادران انحضرت طالب بود و در حدیث متواتر از حاجات خود
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب معراج چهار نور
دید بر زیر عرش گفت ای ای نور با حقیقت نذر رسید
یکی عبدالمطلب است و دیگری الوطالب و دیگر عبدالمطلب
طالب و دیگر از برادرانش حضرت جعفر طیار است و عقیل رحیمی
عنما و عقیل از طلغای بدر بود و در ازای مسلمان شد و خواهران
حضرت ام کلثوم است و حضرت رسالت از طفولیت انحضرت را
ترتیب کرد و شرف مصاحبت خود اختصاص داد و در حدیث
انحضرت کتب آحاد حسنه می نمود و از آنرا آسمان نازل شد از علوم
و احکام الهی و او امر و نواهی جمیع را تعلیم او نمود و از آنکه خبر حاجت
که علمای فاضله و عاقلانند که با انحضرت است و از غیر الحال در میان

البیاض و در توبیت رسم الحفرت ایلیم است و در انجیل ارمیه
 الی و در انجیل فرنگان ارماد و شنیطیا و در انجیل فرنگان
 پرتکالیه بلغت لایتن اولی و در کتاب انجیلون نصاری
 التوالعه و در کتاب هند ددان لشن و در کتاب زرد و خوش
 بلبل و در جاباب نامه عهد الاحد و در صحف ابراهیم علیه
 و در الکبر کتب زرد و شت بیش کن و در کتاب میه امانه
 مع دین خدیو و در کتاب شیخا علیه السلام حق و در کتاب
 نیکویش برقا جهانداز و در کتاب ارنی سلیم صاحب و در کتاب
 زکیال سیمر فریاد رس و در کتاب سراسر می خدا و دست و لوا
 و در کتاب نیکو شتر اله و در کتاب ذکر اعلیه السلام ربین
 اشاره بایه یکا و در بیتها و یادریان و در کتب غیر متواتر
 بالحفرت کرده اند و در کتاب قرق قیام صبر الهی و در
 یغی از کتب فارسیان فیروز است و در بعضی از کتب زرد است
 حکمته الهی و حق شناس گفته اند بدر الحفرت عبد القاسم
 مکنی مابین کتب و ما در الحفرت قاطبه بنت سید بن اسم
 من عبد مناف که حد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و
 الکتاب باشد و لادت با و است الحفرت در و در جمعه
 سیزدهم ماه رجب بعد از سه سال و تقویتی است و هفت سال
 از زمان و لادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آید و

الحفرت و کتاب بنده اش نو

اسم
 امان

میدانستند عاقبت او را گشتند و زدند و دشنام دادند و حق او را
 غضب کردند و انی بکرم و محرم در حق موت خود استند که فاطمه
 ایشان را عفو کند و از حرام ایشان درگذرد و آنحضرت قبول نمود
 و از ایشان ارزوده بود تا از دنیا رفت امیرالمومنین علیه السلام
 او را در شب و آخر شب و ثلث و در این امت نبود و آنحضرت فرمود
 تا ثلث و تا ختمه بتعلم اسمانیت عملی چون و هشتم دیده
 بود و در سر موضع علامت قبر برای او گذاشتند ادا باین قبر
 و نیز یک علامت رو بروی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 و یکی در قفص و نیز در قفص باین قبر و نیز اعتبار بیشتر دارد از
 سرائی آنکه احادیث بسیار و دلالت برین میکند که در آنجا مدینه است
 اگر سر موضع را از برای زیارتی ثواب زیارت کند بقررت
 و الله اعلم باب بیوم در احوال خیرال حضرت شاه ولایت پناه
 امیرالمومنین صلوات الله علیه است کینست آنحضرت ابوالمحسن و ابو
 المحسن و ابوالمکی بنی و ابوالمتراب و نام مبارک او علی است که
 خداوند عالیمان او را باین اسم موعوم کرده و در قرآن آیات بسیار
 بوده که مدای علی صریح بوده عثمان بیرون کرده اما دلی و صلوات الله
 که در قرآن مذکور است اسم آنحضرت است و آنرا آنحضرت بسیار است
 مثل حیدر و قسوره و قسیم و اسد و سیف الله و باب الله و مرتضی
 و حق و علل وید الله و قدرة الله و امیرالمومنین و امیرالمؤمنین

فانی انحضرت علیها السلام عمر بن الخطاب بود در خانه بر سر کلم
 زد و از سواج در کار و در شکم آورد و قنقد و کدال را با علم از
 حر لغزاده تازانه برود و دست مبارک انحضرت شکست و را کم
 غضب کردن خلقت امیر المؤمنین انحضرت را رحمت الهی
 از نجات نمود و مرقد علم من چون انحضرت صلوات الله علیه
 از منافقین امت الی بکر و غیره الی عبیده جراح و سالم
 مولای خلیفه و سایر فاجران امانت و آزار بسیار یافت
 بیشمار تشدید و حق او و شوهر او را غضب کردند و قنقد کرد
 گرفتند و عمر در حضور مبارک و انصار اب و بنی نجش خود را نیز
 بخشش نکرد انداخت و از در بد و دشمنان بسبب او
 حرفهای بد دادند و مخالفین این حکایت را در صحیح
 خود بطریق مستعده روایت کرده اند و انحضرت ایشان را
 مکرر و وصیت کرد که این جماعه بر خانه او نماز نکنند و مسلمین
 مأمور از امام مفضل صلی الله علیه و آله و سلم بودند که
 اند بطریق مستعده و انصاف عامه روایت کرده اند از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که فرمود که فاطمه بایره از منست هر که او را بکشد
 و از او بکشد مرا بکشد و هر که مرا بکشد خدا را بکشد
 کرده و خلفای ثلاثه و اتباع ایشان قایل بودند که هر که فاطمه
 را بکشد خدا را بکشد و فضیلت و بزرگواری او را

وزینب او بنود روزی آماده از نقره در کردن کرده بود برده
 بر در خانه او نخته بود و قاعده حضرت سالتیه علیها السلام
 آن بود که بر وقت کسبگری میرفت و او را بدین سفر میبرد و چون از
 از سفر می آمد اول نماز حضرت فاطمه صلوات الله علیها را شریف
 میرو و او را میدید و بعد از آن بدو نیت میفرستاد و وقتی از سفر می
 میگردید ششصد تا یا دویست که از حضرت برده او میبرد و او میفرستاد
 حضرت فاطمه صلوات الله علیها سبب آنست فی الغر فلاحه برده
 را در راه خدا بتصدقی و از حضرت سالتیه بنیاده از و خوشتر شد
 و دست امیرالمومنین را بر روی کار میبرد و حضرت امیرالمومنین را
 از خود دلیلی نگرفت و از حضرت از روی و چشم حضرت میبرد و هر چه
 از حضرت امیرالمومنین برده و اسمانیت حمیس و یک کتیک و این همه
 نام خداوند عالمیان سوره طه را در شان او و شورش و فرزندان
 آن افرشتگان و مخالف و موافق در شرف و جلالت و عصمت
 خلافتی ندارند و علامه نیز نزل سوره طه را در شان و فرزندان
 او و خویشانش میدادند صلوات الله علیهم اجمعین بعد از او و او را
 از دگر خوشتر علیها السلام بود و در کتب نام شناسه که میفرستاد
 لغرب بسوی آن جنبه فاروق سنان و نامت زینب کبری
 و ام کلثوم کبری عمر شریف از حضرت پیچیده سال و نه سال و پنجاه و
 بقولی صد و بیست روز بطریق نماز ان ششماه و دهیات بود

رطب از درختی بهر سده که حق تعالی او را در بهشت عیش
 فرموده سکون و نقیض آن مقصور در دنیا آن بوده که اکثر
 بر فدا ملک و در روز و ششم روز گرسنه بود و باروزه میگرفت و
 شبها بنیچ سر میخواست و اکثر ايام شام از بهود میگرفت
 و اجرت آن منت جوی بود و قضا عی میگرد و دست مبارک
 آن صدقه از بسیاری گرفتار شدن دستاس مجروح شده بود
 بود وینه و ابله داشت تسبیح زرد که در میان امت مشهور است
 متعلق با حضرت است که حضرت رسالت عیضت با و فرموده اند
 که بخواند چون بسیار محنت میکشد از خدمات خانه بطریق ششم
 سی و چهار الله اکبر سی و سی و الحمد لله سی و شصت
 الله و غامه بر عکس میگویند و اول سبحان الله و آخر الله اکبر است
 و لباس محنت از ششم جستن بود و عبادی از ششم در سر میگرد
 همیشه بر عباد میرود و آنچه بدست اوی آید از دنیا فقر و همسایگان
 و استام و بیوه زبان میداد و چیزی و خمره نگاه نمیداشت و در
 روی نشانی شست و میخوابید و نماز میکرد و فرشتگان او را نشانی
 بود با لطف خدا و با نش او از لطف خدا بود یا امر المؤمنین علیکم السلام
 و در بر یک عبا میخوابید و با یک قونی سدر حق میکرد و در مطرو
 سفلی بی رنگ بود که در جوب طعام میخورد و در شادید و معنی
 و نیاز فقر و احتیاج او صبری بخود و اصلاح مایل بدینا و لذات او

کردم که شما از ارباب مکه آید یا از ارباب مدینه گفتند ای دختر رسول خدا
 ما از ارباب زمین هستیم ما را برورد کار عترت از پشت جاپود
 لبوتیو فرستاده بسیار گفتاقت تو بودیم از سبکی که بزرگتریم
 نمودن رسیدم که چه نام داری گفت منماده گفته بخت
 ترا این نام کردند گفت بخت آنکه از برای مقدار دین آید شود
 خلق شده ام پس از ونگری رسیدم چه نام داری گفت دره
 نام دارم از لب نام رسیدم گفت زیرا که از برای آلوده عطار
 خلق شده ام از پیوم رسیدم که چه نام داری گفت سبک از سب
 نام رسیدم گفت زیرا که از برای آسمان قاریس ازاد کرده
 بدرتو خلق شده ام حضرت فاطمه علیها السلام فرموده که
 از برای من رطبی هلد آوردند مانند گردمای نالهای از رنگ
 از برف سفید تر و از مشک خوشبو تر پس سلمان گفت حضرت
 فاطمه علیها السلام سکی از آن رطبیها را بمن دادند و فرمودند
 که مشب باین افطار کنی و فرو آهسته آنرا را برای من بیاور
 پس آن رطبی را گرفتم و بهر جمعی که از راهی حضرت رسول الله
 که منگد شتم میرسد که ای سنان مشک همراه داری میگویم
 بلی ای چون وقت افطار شد تناول کردم بهر سبب بهر
 روز دیگر بخت حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و عرض کردم
 بهر سبب نه از آن فرمود که چون بهر سبب نه از آن باشد و حال خود دین

که مصحف فاطمه علیها السلام میگویند و در نزد صاحب الامر علیه
 است و مشهور است که حرکات این مصحف نورانیست
 و مفتوح آن سوره قرآنیت صاحب کتاب و ثعلبی و قمری
 و غیره از عامه و در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع
 آن در چهارده حرف است صراط علی حق همسکه
 یعنی راه علی حقست و آن مسکبسته ایم و این کتاب
 نیز مثل حق جامع است و حرکات مفتوح سوره قرآنی است
 ض و القرآن الراء لم علم یکنی لیس محرق و القرآن
 ت و القام سبحان الله که اسری کصیفی مرو
 از سلمان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات حضرت است
 دیده روز از خانه بیرون آمدم در راه حضرت المؤمنین
 صلوات الله علیه را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه
 صلوات الله علیه که تحفه از بهشت برای او آمده است
 میخواهد تو عطا فرماید بجهل بخدایت انحراف شتافتن فرمود
 که برو نزد عمن موضع نشسته بودم و در خانه بسته بودم
 و عکس بودم و فکر میکردم در وقت قطع شدن روحی الی و شاید
 ملائکه تسوی ما ناگاه دیدم که در سوره شد و سه دختر آمدند
 آمدند که تسبیح و خوی و جمال و طراوت و نراکت و شوی
 ایشان را بگزینیده است چون ایشان را دیدم سرختم و حال

بجهت این میگویند که چون در محراب عبادت می ایستاد و در نماز
 صلح از نور رومی او تمام خانه کلماتی مدینه سعید میشد و در ظهر
 نمازی استاد تمام خانه های اردو میشد و در طرف بخسرخ میشد
 و بقول عذر رجبه این میگویند که ای که زنان از حیض و کثافات
 می بینند او نمیدهد و عتیقه صفت دختران باکره بود و انحضرت
 همیشه انبیا حور الطینت بود و ولادت با سعادت انحضرت
 در سال پنجم بعثت حضرت سالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم
 و مردی که در شب معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بهشت رحیمی بنا دل فرمود و با حضرت خدیجه تقرب
 مخدوم حقیقی فاطمه علیها السلام را از آن بیاورد و بعد از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با او سخن میگفتند
 و حدیث میکردند با آنهاند معتبره مرویست که بعد از وفات
 حضرت سید المرسلین هر چون انحضرت مہموم و مغرم و خرم
 می بود و حقیرانه و تقالی جبریل علیه السلام را میفرستاد
 و قصص و اخبار آینده را تا روز قیامت و اینکه این امت
 میکنند و خواهد کرد و اینکه واقع میشود و یا آخر شدن دنیا
 و اینکه منافقین این صفت و خلفا و حواری می آید و عسکریان
 و غیره سلاطین کفر و اسلام که در تمام حیات خواهند کرد و همه
 همه را فرمودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و این طوایف

و مطهر و ترکیه و راجعه و محدثه و تر و تبول عذر و نام او
در آستان متصوره است و در تورات عاده و در کتاب
زندگوشید جهان و در انجیل مجذومه و در حدیث شریف
حق تعالی نام او را نور نباده و در زمین او را قاطعه نامیده
یعنی برین شده از بدینا و برین شیعیان خود را از دانش
و دین و آحاد و یث بسیار از طرق عامه متواتر است بر فضیلت
و جلالت و عظمت و طهارت او و اینکه سیده زمان عالمها
است و اشرف دنیا و اهل بهشت است از آدمیان و حیوانات
و جنیان و اشرف و بزرگوارتری او زیاده است از زمان حضرت
رسالت و زبان ایمره معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در
ایشان و اشرف از امم النبیه هو علیها السلام و اقلیم
عناق نبیان آدم علیه السلام و نوح و سارف زمان حضرت
خلیل الرحمن و زاکر خلیل و لیا و رنیا و بیلمار زمان حضرت
یعقوب و صفورا بنت یحیی و یوفا و یدما و در حضرت
مکیه و علیها رقیه حضرت یوسف علیه السلام و دنیا و خواجه
رو و اسیه بنت مزاحم و یوسف فرعون و حنه و یحیی بن زکریا
و خضر و ط و ساره و خضر و اشرف یعقوب علیه السلام و یحیی بن زکریا
شرعی بن یحیی و زوجه حضرت سلیمان علیه السلام و مریم
و علیها السلام و ماهید و مادر و اقرین علیه السلام و ام

گرم و ترست و چون قسم طبیعت بیدار شد سرد و خشک گرم
 خشک گرم و تر شد تا تا بیدار آمد و چون دور سلطان تمام شد
 حیوان بیدار آمد پس قسمت شرطان بنفقت برزاسال بود و هفت
 شماره درین دوزنادهی اشتریکند برزاسال اول زحل شریک
 ست با وی هم چنین تا تمام شود و دور بقمر رسد برزاسال قمر با
 شریک بود و گویند چون این دور تمام شود آسمان منطبق
 شود و عالم خراب شود و زمین بآب فرو رود و در دور رسد
 و سبزه و گلزاران هیچ حیوان نباشد و چون دور یعقوب رسد
 حیوان بیدار آمد و در قسمت بروج آبی حیوان بیدار آید پس
 بقول ایشان سوری برزاسالی عالم خراب شود و هفت سال
 سال آباد و همیشه باین ترتیب تا آنگاه که باز خراب شود و
 ریح مکرر از آب بکشد و طوفان شود و چون خواهد که آباد
 شود و درین ریح که آب غسل کرده عمارت بیدار آید و خراب
 ایشان بسیار است بدین قدر اختصار نمود باقی الله تعالی اعلم
 باب دوم در احوال خرمالی حضرت فاطمه زهرا سیده النساء
 صلوات الله علیها الکفرت قیسیم زکریه حضرت خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله است و مادر آن معصومه حضرت ام المومنین
 خدیجه کبری بنت خویلد بن نوفل بن عبدالمطلب و مادر
 الکفرت بسیار است مثل صدیقه که بمعنی معصومه است و مبارکه

اول ارواح اعظم و روح محمد مصطفی ص گفته اند و برزگوارنی هر
 اول کسی را نداند که اول الله تعالی از جهت آنکه توانست شریعت
 و عقیقت و دانا و مقرب و توانست عاف و مشتاق است و همیشه
 در اشتیاق خداست تعالی می باشد و هرگز یک طرفه العین از او
 غایت و بیواسطه جوهر اول فیض را از میدان قبول میکند
 روح خیر از این تقرب ندارد که جوهر اول دارد و خدا را خطاب
 مکمل نام او است و از احطاب با ثنائی موجودات و خطاب
 با ناس که در آنکه مفردات عالم را بنویس و مفردات عالم عقول
 و نفوس و املاک نجوم و عناصر و طباع اند و چون جوهر اول
 مفردات را بنویست خطاب آمد که مرکبات را بنویس و مرکبات
 عالم حیوانات و نباتات و معاونان اند تمام شد اولی مقال
 و بیان و چون طول بسیار مکلام بود و در مدد او و تکامل او
 مختصر نمود این نجوم بقدم عالم قایلند مگر طبع و گویند قسمت
 تعلق بروج مذکور تا چهار طباع بروج بر و نیک و حیوان
 پیدا نیاید آنکه ابتدا تحمل کنند و گویند تر رسال شمسی قسم
 خل بود و از روج حاصل شد زیرا که حمل بروج از این است
 و یک خمر حیوان حاصل شود و در رسال قسم شود و در
 از عقیقت و بدان عنقریب روج حاصل شود زیرا که یکی از عین
 و یکی سرد و خشک و هشت از رسال قسم جوهر بود و جوهر

در صف اول انبساط است و این روح القدس که انرا جبرئیل گویند
در صف اخر این طایفه است و قیص دیگر از موجودات ملکوتی
آنست که در عالم احلام تصرف و تدبیر میکنند و این انرا از صفات
گویند و این ان نیز بر دو قسم اند قیص آنست که در سموات
تصرف میکنند و این ان اهل ملکوت اعلی اند و قیص دیگر
در زمین تصرف میکنند و این ان اهل ملکوت اسفل اند و هر یک
هزار تن بر معاون و بر معاونات و بر نباتات و بر حیوانات
و بر جمیع برتر و برتری بلکه موکل باشند و گویند تا منت ملک باشد
حدا یغالی بزرگ نیافریند در درخت و در زمین ملکوت اسفل
مرکبت از دو عالم جسمانی و روحانی و او کلی موجود است
و مقصود از سه آفرینش اوست و ارواح ناز که آن انرا از حی
نام نهام اند و شیطان خوانند منقسم بر سه قسم اول ملکوت
اسفل یعنی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب و حی الی الله
و در مقنومات و مائیات ایشان از اختلاف بسیار است
و عالم احلام بر دو قسم از سماویات و از زمینیات چون
سحاب عظمی و از نار علوی چون رعد و برق و از نباتات
و مرکبات چون معاون و نباتات و حیوانات بر دو قسم
نباتیت گویند اول غیر که ما بر یغالی آفرید جوهری بود که نرسد
جوهر عالم کبر میگویند و پیاده و بر سه طایفه خود آفرید و در

مک
اما سمایات چون غش
و کسب و توان بسیار
و در کسب بسیار از ایشان

و از عقل سوم عقل چهارم و فلک زحل بیدار آمد و از عقل چهارم
 عقل پنجم و فلک مشتری بیدار آمد و از عقل پنجم عقل ششم
 و فلک زحل بیدار آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس
 بیدار آمد و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره بیدار آمد و از
 عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد بیدار آمد و از عقل نهم عقل
 دهم و فلک قمر بیدار آمد پس عقل دهم با شنید و افلاک نه گویند
 پس کوهی خود بنام سید اند که علت اولی بیدار آورد و اهل تبت
 از حکما گویند افعال خدا تعالی بر دو قسم است ملک و ملکوت
 ملک عالم محسوسات و ملکوت عالم معقولات و عالم محسوسات
 عالم شهادت و عالم اجسام و عالم خلق و عالم اسفل گویند و عالم
 را عالم غیب و ارواح و علوی و اعلی گویند و موجودات ملکوتی را
 و دو قسم است قس است که تا عالم اجسام هیچ تعلقی تصرف و
 تدبیر ندارند و است از کربان خوانند و کثرتی بر دو قسم اند
 قس است که از عالم و عالمیان اصله جبری ندارند و است از
 ملکه که فهمه خوانند و قس دیگر نامند که ایشان حجاب بارگاه آلود
 اند و مهبط قیصر بویست و این طائفه را با اصطلاح حکما اهل خبر و
 گویند و روح القدس در صفت این طائفه است و در ملا و اعلا
 روحی از این عظیم تر نیست و سبک اعتبار قلم و سبک اعتبار عقل
 اولی گویند و چنین عقل است که اقبال و ادبار کرد و این عقل

جابلست از دیگر و زیرویت از بیدار که نفس خود را به ازان نشنا
 و گویند سر به مد زیر فلک قمرست معلول طبائع است و طبائع
 معلول نفس و نفس معلول عقل ^{مفعل} معلول علت اولی و بعضی
 از ایشان گویند زمان محیط خیرهای زمانی باشد و نفس محیط
 عقل و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که در احوال خود
 و در کرد و عمل موجودات در آمده و بعضی گویند که مبدء عقول عالم
 اسفل عقل عاشرست یعنی عقل فلک قسم و عقل فعال و در
 الصور نام اوست اما بیشتر بر آنند که عقل عالم علوی هر دو اند
 و هر دو مادی عقول و نفوس عالم سیخا اند از این جهت است
 که عقلی که از فلک قمر فایض شود بر آن بر نیاشد یا عقلی که از فلک
 سمس فایض شود و عقول و نفوس عالم علوی و تمامی که از
 و ثلث و سایر کارکنان عالم سیخا اند و ثلث و ثلث میان او و ثلث
 را از جهت خاصیت از منزه اند از سعادت و شقاوت و از
 و زیر کی و همت و خست و در دلش و تو تکرری و عزت و جلال و قدر
 عمر و کوتاهی آن و مانند آنرا از عقول و نفوس عالم علوی و اثر گویند
 و سیارات می شناختند و گویند دانش باری تعالی بذات نبوده
 و است و گویند عالم و معلوم و علم بر سه یک و از ثلث و علت اولی
 را جز از طبائع بودن هیچ صنعت نیست و گویند از عقل مجرد عقل دوم
 و فلک اطلس بیدارند و از عقل دوم عقل سیم و فلک ثلث بیدارند

و مایه آن حرارت اقبالیست که شعلش میشود و در زیره بخار زنیست
 که آنرا مضطرب و متحرک میگویند که بیرون آید و آب عرق زمین
 است که منفجر میگردد و از زمین آید بیرون می آید و قوس قزح عکس است
 مقالات اینان بسیار است باقی قدر اختصار عودت از عالم
 را قدم میدهند و نفی صانع مختار میکنند و صانع را بعضی علت
 اوئی خود میداند و گویند عالم معلول علت او نیست و بیرون
 بود و حیاتی که قرض از اقبالیست و نورش و گویند اول خبر که از علت
 اوئی است پس بعد از عقل بود و آن خبر که دوم است و علت اوئی
 در عدد نه در قدم و آنرا عقل کلی و افعال خوانند و گویند
 این عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر او در حق
 چون تاثیر قلم است در لوح و گویند در نفس آن لوح است که در لوح
 یا در لوحه شده و نفس اسم خوانند و در عدد و گویند عقل حروف
 و بدان شک از بد و نفع از طرز بداند و قوتیت از قوتهای
 نفس کل و گویند عقل سگنت و حرکت نکند و نفس از عقل
 بالایت و همیشه متحرک است و عقل هر خواهد که علم علت اوئی را
 بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل حزن مشتاق علت اوئی
 شود و واسطه علت عقل علت اوئی رسد و گویند در علت
 اوئی دانند که عقل معلول است و خبری است ندانند و گویند که
 است از انچه بر بالای او نیست زیرا که کمال نشناختن و هم چنین

۳۸
 در اینست
 میگردند و در اینست
 و در اینست

بطبیعت میشود و قایلند و گردانند انباشت خود میگردانند میشوند
 اول در ماه انباشت میکنند چون لطف در چهار درمی افتد و
 میشود از جهت انباشت با طبع مدور است انکه بود سطح حرامی
 که در رحم است یعنی باید و بدین سبب لطف چهار طبقه میشود و طبقه
 محیطی نامحدود یعنی انکه غلیظ است و محیطی اندر و در سطح اعلا
 لطفه مقرر میسازد و در زیر سطح اعلاست متصل بسطح اعلا و در
 طبقه تریست بالایی مرکز است بدین سبب چهار طبقه میشود و مرکز را
 که در میان لطفه است سواد میگویند و بلند سر و تر است طبیبان
 دارد و لاجرم کای خاک افتاد و طبقه کرم را انکه که محیط است
 خون میگویند طبیعت هوا دارد و هوا کرم و کرم کای
 باد افتاد و چهار محیط را صفر گویند و صفر کرم و صفر است طبیعت
 آتش دارد و لاجرم کای آتش افتاد و چون لطف چهار عنصر و چهار
 بهم میرساند و این جمله در یک ماه بود و بعد از آن موانع است که
 معادن و نبات و حیوان باشند بیدارند و تمامت اعضای اندر
 و بیداری پیدا شود و اول لطفه در علوه است و بعد از آن متغیر
 میشود و بتدریج حس و حرکت در وی پیدا آید و روح در وی
 میشود و در ماه نهم که نوبت بمشتری رسیده از عالم ارواح
 بطبیعت میشود و بدون تاثیر عالم کبیر و هم چنین گویند که
 اشمان و دوت و شهاب از نیر و عینی که مکرر نام برده میشود

ای

نیروان و اسیر می نیرودن حذار گویند و اسیر می شیطان را گویند
 و گویند چون باری تعالی عالم را آفرید اندیشه کرد و گفت مباد
 می‌صنعتی باشد که عذوبی امن باشد شیطان از آن اندیشه
 بدید انداخته گویند نیروان تنها بود و در آغوشی بدید انداخته
 بند آورد و در سر در پیرون عالم بند بود و سوداچی نظر کرد و در
 رانید و ترهاه و غفلت او حید کرد و شرف را از بدید انداخته
 ملائکه را سا فرودان کردی باشند و خود بابت که اسیر می کشید ملکی
 باشند جنگ کرد و جنگ در میان ایشان در از کشید و نیروان
 نتوانست که دفع اسیر می کشد بایکدی که صلح کردند و بیشتر را در پیش فخر
 می‌کشند و بعضی گویند پیش ملائکه می‌دهند و نیروان اندک مدت معینی
 از اسیر در عالم باشد و چون مدت باختر رسد اسیر را از عالم بیرون
 رود و غیر محض باشد و گویند نیروان جسم است و اسیر نه نیروان
 مطوع است و خیر و شر نتواند کرد و از نیروان موقوفات خیر است
 و شر را از اسیر دانند و وکیل گویند که چون در عالم خیر و شر است
 لازم بود که عالم را موهباتی بود و مالتور بیشتر برین اعتقادند و گویند
 خیر مالتور را نیروان آفرید و ظلمت و شر را از اسیر است بعضی گویند
 خدا و تورات ظلمت است و بعضی گویند سرود و قادر اند الا اینکه
 نیروان است و انحراف نمود و قوی از ان است آن گویند جسم را موهبات
 و قوی گویند جسم را هیچ خالق نیست الا اینکه در خارج و ذوالق با

از حکما و بعضی از جمالی اهل تصوف و حکماء و مفسران و بعضی
 از اهل قبله مسلمانان به تثنیخ قایلند و گویند پنج چهار نوع است
 تثنیخ و منیخ و رثنیخ و فثنیخ پس تثنیخ در اجسام از زمین بود
 و رثنیخ در بیایم و ظهور و سبب و انواع موزیات و حیوانات و فثنیخ
 در انواع و طب و حشرات الارض و رثنیخ در انواع اشجار
 و نباتات است و گویند این سائر در انصاف چهار گونه میکنند
 لکن در مراتب ایشان همیشه مکررند از حدی بخدی و
 گویند عالم و دار است و خبر این عالم سرای تنیست و حشر و نشر
 و قیامت و معاد و حساب همه محالست و گویند قیامت عالم است
 از بیرون آید روح از بدن و رفتن بدن دیگر و این سائر
 در اجسام ایشان بود در راحت و لذت و در مصیبت و غم
 پس خبر و نشر و روح که در اجسام ایشان بود در راحت
 و لذت بود و در مصیبت که در اجسام کلام و خدا نیز بود و غم
 بود و سر که در او را اول مرد بود حال زلفت و سر که در آن بود
 گشت را گشته بود درین و در گشته میشود و سر که در آن بود و دنیا
 کرده درین و در با او نماند و مقامات ایشان بسیار
 بدین قدر گفته نمود و مجموعی که مراد کمران باشند که در خود را
 نسبت بامت حضرت ابراهیم نمیدهند و گویند این کتابیست که در
 مصیبت ایشان را اعتقاد داشت که عالم را و معاصیست

در اجسام و در بیایم
 و در فثنیخ و رثنیخ

و سمع و بصیرت و غیره از آن به حکم بار تعالی قایلند و هم در بنا بر
 اعتقاد دارند و گویند اول اینها آدم علیه السلام بود و آخرش علی
 السلام و بعضی گویند عیسی نیز نبی بود و گویند بعثت اینها قسم بود
 بهر آنکه اگر اینها چیزی غیر از آنکه توافق عقل باشد عقل خود گفتار است
 و اگر خلاف عقل بود آن هم قسم است نزد عقل پسین و قسم ایشان
 نزد ذات ان عقلیت بر اینهمه گویند زعفران بر ایشان قایلند و علامه
 رحمان است و چون اینرا هم علیه السلام را در آتش انداختند و عورتها
 و ترکس را جدا کردند عالمیان از فرزند گادی شنیده نیز فرستادند آنحضرت
 شیر او را خورد و آنست که شش گاو و بز و ما عظیم است و عبادت کوکب
 و عمار را بر او و عبادات میکند و مرده خود را میوزانند که اگر کم باشد
 شود و چون آتش را بر او خدایند نور خدا را در داخل میکنند و عالمیان
 معاد جسمانی و روحانی نیستند الاقلیایی که معاد روحانی قایلند
 و گویند ارواح معذب نمیشوند از بهر آنکه بدن حیوانات
 دیگر داخل میشوند و مرتفع گرد و کشتن است اگر در زیر قطب
 شمالی مساوی عالم سر را گرفتار است و اگر در زیر قطب جنوبی مساوی
 عالم مگر میشود و کشتن سه حیوانی از حیوانات را حلال
 نمیدانند حتی شیش و قاطعنه ایشان هر دو و تناسخ قایلند
 تناسخ جمله فلاسف و بیشتر لغاری و کل فرق بر اینهمه و کور و
 رعنا و یسوا و یثان و راجیوت و قناسین و طبعیون و اهل

و چند روز حیوانی مخور و اکثر محرمات را حلالی میداند مثل
 شراب و قمار و غیره و همچنین گویند عیسی علیه السلام بر آن
 حوز و دامن کوزدن شراب نمرود استغفر الله گفت کس
 شراب را میخورد خون عذرا را خورده و با و شتی میشود و تعالی
 عین خلک و کفر و رندانه آن بسیار است بدین قدر
 انکار کرد و سر به از ملا حده اند که لعلاشه افکار دین خود می
 کنند اما گویند که صانع عالم و سر پرست و گویند و ما را ملک
 الا الله و آسمان تنگانی دارد که ما نمی بینیم بر کس بران مخور
 می میرد و عیسی که بود و عیسی و صالح و موسی که عیسی و محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم و عیسی و عیسی اینها بودند و لیکن بر من قدر است
 و اقل طون و سطر و لا و اسطر و اسطر طالیس می خوانند و این قوم نیز
 عبادت کواکب کنند و گویند دنیا قدیم است دلیل بر این آنکه گویند
 ما نجفی بنم و جوفه و ادم می بینم از منی بنم میرسد و عیسی را می بینم
 زیرا که نخل مادری آید و خمر و عقل در دنیا و حکم او خودش مسلم و
 حیاست و سایر اعتسالات و اقصی نزد ایشان و اجابت با حرم و احکام
 میدادند و خمر و معاد و قیامت نزد ایشان نیست و قیامت
 بسیارند بعضی میگویند آن به نبوت حضرت آبراهیم و حضرت عیسی
 و اسلام و انبیاء و قیامت از ایشان بیخبر است و اینها را عالمند و حق
 نهدی و اینها را گویند صانع عالم نورست چون نور نمی دیر و قادر

وی باشد و انقصای عیسی علیه السلام از لاسوت است آنکه
 بدو نیست اولیتر است از وی قعالی بالله عن ذالک
 و آنکه گفتیم مذنب نصاری تر گشتان و ذرنگان قبر و سلسلان
 و آج و شکال و دادیان و مکاب و یس و آجونی و قساق
 و قیداق و سبته روداقی و یکنیز ویرمانک و اهل مغرب و کینه
 و بیت المیزان و اعداد و یکنیز خان و یغی از سلطنی مغول
 و یغی کینه بیت نکیری نام ترکی و اضع است بود داد و درایم
 سلطت یکنیز خان بوده و یکنیز خان بعد از سلام آوردن از درگاه
 و اعتقاد جمیع فرق نصاری است که همه اینها علیهم السلام از
 برای کفاره بدو خود حضرت ابوالبشر علیه السلام که کفر خود خورده
 نمود و یکنیز بود از عیسی علیه السلام اند و لکد زد و یکنیز را خراب
 کرد و از آنرا نجات داد و یکنیز خراست و اغسال و یکنیز
 و مطرات و نیاسات و استی کردن و عبادت میفرمودند و یکنیز
 و صلوة و اعمال سنتی در مذنب ایشان شست و نماز را واجب
 گفای می دانند که کسی در کلب اگر دارد یکنیزان ساقط است و یکنیز
 با حکام نوریت میکنند و اطلاق کرده در مذنب ایشان نیست و یکنیز
 و کشتن آن دینان بهشت را یکنیز و یمانه می فرستند به کسی که
 بدو و بهر کسی از زن و مرد و گفای میکنند نزد علمای خود میروند
 و یکنیز و یکنیزان میکنند و یکنیز و یکنیز و یکنیز و یکنیز

و یک از بند ساکنند و مقالات همه نصاری است که گویند
 کلمه یزدت حضرت عیسی علیه السلام شد بر خردا کرد و آن کلمه ای که
 است مثل از کل خفاش ساختن و زنده کردن و احیای اموات
 نمودن و گویند ایمان داریم لواحد که یزدت و مالک همه خیرها
 و تیرن واحد که مسیح یس خداست و از خدا دید آید و چون بخند
 لکاری کند گویند کسیم الله الایه الاین و المرحوم اهل
 و آله واحد و گویند کتاب انجیل اسمانی نیت بلکه چهار نفر از
 عازر بنی تو قاضی و مرقوس و یوحنا تفرموده عیسی علیه السلام
 هر یک انجیلی نوشتند و بعد از آن از لغت عبری بتیوی لاتین
 برده اند و در انجیلها مسیح از امر دینی و فرض و سنت و جلال
 و خرام نیت بلکه معنی از حوائج انجرب از استدای تولد و
 بشهر رفتن و کجاشستن و خوردن تا و قسکه به جمال رفت و
 اصل در انجا شریعتی نیت بلکه شریعت حضرت مسیح علیه السلام
 نیاید که در مکتب علیه السلام و طریق نبود دینی که اسرائیلی را
 باشد و بر طرف کند بلکه آند تا تمام کند و نو کند و پیش روی
 در آقا نام خلاف کند یعنی گویند که خداوند و بیخ گویند اعدایان
 خاندند و بیخ گویند اعرضند و ملازم ذات و بند و بیخ گویند
 که خداوند یا صفات و گویند از هر چیز شرک با خداوند
 ذاتی چون عیسی علیه السلام از جوهر نبوت بود ملازم با خداوند

نصاری ایران و گرجستان و طایفه رکیان از مشرق رود
 و از روس و بلغار و بنشینان و سکای و امل و ولایت و
 و تاجان و سواحل و دغادول و آدوش و قاطبان و عمود
 جنوب و آنایکه قریب بطلمات میباشند و بعضی از اهل غستان
 و طایفه چرکس و از ناورد و قنا و اردو نقای و سیری و عناق و قوچه
 از ایشان گویند اما ادبیات بود و ملاهوت از اساموت و اهل قلا
 باطلست زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر سبط است و با سوت
 جسم مرکبست پس اتحاد صورت نمیدد که بکرات و بعضی
 دانسته باشند از صورت و کثرت لازم بودی که لاهوت مرکب
 شدی با اساموت سبط و این بر دوی اصل است و اصل ایشان
 مشهوره گویند میان ایشان مما زجت بنود الا انکه کلامه
 مسیح را سهیل گردانند پس عیسی السلام در صورت و اقنوم
 و بعضی در یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند که اتحاد
 آن بود که کلمه در مسیح نایتر کند و در صورت در ایشان نایتر کند
 بی آنکه نقل کنند و در هر طریقه مختار عیویان روم بیت المقدس
 و ایران و ازین الزوم و ساکنان در ایامان و سرکالیه
 و آنایکه در کناره بحر منطس و اقضا کوس ساخته و بعضی انگلیس
 و ونده و ونکس و امل کوه و دودمن و سواحل و بعضی از
 اهل حبش در رکیان و آنایکه از هر خط استوار در معمر و عیام

و گویند معلومات با حور بود با عرض و نشاید که خدا بی حور عرض شده
 لابد باشد که حور باشد و گویند نشاید که دو مرکب مرکب بود و لازم
 شود که حور بسیط باشد و چون حکمت درست نبود الا اثری
 و ناطق پس واجب باشد که خدا بتعالی می و ناطق بود و حور
 طوائف ایشان نسیم فرقه اند ملکات ایشان ثانیات ثلثه
 اند یعنی بسبب خدا فایلید یک ذات که با بتعالی است و نفوس
 متقل در فجاج که عیسی و مریم باشند و با تاجاد و قتل و جینی
 میدادند و اکثر فرنگان و ایمان و ارباب و فاعهار و کمالیست
 و مردان و تورات و علم و کسانیل و پروم و کلیل و الاله
 و کمال و نبیل و بانی طریق رفته اند و طایفه دیگر نظریه اند عیسی
 علیه السلام را بسبب خدا میدادند و بعضی خدا دادند و بعضی ایشان
 را ای ملکات و از نزد بعضی گویند روح او خدایت و نشی او است
 و بعضی گویند معنی بسبب خدا بودن ایشانست که خلق او خود او راه خدایت
 و روح او تقدس ایشانست که خدا بد و زنده شود اگر نرسند از ایشان
 که چرا عبادت عیسی و حبیب گویند از برای اینکه عیسی علیه
 و سلم است میان ما و میان لاموت و گویند معنی از روح
 او خدایت و نشی او است یک ذات است و یک شخص مثل
 عکس شخص در آینه و این فایده از امت آصفان و

بپرست کرد و گویند حق عزراصل علیه السلام آمد بقیص روح
 حضرت موسی علیه السلام انحضرت تو رست مینوشت و قائم بود
 در دست و آتش زو یک چشم عزراصل کور کرد و هنوز زک
 است و یک چشم دارد روشن و مادرش را نیز با منم میدارند و
 خداست تعالی را حرم میدارند و گویند خداست تعالی دنیا را در پیش
 و نور آفرید روز بهم بشمار بود یعنی شنبه در آسمان پرست
 خواهد و با بر روی پاک داشت که از کوفت بر آید درشت که
 در شنبه کار حرمت و عدد و اینها را عدد و بیت و چهار هزار و بیست
 و اند و بعضی از امتیاز بنوعی میدارند و بنوعی بنوعی مافیل الیه علم
 و اله قایل نمیشد و لبیت بنوعی موعود را حضرت صاحب الامر
 علیه السلام میدارند و کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین
 چند کلمه اختصار نمود انصاری مینویسد بنامیر و نامیر و بی است
 در حوالی بیت المقدس و مراد عیونی اند جمله انصاری گویند
 خداست تعالی جوهر است از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب و حقیقی
 و عبادت از ظهور ذات باری تعالی که وجود کل از و در ذات
 و این روح المقدس اشاره با و است و اقنوم آب مراد
 از وجود است و اقنوم این علم است و اقنوم روح حیات است و اقنوم
 باقیمه و این را گویند کمال است و اقنوم بی روح الطلک است

اند و الله يعلم زیاد و مشهور است که این طائفه تمسک شریعتی
 نکرده اند و تقدیم و در ارم عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند
 زیاد و قومی از مجوس را که و کذا البین اند و بعضی گفته اند نزد
 ما خود از زرتشت و زندقه کتاب بدولت دارند و زندقه و بعضی
 گفته اند زیاد و قومی اند که در اسلام به سر آمده اند و از راهی
 عبد الله بن سيارند و این عبد الله خلق را بطلب خود غنما
 بزرگ گیتی و جاهال شیوه را گمراه کرده اند بخدا بی علی علیه
 و آتش آن قایل شدند و در مقامات و علوم گویند زیاد و طائفه اند
 از مالویه مجوس و اسمعی در قاموس گفته است که زندقه و مشرک
 از زندقه و این و الله يعلم نبود از امت حضرت موسی علیه السلام اند
 چند فرقه مشهور در میان ایشان است قبیله و سامری و سکوت
 و امیر سبی و بلخی و عثری و داودی و جاتونی و انباری و طائی
 که هر نوحه از اینها علیم السلام قایلند و حضرت عمر بن خطاب
 علیه السلام را میسر شد امید اند و حضرت سعید علیه السلام
 را کافر میسر اند و استغفر الله میگویند که حضرت لوط با حضرت
 حوذه کرد و بود بن یعقوب علیه السلام با عروس خود جامع
 کرد و حضرت یوسف علیه السلام بت را سجده کرد و زینتی
 در خانه او بت پرست میکرد و او میدانت و سم میگفت
 و له رون علیه السلام با اتفاق سامری بنی اسرائیل را کوساله

وانس الى العباد غرض مذاب ساربت که ذکر ارباب عت طری السلام
مستود مکرش خود اند که باقوال ضا حان انس مذاب و حرم
ایشان اسر دجوع نماید کتاب تحفه العوام سید مریضی رازی
الکتاب علی وکل محمد بن عبد الکرم اند شری الشیرازی که تمام
مقالات ایشان در انجا مفصل شد است نسبت چون بیان
مذاب متفرقه انس امت نمود قدری از ارم سائق که فائده است
و در میانست چون ارم سائق باز امت دعوت حضرت سالت
صلی الله علیه و آله اند بیان نماید اگر فرعون و سامری این امت
عضد خلفت نمیکردند انس مذاب بمیاست که باشند
صایبانی جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند و ایشان اقرار بر
و بعضی انبیا دارند و بعضی گویند دین ایشان میانیه بود و چون
ست و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زور میخوانند و بعضی گفته
اند که دین ایشان شیعه برید نصاریست و قید ایشان سمت
جنوب گویند که در مشرق انبیا را بطرف می آید و بعضی
گویند که دین نوح علیه السلام اند و بعضی گفته اند اهل دینی اند
و در خزیره از حرار موصول میباشد که لا اله الا الله میگویند
و ایمان رسولان دارند و بعضی گفته اند طایفه ازل گناهند و فحشا
اجازه دهند که خبر رسا از ایشان میتوان گرفت و نه در فقیر مطلق
کتاب برستان از مذاب و ماه و سعه سهیل صایبانی اند

و زردیه و چار و دیم و ناصیه چهار قد شده اند اول غنچی که منسوبند با تو
نعمان بن ثابت کوخی که غلام زاده کاغلی است و سنیان از غلامان
امام اعظم میگویند و قهر او در بغداد است و دیگر شافعی که در مصر بود
سهاله و مالکی که منسوبند مالک بن انس بن مالک و حجازی که
عبد الله بن احمد بن حنبل سنیانی و طایفه از اهل سنت و فرقه
تایف و او دین محلی اصحابی شدند و ایم قدس روحی همسانه
و از صنف باطل طایفه یاکین اند از اهل طایفه و وزیر و شافعی
اصحاب معاویه اند و مار قلی که خواهر جد ایشان بهقه فرقه اند
حروریه و از ارقه و اباضیه و محدثات و غیره و عثمانیه و یونسیه
و بریه و عبیدیه و حجازیه و زعفرانیه و بر غوییه و صغیریه و قلی که
و بی شهیدیه و اتیریه و باقی مذایب منسوبند بر بریه اند و مقوقه
و حبه و خاریه و سیاییه و شیر لقمه و مساییده و ابوسلیمه و حفصیه
و احنف و شمر احنف و معیدیه و چار و دیم و منیمیه و سنیان و اسحق
و از شیعه شمس فرقه شدند و صاحبیه و باطنیه و یاکیریه و قرامطه و یاکینه
و مقصعیه و شیدیه را بوضع معقم گرفته اند و علاقه فرقه شدند و از
فرقه حنبلان شجاریه اند و عباسیه و حکمیه و جلالیه و طوقیه و سه فرقه
شدند و مشهور بود که هستند و اهلیه اند و علوییه و حجازیه و عثمانیه
و نظریه و نوریه و زرقیه و شمر احنف و طلامیه و سلیمانیه و وحدت
و زیدیه و دیگر از طایفه این امت است محمد بن ابی العباس

که بیشتر تمیز میکنند و از مشایخ فضلای ایشان که مروج این
 شدند با حفظ نسبت و ابوالنذیر علف و ابراهیم النظام و دراصل
 بنی عطا و احمد بن حایط و بشیر بن المعتمر و معمر بن عبد السلام و ابو
 موسیٰ علی الخلیف برادر که معتزله او را اهل بیت گویند و ثمام
 بن نضر بن ویشام بن عمر القری و ابو الحسن بن عمر و آل ط
 استاد الکعبی و ابو علی حبالی استاد ابو الحسن اشعری و غیر
 خود ابو یوسف محمد بن عبد السلام و ابو الحسن بصری و قاضی عبد
 الجبار و رمالی نخوی و ابو علی فارسی و اقصی القصب
 و ماوردی شافعی و مذاهب معتزله در بعضی از مسائل اصول
 و فروع با ابا یوسف موافقت دارند و شاعره را ملعون دانند
 و بر عکس شاعره ایشان را ملعون میدانند و غالب معتزله
 در فروع خفیقه مذاهبند و شاعره شافعی اند و بیشتر قدیم
 اند و بیشتر حباط حیویه اند و از شیاطین بزرگ معتزله صاحب
 بن عمار است و در مخیری صاحب کشف و قرآنوی کسری
 و اشاعره نیز در اصول و فروع مذاهب شدند مشبه و شبه
 و قدره و جبریه و حیویه و وعدیه و تناسخیه و با صبیبه و عظیمیه
 و عوفیه و کرامیه و مرجیه و ایامه و ملل ایشان فخر را رب
 و ابو اسحق نخعی و بهیاضی و علی فوشی و ابن حنبل و صبی و
 سعد الدین نصارانی و واصل و راضی و در فروع شاعره

باشد و بعضی گویند یامری از اهل کرمان بودند از بنی اسرائیل
 مگر دوازده هزار کس از سبط لوی که کوسالیه نداشتند و
 غرر اسل ملعون قوم حضرت موسی علیه السلام را به قتل
 یک فرقه کرد یکی ناجی و باقی هلاک شدند و این حضرت
 رسالت حیاء الله علیه و آله را به قتل دهم مدب کرد یکی
 از ایشان ناجی و باقی هلاک شدند و در مدینه از ایشان
 چند تن بودند و علت خرابی و هلاک ایشان بود که هر چند
 فرزند ضعیف همیشه زانیه مصدر هلاک و غیث هلاک حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود و عرب را غزای او با کوسالیه
 این است که او را بود و بیعت نمودند و فرقه ناجیه از ایشان
 طایفه خلیل را شاخته اند که هم الله و امتا لهم و ان از بنی
 دوازده امامی میگویند و عادی دین و خیم است از ایشان
 میگویند و شعیان یازده فرقه دیگر شدند و انان هم در کنگر
 کیسانی و زندی و چهار دمی و قاری و اسمعیل و ده صالی
 و بطروسی و واقفی و اقلی و سبانه و غلله و دیگر از اهل فری
 هلاک اهل سنه اند و ان در اصول و دین شده اند و هر
 و اناسعه معز از یازده فرقه شده اند اصلیه و بنیه و حاطیه
 حاطیه و بشیره و معمریه و مرداریه و عایشه و شامیه و حاطیه و بشیره
 و معمریه و مرداریه و عایشه و شامیه و حاطیه و بشیره

صلوات الله علیه و آله خواهد بود ایمان لوی آورد و تعمیر عریضه نمود
 و بنای او را بزرگ کرد و بر وایت و دیگر اسعد بحوالی آن چشمها
 بیرون آمدند و بعد از آن توبه کرد و حق تعالی او را شفا داد
 لغیر راجعه نوشتانند و بیدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا
 اقرار بنیت آنحضرت کرد و ایمان آورد و بر زنی را طلبید
 و آنی کاغذ بوی داد و وصیت نمود که دست ندست این کاغذ
 را با آنحضرت بپرسانند تا آنکه کاغذ با آنحضرت داده شد حضرت
 او را دعای حیر کرد و بر او رکعت و درین اقوال که قلم اند
 تا علی است لضعف السنه الراوی و قاطع بعد از آن
 گفت چون حضرت رسالت پناه علیه الله بیک روایت از
 زبیر بن یحیی وید که در سرغاله بران کرده بود و خیر و حضرت تناول
 فرموده بود و بر دهنه رضوان و در حیان از کمال قهر و قوم
 وی تمام فرستادند و چهار صد هزار صیاره او از دیر سر کرد و در آن
 قلیله و قسیر وقتی بعد از هر سفری اکثر ایشان از دین بر پی
 شتند و کافران شدند و این امت نیز متاعب اعم سالقه نمود
 رجوع القیصر اکثر اصحاب بر گشتند و کوساله شریعت اختیار نمودند
 پنجاه تنه نشی بر اکرسی از بنی اسرائیل در تبه که بیان شنیدن
 باشد و بر سره فاران کوساله که سامری باشد بر شتند و باین
 طریق نیز گویند شصت یور بودند که بر یوریا صحران کس باشد

گفت محموس بخشود معنی جبرئیل است و بر میکائیل و در آسمان
 عزرائیل علیه السلام تمت و قات الحفرت و در روز دوشنبه
 بیت و بنفسم ماه صفر است و در سال یازدهم هجرت عمر الحفرت
 شصت و یک سال بود و الحفرت قبل از نبوت بتجارت ها
 شام رفته بود و صنعتی و پیشه و حرفتی دیگر مشغول نبود
 و موضع و مرقد مطهرش در مدینه مشرفه علی ساکبا المصطفی
 النساء و الحیمه واقع شده و مدینه از جمله بلاد است که معروف
 و نام آن سابق برین ثرب بوده و جای محقری بوده و بانی
 آبادی آن اسعد بن الوب همیست که از قبایل مین است
 از اجداد و المنار است که از اعظم ملوک مین است
 و گویند مع الکبر اسعد است حایمه کعبه از برشم سپاه از فخر عات
 اوست سابق برین از لطف خرمایا بوده است و اسعد بن همیش
 خود را معین عثمان جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و آله داده و بنفسم سال قبل از نبوت و ظهور الحفرت اسعد
 لوی ایمان آورده بود و از پادشاهان سنجاع عا دل و مومن
 بوده و بر طرفه حضرت موسی می بوده حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله او را ستوده است و روایت دیگر آنکه اسعد در خواب
 دید الحفرت را و لوی ایمان آورد و بطریق دیگر آنکه در ایمان
 و بزرگان یاب و گفتند که این ثرب هجرت گاه حضرت رسالت پناه

بود که در روز تقیفة با یازده نفر از بزرگان صحرای رفیق
 شدند که لوبکر را از قفسه سر بر آوردند و نکشتند و او نیز در پیش
 قوت شد باقی ضرور بنو ذبیحان نمود و اقدام اسلام او را
 کسیکه از زبان دنیا بوی ایمان آورد و حدیقه کبریه سلام
 علیها بود و از مردان جهان گیسو اول ایمان آورد و بوی
 شاه ولایت پناه علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و از غیر
 مبارک انحضرت در آنوقت ده سال گذشته بود و او از ده
 نیز گفته اند بعد از آن حق طیار رضی الله عنه بود و جبرئیل
 علیه السلام در خانه حدیقه نازل شد و جمعی در تقیفة با انحضرت
 ایمان آوردند بعد از آن علانیه اظهار استقامت نمودند و آنچه
 از او امر و توراتی و حلال و حرام بود بدون وحی و آیه
 جبرئیل علیه السلام مبرومان نمیرسانید و از تلقای نفس خود
 خبری نمیکفت تا بعد جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را
 برود اسمی اند که متعجب کرده اند جبر و لغت سیرانی معلومی
 عید است و انزل الله و میکائیل عید است پس جبرئیل
 عید الله و میکائیل عید الله است و در اسم مبارک جبرئیل
 علیه السلام شش لغت گفته اند جبرائیل حبرائیل حبرائیل
 جبرئیل جبرئیل جبرائیل و میکائیل میکائیل میکائیل
 خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل را کبرئیل میگویند و در

بن رواد و بر این معرور موافق ای که این بابویه رحمة الله علیه
 گفته که در محله قبا بود و او را کدوی خورده بود و شکم او پاره
 شده بود و خود را بخش کرده بود و آب از راه محاسن بخورد
 ان الله يحب التواضع و يحب المتطهرين و در شبان
 روز نازل شد و زنده شد و فاته یافت و چون انحضرت در مکه افر
 داشت و هیت کرد که روی اثر را بکس مظهر کند بماند حضرت
 و اینفع در امت جاری شد و ادل کسی بود که ثلث مال هیت
 کرده و خداوند عالمیان درین امت این راست کرد و ایند
 و دران روز سنت شد که کندن در قبر و داح شد روی
 میت را بکعبه کردن و دیگر از نقایا ابوالنسیم بن الیهان
 بود و اسد بن حصین و رافع بن ملک و اسعد بن زبارة و کون
 ایشان و اول کسی بود از انصار که با رسول خدا بیعت کرده و شب
 عقده پیش از واقعه بدر و دشوان سه اصدنی منی الیه
 وفات یافت و سیدنا عبادہ مالکی بکر بیعت نموده با انجوا
 و انصار خود در خلافت عمر خطاب قرار نموده شام رفت و پس
 بن شعبه بفرموده عمر آن بیماری را گشت و تیمت خزا و در این
 نشیند و از زبان انی شعری ساختند و سید بن معاود در شب
 وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 با سیرت و بی رواد از غیب جباره آوردت و ابوالنسیم

انحضرت و خم شدن و تقاضا است لوی انحضرت بهر طرف که
 حرکت میکرد و گفتن احوالات ایشان است انوار اربابیت او
 مانع میشد و شیعیان ایشان دارند ادعیه و خروجه بنی امی
 علیه اللعنه و خلافت بنی عباس و خروج خوارج نزدان و
 جنگ کردن با کثرت و بصره و تشکر کثرت عالیه و انچه اذیت و
 آزار بمومنان میرسید و میرسد تا و قیامت علمای شیعه
 قرآن عبد الله بن عباس بود و ابو سعید خدری و حدیقین
 الدجانی و سهل ساعدی و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب
 و ابن ابی مریم و جابر انصاری و ابو ذر غفاری و زید بن اسلم
 و سار بن عمارت و جابر بن سمره و سید و تنجی و نجید و عطا
 و سعید بن المسیب و ابو الیوب انصاری و ابو بکر و انس
 بن مالک و سعد بن وقاص و عمر و عاص و عمار بن عاص و یسر و
 خزیمه بن ثابت و ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و عائشه
 و جاعلی و دیگر بودند بدین اکتفا نمود و جمعی از ایشان مومنین
 اند و جمعی از ایشان منافقین اند که بیان شد است اما جمعی
 از ایشان در بیعت ادعای و اشراف مدینه مشرفه و دوازده نفر
 انحضرت بیعت کردند سعد بن عباد بود که حضرت رسالت او را
 در بیعت اول بیدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر سعد بن زاره
 بود و سعد بن الربیع و سعد بن خثیمه و منذر بن عمرو و عبد الله

شرا و احواله و وسما و لقد فضلتهم اهل الخضر علی
 کل قوم ما فضلکم اهل الذین ما اطفکتم فاصفیه
 والمعسر فارده و الباعی فتادوه و سوره و قد
 من هم فی صلاته و اخرج الواجب من رکوبه من ترکم
 و اطعم المتکسین فی محلاته و اجنب الرفس فی فعاله
 بقودت فی نفوره و سقام و در غرض و السماء و دانه
 البیروج گفت که و الا ارض حات المروج و الحمل و
 السروج و الساعفات الفروج بخن علیها عجم
 بنی اللوی و الفلج مع ائت الخضر لبارت از اهل
 قرانت که در بیانست و دیگر که اخفرت ای و بیواد بود و در
 نزد کسی نمودند بود اما حظوظ و کتب انبیای سابق را میسر
 و لغات متفرقه نبی آدم را همه میدانست و تزیل کنایای
 را بدون الخراف ان همه در خاطر مبارک داشت و دیگر از
 معجزات برگزیدین اقبابت و شش کردن ماه ست و نجی
 گفتن نزع الیه برایت و کفار نمودن آیات نوح علیه السلام
 از انش و زنده گردانیدن طیور است و آیات موسی علیه السلام
 است از بدیها و عصا و از و آیات عیسی علیه السلام
 است از مرده زنده کردن و دیگر اب از میان دو انگشت
 مبارک او جو میداشت و سحر گفتن سنگ ریزه است و دست

حکایتی از حضرت
 زین العابدین علیه السلام
 در بیان معجزات
 او است

جل جلی عالم را گرفت مردم آن صورت را از دور میدید و صد
جل جلی می شنیدند و از ترس صدای غمزه های خود نمی شنیدند
چون سوره و از آریاب را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل
شده است و الذاریات در دعاها الحصادات حصدا

فانطافات طحنا فانما ابرأت حیزن انا کلاه اکل
چون سوره فصل را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شد القیل
ما القیل و ما ادبرک ما القیل له ذنب و قیل من طوم
طویل و چون کونرا شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده
انا اعطناک الحی اهر فصل لریات و هاجر و ان شاع
هو الکافر خال دین و بید و زبان خلقت کوسا له سامی
این است میلمه را با او نه نزد موادم فرستاد و دیگر از دین نبوت
سجاج نام زنی بود و او در کذاب و در بخنان اسودت که بد
ان نوده که از آسمان نازل شده یا صندق ها صندق

بقی تقی بکم تبیین الامتار بجمعین و لا ما
یکدرین اغلات و اسفلت فی الطین و چون
بنی اسد تیار را غارت کرد بدگفت خداستعالی این سوره
را فرستاده و از عذاب بنی اسد و رکن شده و الذاریات
واجرج الارطم ما هالکت اسد و در عوف و الذاریات
لغت و المزدعات و رعا و الذاریات فجما و اورا

آورد و پنجم مرغ که در سر که حیسانیده بود و در آن شبته گردی
 از زنبی حنیفه کوی ایمان آوردند و در آن ملعون کتابی بر سوزید
 صلوات الله علیه و آن نوشته بدین مضمون که از مسیلمه رسول خدا پیغمبر
 اما بعد من در امر دنیا با تو شریکم در بهیمنی ما را بنی دنیا است و بنی
 رانتم اما دینش بحساب بسیار میکنند و خانه کارزارت میکنند
 با وجود و رسول بنویس آن که کمال خوبی باشد پس حضرت و چون
 نوشتند که ملک از خداست بهر که از عباد میجواید میدهند و گویند مسیلمه
 که تیری دید که پیش را برید اندک گفت چرا عذاب مخلوق خدا کرده
 ای که خدا بیگانی از بریده غیر سیدن خود شستی در و بریا فریدی نه من
 پیریت را بر شما حرام کرده اند و گفتند از خدا بیگانی و نخواه که ما
 بر او را بر آورد و گفت اگر خواهی میطلبم اگر بر او بر آید و از خدا بیگانی
 و نخواهم که تا بر او را بر آورد و بیرون آید من ایمانی آوردید گفتند
 می گفت همراه من بیایید باین خانه تا من که تیر را بریدن آوردم بپرداز
 اند چون با کبوتر بخت رفت بر چند همراه داشت نمای بر پای روی
 نشاند و بیرون آورد و کبوتر را سر داد و کبوتر بر فراز کمر و جمعی نوی
 ایمان آوردند که میشی باوی آمد و منزه بود گفت امشب فرشته زد
 من می آید و سر آن فرشته جدا جل است زیرا که بیرون نیاید
 که برقی و دعا عقلم را میگوید پس صورتی را کاغذ که دو تا و دو بال و دو
 بود و جل جل را بر سر آن بست و سر و دوا و اثر را بر دهنه دای

و این ملعون آن بود که مکرر میفرستاد ولایات عجم و حکامات
 ملوک کبان و بیل و زبان گیران را می نوشتند و گری او میفرستاد
 و او میگفت محمد صلی الله علیه و آله قصه و حکامات باران
 گذشته را نقل میکند و انا احدثت بحديث رستم و اسقند بار
 و این را بر اعراب میخواند و مردم را متفرق میکرد و از رستم
 جامع بسیارند و از جمله معاندین اهلای عقبه اند که در قصد
 کشتن آنحضرت بودند و در وقت سرکشتن از حجه الوداع
 و نه تا از ربک برگزیدند و انداختند که شتر آنحضرت رم کند و این
 ملا عیسی بن نفر از فرشی بود در ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
 عبد الله و عبد الله بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابی
 عبیده بن جراح و معاویه بن ابی سفیان و عمر بن عاص
 و غیر قریش بنی نفر بودند ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه
 و آدم بن الحذیان و ابوبکر بن و ابوطلمه الهکمر و دیگر
 از جمله معاندین که در خرابی دین آنحضرت صلوات الله علیه می
 گوشتند و در ایام آنحضرت و بعد دعوی نبوت کردند از جمله
 مسلم که است که عرب او را حباب الیمامه میگفتند و یابو یحیی
 است میانهم خاز و عن و یمن و ولایات عرب است از بسیاری اصول
 مسلم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مدعی نبوت بود
 و خلق بسیار بر او گردیدند و از جمیع طلبیدند فاروره و بن بنی

اند و قرن از اساطیر اولین است و بعضی از کتابهای پیشین
که سریانی و عبرانی بوده رسول خدا علیه السلام علیه و آله عربی کرده است
و در استخاره عمل بازلام میکردند و زن بدو و دختر برادر و داماد
حلال میدادند و طای با ایشان میکردند و برادر و برادر و دختر
زن او و نوجوان مال برادر و دیگر بود و اگر چند برادر و دیگر بود و
کدام که سرگزیده بود او تصرف میکرد و چند کس را در قصاص عوفی یک
کسی کشیدند و اگر در یغون میکردند برادر و برادر و عوفی مقبول می
گشتند و اگر زن یسر قبیله بود و دیگر میکردند و دختر و برادر و جمع
را و شراب و در ناو قمار را حلال میدادند و جمع بین الاختین
مع الامهات جایز بود و زن را بدیدند اشتباهت جنس بین
را بر طرف کردند و بنمایان اکهرت که دیدار نام سنوت اهرار و غوا
و کذب و قتل داشتند عقیده بود و بنیمه و بنی زن حرب و ابوالحکم و
ابوعل و ولید بن مغیره بن ابی عباس النعاس و غاص بن
عالمی سهمی و ولید بن عقیله بن البرقع خال معاویه و بنی عقیف
عقیفه و بنی سفيان و ابی ابراهیم اکهرت و حاله و
زفره او و عاق بن سعید بن ابی العاص و طعیم بن عیسی
بن نوفل این جا و از رؤس اهل قلدلت بودند و از رؤس
قریش نوفل بن خویلد بود و زمره بن خویلد بود و زمره بن خویلد
و حوث بن زمره و بصر بن حارث بن کله بن عبدالمبارک بن

و اخفاء و معاویه و حارث
و بعضی اینها را بنده و طای
نفر را حارث سعید است

طاعت و هضم و دوش و لذت خدای نبی تعظیم بود و بعضی
 گفته اند از قریش بود و غری از نبی عطفان بود و منات
 از بنی نمری و خزاعه بود و دود از بنی کلب بود و سواع از
 بنی همدان و تغوث از بنی خدیج و لویق از بنی مراد و کسیر
 از بنی حمیر و طایر بصورت توری و بعضی گویند تصویر طایوس
 بود و اعراب بنی داشتند و آسمان و تا بله صورت زن
 و مردی بودند و در صفا و مرده و هضم را میگویند که از آرد و
 عسل و روغن ساخته بودند و بنی حنیفه داشتند در وقتی تحت
 در میان ایشان بودند اما او را شکستند و خوردند و قدری
 از تفر و زندقه ایشان را در بیان منسما بد مذنب قریش
 بود که سید و شفقت بت را عیادت میکردند و هم عباد
 لو اکب بعضی از ایشان مثل شعری و سهل و ریش تیار از
 شفع و واسطه میدادند میان خالق و مخلوق و بعضی
 از ایشان شرک میدادند این اقسام را بلکه همه
 ایشان خدا را می خود میدادند و در طواف هر یک
 و مرد عریان طواف میکردند و زبان ایشان بر سهیل
 طواف در روی در افتاده مردش چهار پایان بجا میزد
 و یا شوط میکردند و خوردن حیوانات مرد را حلال می
 دانستند و اعتقاد ایشان این بود که ملائکه دختران خدا

که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن راه رفته
 است و بر تخته و نوا به که برای آنحضرت می آوردند لایحه الضم
 میداد و بر امر عظمی که واقع میشد از برای شرف و تخریصی از ایشان
 متصوره میکرد و دیگر نیز مربع نقشست و پاسبان روی پاسبان حضرت
 نبی و بیچاران و بر روی بنده کمان چشتری میخورد و مومن را
 از برای خدا دوست میدادست و خدا را بسیار مناجات میکرد
 و اکثر شبها بفرستان بفتح و سایر مقام میرفت و امرش از برای
 مومنین و مومنات بنحو است و موضع مخصوص مناجات آنحضرت
 چیل فاران بود که قریب یک ماست و شرق خیال دنیاست و
 برینجری موضع مخصوصی از برای مناجات داشتند و در کوه
 خداوند موسی علیه السلام در جبل طور درشت و حضرت عیسی علیه
 السلام در جبل ساعیر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و
 و آنحضرت در ایام نبوت با ائمه المومنین و قلیلی از مومنان
 یا چند تن بر سر کس از سر کوه آن عرب و عظمای قریش مجاد
 و مناقره کرد و حضرت ربه العالمین بر ایشان حاکم
 آمد و سصد شصت بیان قریش که خدایان ایشان بوده
 همه را شکست و دینی ایشان را بر طرف ساخت اسمای بیابان
 قریش را لات و منات و هبل و غری و سواع و دود و بعل و
 یعز و یعوق و نسر و طایر و یک و اسان و نائل و حبیب و

و جان برود و بر آنحضرت که زبان بشوهر خود را با و مهر بستم نهادند
 بدین مدتی مثل زینب بنت جحش و حلال بود سر آنحضرت که
 زبان خود را بخیر سازد و میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند
 و از آنکه بپند یا از آنحضرت جدا شوند ولی کار خود برودند
 و حرام بود بر آنحضرت عقد گرفتن و استبدال نسائی بر آنحضرت
 ردالود و غنائم دارالحرب و خیریه از اهل ذمه و غنائم
 یعنی آدم بر آنحضرت حلال بود و زن و ثنای ساقی و دیگر
 آنحضرت لعینانست میرفت سر خد راه و در قمشه و دولاب
 بهاران میرفت بلکه سرگاه مؤمنان میبردند بقبر کعبه
 ایشان داخل ^{بیشد} میشد و صفاقت میکرد و چند
 خبری کم داشت و سرور از گوش ملی بالان سوار میشد
 و در روی خاک با فقیران و غلله‌ها خود خبری میبرد و
 بدین درویشان میرفت خصوصاً فقیرانیکه در صفاقت بودند
 و یا اصحاب صفاقت مشهور بودند و بوی خوش و عطر میمالید و
 ربیایانیت وصال بوته نمیکرد و دشنام سرگزیده نمیداد
 و عفاة و ترمیزین امت را تفرین میکرد و در اسلام کردن
 سبقت میکرد بچو که سراطفال و زمان سلام میکرد
 و در ایام قابلیت فرمان عرب صبا و مسأله آنحضرت
 متعارف بود و بر سر آبی که شریف میبرد و بعد از بقیه

میکرد و اغنیا و فقر آنروان حضرت یکسان بود و رعایا
مالداران را بسبب دنیای ایشان نمیکرد و در هر ذرت از وی
آید بقصر او مسکن میداد و اندک برای سدر شوق و شوق
عمان بر میداشت و هر دم بود بر امت که آنحضرت را بسم مبارک
یا کفیت یا اسم یا کفیت تنها یاد کند بلکه بایست خطاب
یا رسول الله و یا نبی الله میکرد و آنحضرت هرگز نغره فقره
نکرد و صدای بلند نکرد و از برای دنیا و جاه او منعم ننمود و طلب
دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه مومنان و اهل حق
خود بود و اکثر روزهای روزه بود و بسیار میشد که در روز روزه
گرشته بود و همیشه یایم اللیل بود و در بلاهت و سختیها و محنت
و از ارادشندان و طغیان منافقان و عیبای اعصاب
امت جبر می نمود و عذاب قوم خود را از خدا خواست و دیگر
قیام لیل و نماز و تسبیح و استغفار و محبت و اخلاق
امت و حرام بود بر آنحضرت و نبی با ششم صد نفر یعنی از گناه
داه و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و هلال و غیر
آنحضرت نه زن تعقد و دام محبت و اخلاق امت و وی و
زمان آنحضرت بجز که مادر این مومنان بود و حرام بود بر آن
که زمان او را تعقد خود بعد از وی حد او شد و حجاب زمان
از هر طایفه در زمان آنحضرت بهم رسید و طایفه او را هم باقی نمود

از غذایان آنحضرت شقران بود و سالم و بسیار و مزارع
 و موی همه درید از جمله عطای مومنان شد و الوصال کینه
 و همه اهل مکه تا عتبات فتح آن بلده شریفه و سایر مواضع
 که مشغول المعنوه بودند همه از زندگان آنحضرت بودند و حاصل
 و خوار از عبادت آنحضرت آن بود که هرگز تخلف نداشتند و آن
 و ستم و کتافت دین نداشت و چهاره و گمانش میکرد آنچه
 از آنحضرت واقع میشد از شک خوشتر بود و تقاضای آنحضرت
 را از دوست و دشمن هرگز کسی ندید و زمین اثری نبود و چنانچه
 از پیش رو میدید از جفت سیر نیز میدید خواه در روز و خواه
 در شب هر طرف که رو میکرد یکگاه راه رعب و سراسر او در
 و بهای افتاد و سایه نداشت و اسیری همیشه بر بالای اسر
 حضرت استاده بود و هر وقت که حرکت میکرد و اسیر حرکت
 میکرد و چون بر زمین صلب و شک راه میرفت اثری
 مبارک نداشت و تحکیم از نبی آدم در جرب با او مستقیم
 نمیشد و نمود و در قوت کسی با او برآی نداشت و چون بخواه
 میرفت مل آنحضرت بدار بود و سر که شمع شکفت آنحضرت
 در خواب می شنید و هرگز خنده قطعه نگذاشته بلکه تبسم می نمود
 و در میان آنحضرت می نمود و سر و پا بر سه راه میرفت و تند
 و خلعت و درخت نمیکرد و کج گشتن و عیوس نبود و نوافع نداشت

حی اصفیانت و چون اسلام اختیار نمود و انحضرت او را ابو
 عبد الله گنید و از نام او را سلمان گذاشت و از شکر
 قلندران میگویند که محبوب بود و آلت تناسل نداشت
 دروغ میگویند بلکه زن و فرزند داشت پس حجتی داشت و نام
 عبد الله حضرت رسالت او را از او کرد و از کمال مومنان و
 بزرگان است بعد از امیر المومنین و اولادش صلوات الله علیهم
 و در میان صحابه از سلمان کسی فاضلتر نیست سیدان نیز
 او اتفاق دارند حضرت رسالت پناه در شان او فرمود که
 که سلمان منا اهل البیت و حدیث سلمان منی منی
 از سخنان سلمان در روز تقیه صحابین امیر المومنین علیه
 السلام گفت قال الراعی القریبی فی کتاب الله منی
 اخذت السماه علی سلمان الفارسی یوم التقیه فقالوا
 یا ابا عبد الله انک شیخ مدینک و علمک و همیک
 من رسول الله صلی الله علیه و اله فقل یدر لامر قول لا ینک
 غک فقال یا الفارسیته کوم اگر شنودم عذر جلیع فقالوا
 یا ابا عبد الله فقال یا الفارسیه کفتم الیکما بریدتم الینا فقل
 مالک حب ان الامر منصرف عنکم ثم منصرف عن الیمن
 الیس اول من هلی البقره و اعلم النعم بالاحکام لا یمنی فاما ینهم
 من صنوف الفضل کجها و لیس فی القوم ما فی من الحسن و دیگر

حمزه سید الشهدا است رضی الله عنه او نیز شرف اسلام و در که
 منظمه مشرف شد و در جنگ احد نصرت جشی مشید شد و قاتل
 ابو یعدازین مسلمان شد و از اهل بهشت شد و اول شیعی
 که در اسلام بهر سید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه سی و نه
 ساخت نه بخت بود و بندان ریمان نبود و قبر الحجاب و اهد
 ست و اهد کومت و در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابطالب در مکه
 منظمه است در آن سال که الوطالب فوت شد ام المؤمنین خدیجه کبری
 سلام الله علیها نیز فوت شد آن سال را عالم الحزن نام نهادند
 و حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله بعد از فوت ابطالب
 از مکه منظمه بمدینه مشرفه بهجرت فرمود و از یوم هجری در اسلام از آن
 روز بهر سید و دیگر از اعمام انجرت هجرت رضی الله عنه است و
 و الوطالب ای مدینه رفت و قبر او در یثرب است و مدخلای عجاوبه
 است و دیگر از اعمام انجرت عید کثیری است ملقب بالولید
 او ایمان نیامد و بار و جبهه اش ام هانل نبوت حرب که خداوند عالم
 او را حال الطوب خطاب کرده است و سوره تبت حدیثی است که
 است که تا ازل شد و این جبار عم ایام نبوت انجرت را در جبهه
 و جبهه انجرت جبهه نبوت عید الطوب است مادر زین العوزم
 و عا که غلامان انجرت سلمان فارس رضی الله عنه است
 او روزی است از مردم شیراز است و یثرب گوشتدار ولایت

حریت و سب و ایستی نه مرتبه عثمان را نفرین کرد و فرمود که عثمان
 او را کشت هذا او را کشت و بعد از دور دور رقیه از آن دور
 علی کجوا رحمت الہی از جمال محمود و زینب و رقیه سرد و درین
 وفات یافتند و در ایام حضرت رسالت پناه علی الہ علیہ
 و آلہ و حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام بعد از وفات آنحضرت
 از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکه معظمہ پیش از بعثت وفات
 یافت و از رحمت آنحضرت ملقب با الوالد قاسم بود و اسیرانم و درین
 مشرفه وفات کرد سلام الہ علیہ و علیہم اجمعین اعظام کبر
 جناب الوالد رضی الہ عنہ شرف اسلام کہ مرتب شد اسلام
 خود را پنهان میداشت از کفار قریش و برادران برای
 مصالحی چند و چون مخرج آل فرعون بود و درین امت که او نیز
 ایمان خود را از فرعون و قبطیان پنهان میداشت چون
 الوالد بفرع همیشه زخم بود و مبارک تمام داشت بعثت جبر
 مکرر کلمہ طیبہ می گفت باین نحو کہ کسی نفہم اسد ن لمصافا
 لاھا یعنی استند مخلصا لا الہ الا اللہ و اکثر کفار این
 کلام را نمی نفہمیدند و مروجہ از ابای خود نقل می کنند
 کہ نقش نگین الوالد علیہ الرحمہ این بود کہ فصلت باللہ
 نیرا و یابن اخی بیاد یابی علی و قتیاد کو سائہ پستان
 این امت در اسلام دو گوی چند میخورند و دیگر را خام
 کشت

رضیت

قرانی را تبدیل میکرد و صیقل میبخشید و سیده زمان عا
 فاطمه زهرا را در جباله زوجیت امیرالمومنین علیه السلام بود و
 و ده خانه عثمان بود و زینب و فاطمه ابی العاص بن ربیع و عثمان
 رقیه را شنید کرد و ابی العاص قوت شد با زینب را خود کار
 کرد و سینه را از این جهت است که عثمان را ذی النورین میگویند
 و سینه است رقیه آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مغیره
 بن ابی العاص عم عثمان را طرد نمود و خون او را بدر کرد و او را
 لغت کرده فرمود کس که مغیره را نکند یا او یا آب و نوشه نمیدهند
 است عثمان از آب و نوشه و شتر و ادوازه بدین پیرون
 کرد و قدری راه رفت شتر او مرد پیاده براه افتاد و تحلیل او باره
 شد و با تمامی او میروح شد و از رفتار عیاض شد یکم ابی در زیر
 حاری افتاد و جبرئیل علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 پس آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام و عیاض را فرستاد و بنوع
 را کشتند عثمان چون اعتقاد بودی بدانست بماند کرده رقیه را
 بسیار زد و گفت تو بدرت هم کردی که فرمود که مغیره را کشتند و با
 کینز رقیه زنا کرد و رقیه به بدر نیز گوازد و بنعام کرد که عثمان مرا
 آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام را فرستاد که برود دختر را در دست
 را بیا و حضرت امیرالمومنین علیه السلام شش ماه خود را بر سر او گذراند و
 را بخانه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله

اب آن جای که کوه بیتوت و رفع شده و یا کوهی که مشرف
 بطاق سبطام و در دامن این کوه شهر دامن حصار بوده و بعضی
 گویند شهر سیمکان بوده که مقرر سلطنت آن بیسعات بوده
 و حرفش این بوده که چرا آنحضرت نام خود را مقدم بر نام من
 نوشت و جواب نامه مشت فاک و در کلبه کرده فرستاد چون
 قاصد برگشت و خاک را آورد و حضرت فرمود که خونت خاک
 ولایت او بدست ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت
 ولایت هم و شام و روم و هند و ایران و توران بدست لشکر
 اسلام منتهی شد و نامله و یکریا و شاه عین فرستاد و دینار سلیمان
 شد و ولایت عین را بملایمان آنحضرت و انکدانت و نامله
 بحرین و قطیف و لیس و جبل عامل و رستاد ایشان بنیر سلیمان
 شدند و ولایت بحرین و قطیف را با آنحضرت و انکدانت که هر سال
 خراج بدهند کاتبان آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم کاتب
 و می بود و هم ضابط و هارن قرآن بود علت این بود که حضرت
 رسالت خلی الله علیه و آله خط ندانست و سواد و مامور بنویسند
 و خواندن بنود و وقتی از اوقات عثمان کاتب بود و ابی بنی
 کعب و عبدالله بن ابی اسراج در آخر عبدالله را مغزول فرستاد
 و او را لعنت کرد و طریقه نمود هر اگر آن طعون آنکراف ایات قرآن
 مینمود کم و زیاد میکرد مثل عفو رحیم را عفو رحیم مینوشت و آیت

جنبه فرستاد که طبق بنیادی بود مسلمان شد و دست و دل
 را با چیزی جدا نرخت و بدو افرستاد و بعد از خود است و در
 اسلام وفات کرد و همیشه و حشر مثل جبروت او را حضرت
 رسالت نباه داد و او را حضرت در مدینه مشرفه بود و بر و نما گذارد
 و با عجز از آن حضرت زمین جنبه مرتفع شد بنحویکه خدازه این شاه
 را دید و از نیت که سندان نماز جماعت را در کوفه و بازار کجی
 کند در نیت دوازده و تمام در مسجدی با سرها که باشند و نواز حاصل
 میان خود و امام مصلی عمدانند سر خند مسافت بعد شده
 و نامة دیگر بخسرو و وزیر بادشاه عم فرستاد باین مضمون و به
 عبدالله بن خذافه داد و روانه کرد بسم الله الرحمن الرحيم
 من محمد بن عبدالله الی برادر بن هفتر فانی احمد الله
 الذي لا اله الا هو القيم الذي ارسلني بالحق بشيرا
 وتذيرا الى قوم عليت السفقة وسلبت عقولكم من الله
 الله فلا عقل له ومن يعقل فلا هاديه له و ان
 الله بصير الجباد اما بعد اسلم وتسلم واندر محراب
 من الله ورسوله وبعثهما ان يدخت مسلمان نشد
 و نامه آنحضرت را در بدو در اب انداخت و گویند این
 روید که در حوالی بلده کرمان شاهان میگذرد که معروفست
 بقراسو این آیت بود که نامه را در آن انداخت و کنار این

بن مقلون و خطبه عیسی الملک و خدیو بن الیمانی و ابو
 حذری و ابوالیور الصاری و ابوالهشیم بن الیقینان و شبل
 بن حنیف و زید بن حارثه و ساقه بن زید سلام الله علیهم
 و زعمی الله عنهم از شافعی بن ابوالکریم و عقیماش و طلحه و سر قاسم
 سعید بن ابی و کاهن و سعد و ابی عبیده بن الجراح و سالم
 مولی الی خدیو و معمر بن شحبه و عمر بن عاص و خالد بن
 ولید و ابونیر و مسعود و ابورقیان و عبدالرحمان بن عوف
 لعنه الله علیهم و کلاب بن الحکم و در ایام تنویر مکة معظمه و
 مدینه مشرقه و کثرت و ولایت یمن و محاوره و تهاجم و هتیار و
 عمان و قطیف و کلبا و حجاز و تمام باده و بخاران و غیره و قلع
 ان یا مصافات و ی و کل قبایل عرب و ولایت بحرین
 و توابع آن و بعضی از مواضع شام و طوائف و کوشه و جل عامل
 و خراسان و موصل و نزد اهل ست و الله اعلم و در سال فتح بحرین
 یا ششم تعویذ یحیی ان حضرت امام محمد که نامه یلک اطراف و
 سلاطین جهان تو کسب و ایتان و یا سلام دعوت نماید
 اول نامه به قتل قتیبر روم نوشت او مسلمان شد و اسلام
 را مخفی داشت پس برادرش او را برادر داشت و یکسال
 بعد از شاه شام نوشت او عذر آورده و ابی با حیریه
 چند فرستاد و توفیق اسلام نیافت و نامه دیگر با همیاده

رقید و زینب قرزند ان خدیجه اند از شوهر سابق و این قول
 مبروکست و قرزند خوانده انحضرت زید بن عارثه بود
 خطاب فرزند می شرف شد و اسامه بن زید بعد
 از آن اول سگت که انحضرت از اعرابی خرید بود و مسلم
 این اسب نیز داعرابی نیز میس بود و دیگر مرغ برای ان
 این نام را برود کند انشته بود بد که نیمه را خوب بیکشید و دیگر
 لزار است سبیلی از علما التوفیق است که معنی لزار است کسب
 ایسی بران سبقت نمیکرفت مگر آنکه دایماند از رفتار دیگر
 نذر و تحریف بود که زمین را در دوندگی مثل الحاف در سیم می
 بجد و دیگر در دانت که تمام داری بدیم برای انحضرت آورده بود
 و ازین ستن اسب متقی علیه فاضله و عامه است و دیگر اسب ابلق
 است و ذوالفقار و ذواللمه و مرنجل و مرقان و یوسف
 بکر و ادم و ذوالجناح و امیر و غیره و زید و عی و صاحب
 و سر دار و داماد و معین و یاور و صاحب علم و مرمی و حور
 و لعل و لعل و عالیقدر احمد سرکار غیر فرار بود و حضرت زینب
 حمزه و حضرت اسباط بن عباس بن عبد المطلب و فضل عبد الله
 ابن عباس و عقیل بن اسباط و سلمان و مقداد و ابودر
 و عمار و یاسر و عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباد
 و خرمه بن ثابت و ذوالشمال و دین و جبرئیل مطعم و عثمان

بن مسعود و جابر بن عبد الله

علیه السلام سردار بودند و علم بالاولیاده و تمام این قنوجات
 را حق تعالی بر دست او ظاهر گردانیده و بعد از و ازواج بغير از
 ام المومنین حدیجه بنت خویلد رضی الله عنها نه زن نکاحی بقصد
 دوام داشت و ماریه قبطیه مادر ابراهیم سلام الله علیه فرزندان
 حضرت کنیز و در زمان وی عالت بنت ابی بکر بود و حضرت
 اوراحمه خطاب کرده بود برای آنکه نسبت با سر زمان
 نجیه تر بوده و کمال کثرت ملائین اهل سنه میگویند که جمیع مشوقه
 آنحضرت بود و با او عشق باری میگردید و میگویند که آنحضرت او را بدو
 مبارک بر میداشت و آن بر دوش آنحضرت بامیگذشت و بر
 میزدی میرفت و او را کسیر میفرمود و دیگر حصه دختر عمر خطاب
 بود و ام حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه بود و سوده بنت
 و ام سلمه بنت ابی امیه رضی الله عنها این پنج زن از قریش
 اند و از دختر قریش صفیه بنت جحش آنحضرت حبیره و میمونه
 بنت حرق ملائمه و زینب بنت جحش ملائمه و حویره بنت الحارث
 مصطلقه و عروا و ... قاسم از حدیجه گیری بود و رضی
 الله عنها و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت و کوننده و بر سر
 بود طیب و طاهر و بعضی گویند طیب و طاهر لقب ابراهیم و قاسم
 و حبایای آنحضرت فاطمه زهرا صلوٰه الله علیها بود و زینب
 سلام الله علیها مادر ایشان حدیجه گیری بود و بعضی میگویند

اقصی ملقب بنی نشی پادشاه الحاکم امیر لود و نماز حق
 منه سورت از جمله عنایت که حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله با عنایت فرمود که از ردن آن نماز در میان امت است
 و بعد از آن غزوه فتح مکه معظمه واقع شد و در نیم حیا و عدد
 لشکر آنحضرت بدو آمده هزار کس رسیدند و درین سال آن سال را
 از کعبه انداختند و شکستند و مهمل را آنحضرت فرمود تا بکنند
 و در باب اسلام خاک کردند و بیت پرستی در مکه معظمه برطرف شد
 بلکه در میان عرب هم و کفار فوج فوج ندقی اسلام در آمدند و التوا
 و بینه زاینه زوجه اش از ترس مسلمان شدند و بعد از آن غزوه
 خبیثه واقع شد پس غزوه طایف پس غزوه تبوک و درین حرب
 لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در
 سه غزوه حاضر بود و شکست کفر خاک میکرد و در بعضی ازین غزوه بد
 مبارک خود حرب کردند اول بدر کبری بود و آن در روز حجه
 بمقتضی ماه مبارک رمضان بود سال دوم هجرت و دیگر جنگ
 احد بود و آن در ماه شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق
 فقیطه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد و جنگ بنی
 مصطلق و بنی لحيان در ماه شعبان سال پنجم هجرت واقع شد
 و جنگ خیبر و فتح مکه معظمه در ماه رمضان سال ششم بود و جنگ
 و لشکر آنحضرت تبوک است و در اکثر غزوات حضرت امیر المومنین

استیاده بود و حاکم میکرد و کفار را میکشت در آخر آن
 منقسم شد پس بعد از آن غزوه بکربان و واقعه پس
 از آنکه الکبش غزوه بنی نصر بود پس غزوه ذات الرجا
 غزوه بدر اخیره پس غزوه دو نیمه الحذل پس غزوه خندق
 که با خرباب گویند و واقعه و تخفیف اکل و شرب در روز
 دین جنگ نازل شد و از جمله زبردستان عمر بن عبد
 کثبه شد و لشکر کفار و پیروان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر
 باز صخر بن حرب یعنی ابوسفیان بود و حسب المنوره سلمان فارسی
 رضی الله عنه خندق بدور حدیبیه کند تا ماه مبارک رمضان
 بود و خداوند عالمیان آن محذول مردود و ریاستش منضم
 گردانید پس بعد از آن غزوه بنی قریظ و واقعه و درین
 لشکر حضرت قریب ستم هزار گس بودند و بسیاری از یهود
 کفایت کردند و بقیه السیف از منازل خویش حلالی
 شد پس بعد از آن غزوه بنی کیمان بود بعد از آن غزوه بنی
 قریظ پس غزوه بنی مصطلق پس غزوه حدیبیه و واقعه
 و حضرت اسماعیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب صلح کردند
 بعد از آن غزوه خیبر و واقعه و درین غزوه که طهر است
 حضرت هفت هزار گس بودند و جعفر بن ابیطالب سلام الله
 علیه در روز فتح قلمه از جبهه آمد با بزرگان انصار و

جنگ در مقدم ماه رمضان واقع شده و عسکر طغرل
 اثر آن حضرت که صید و سمره نفر بودند و دوشتر و یک
 اسب داشتند و اکثر بایر شده بودند و طعام ایشان
 بیشتر سیوس آرد و جو و خرمای نوسیده بود و درین جنگ
 بنقاد نفر از ضلای و بد قریش و شیاطین ایشان کشته
 مثل الوحل و عقیقه و شیشه و بنقاد نفر از عطای آن
 قوم کشته شدند مثل عباس بن عبد المطلب عقیل بن ابی طالب
 و درین جنگ خداوند عالمیان جبرئیل علیه السلام را ماضی
 از ملائکه عظام محمد آن حضرت فرستاد همه بر اسبان ابلق
 سوار بودند که اکثر کفار ایشان را دیدند ششم غزوه بنی
 سلیم هفتم غزوه سویق بودند از آن غزوه ذی ایسر غزوه
 احد طعسر آن حضرت درین جنگ هفتصد نفر بودند و سوار
 لشکر شقاوت اثر کفار آنوسفیان بودند و بنده زاینه زوماد
 نیز همراه بود و درین حرب زباعتاب رسول خدا صلی الله علیه
 و آله آن حضرت شکست عتبه بن وقاص شهید شد و حساب ساله
 حمزه رضی الله عنه با بنقاد و نفر از صحابه کرام شهید شدند
 و لشکر اسلام کمر کشید و بخیمه رفتند پنج مکه آمد از سه روز
 الوبکیر و عمر و عثمان از خانه بیرون آمدند و امر المؤمنین
 علیه السلام بپسر حضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله

۱۶
اصول و فروع فقه اسلامی و اصول فقه اسلامی

الله قويا غير رائي في الدنيا ليعتني لم اخذ يا بكر
 خيلك جون ان قاهر الخراف قران نمود مفيد عامه
 و علمای ایشان و ناصیان و اکثر فرق اسلام این قران
 و رسالت است بعض ايات از برای خود تفسیر کردند
 و معنیها قرار دادند و تریک بطریق خوانند و انفاطها
 لغیر بسیار دادند و سر عالم مانند طاربت که به با قران کردند
 و معلوم نمیشود که نزول قران بقدرات کدام تازی شده
 است و لکن طریق ايات از او را ندانند و خوانده اند و سوره
 حمد را از انجمله شنودای و مطوعی و حسن نصیری که از علما
 عامه و امام اهل تصوف است چنین خوانده اند علی هذا الصفا
 یعنی که هر که در این دنیا ^{و علی هذا الصفا} رب العالمین الحق
 از رحیم مالک يوم الدين هیاک لغد و ویاک مستعین
 تر شد تا سبیل المستقیم بسبیل الدین الفتح علیهم
 سوی الموضوب علیهم و علی الصالحین غزوات و غزوات
 ارباب سیر و تواریخ و طلالی خاصه و عامه گفته اند که جمع
 غزوات و جهاد ویا که فارسیست و شش غزوه بود اول
 غزوه الواد آن دینی است در حوالی مدینه مشرفه مدینه غزوه
 بود ششم غزوه عثیره چهارم غزوه بدر ادنی و بزرگ
 جایی است که با بن حرمین است پنجم غزوه بدر بکبری و

فِي شَأْنِ عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
 لَعَصَمَكَ مِنَ النَّاسِ فِي الرُّعْدِ أَنَا أَنْتَ مُنْذِرُ
 مَوْلَايَا وَدَعَلِي لِحُلِّ قَوْمِهَا فِي الشُّعْرَاءِ وَسَيَقْلَمُ
 الدُّنْيَا طَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُتَقَلِّبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي النَّسَاءِ
 أَمْ يُحَسِّدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
 وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا فِي الْأَصْنَافِ وَقَفَوْهُمْ
 أَنَّهُمْ مُسْتَوْلُونَ فِي دَوْلَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَالِكُكُمْ
 لَا تَنَافَرُونَ فِي حَرْفٍ فَمَا نَذَرْتُمْ بَيْنَ فَنَاءِ
 مِنْهُمْ مُتَقَلِّبُونَ لِقَالِي ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَوْلَةِ عَمْرٍَا
 إِلَى أَعْمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَتِي فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَنَا طَلَمْتُ
 وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَسَعَيْتُ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ
 فَلَمْ يَحْضُرْ لَهُ عَزْمَاتِي إِلَهُ فُلُوحٍ لِي عِنْدَهُ فِي عَلِيٍّ
 لِبَيْتَةِ الْمَعَارِجِ مَا أَوْحَى إِلَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 الْإِسْمَاءُ الْقِيَمُ لَا تَأْخُذُ سُنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ كَمَا
 فِي السَّمَاءِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ
 بَيْتِ عَالَمِ الْغَيْبِ وَمَا شَهِدَتْهُ هُوَ الْبَرُّ الْهَيْمُ
 مِنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَى آخِرِهِ الْأَخْرَابِ
 وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ تَعَالَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ كَانَ

والذين ظلموا

بغير حق

سورة النمل

وَيَرْجُوا ثَوَابَ حَمْدِ رَبِّهِ قَلَّ حَلَّ لَيْسَتَوِي الَّذِينَ ظَلَمُوا
وَهُمْ يَغْذِبُونِ لِيُعَلِّمُوا سَيُجْعَلُ الْإِغْلَالُ فِي إِيْخَانِهِمْ
وَهُمْ عَلَىٰ إِغْمَالِهِمْ نَادِمُونَ إِنَّمَا أَشْرَكَ بِكِ بِرَبِّكَ الَّذِي
وَإِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ لَا يَخْلُقُونَ كَعَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ مَتْنِي ضَلَاةٌ
وَمِنْهُمْ إِخْبَاءٌ وَأَتُوا ثَنَانِي يَوْمَ يَتَعَثُّونَ وَعَلَىٰ الَّذِينَ
يَتَعَثُّونَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لِحُفْصِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمٌ سَوِيَّةٌ خَالِفِينَ وَعَلَىٰ الَّذِينَ نَسَلُوا مُسْلِمًا لَكُمْ
مَتْنِي رَحْمَةً وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمَنُوا بِأَنَّ اللَّهَ لَذُو
بُحْتِصِلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سَوِيَّةٌ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا آتَاهَا الَّذِينَ
آمَنُوا آمَنُوا بِالنَّبِيِّ وَالْوَلِيِّ الَّذِينَ لَعَنَّا هَؤُلَاءِ بِهِنَا
إِلَىٰ هَؤُلَاءِ سَيُتَقَمُّ بَنِي وَوَلِيَّ لَعَنَّا هَؤُلَاءِ بِهِنَا
أَتَعْلَمُ الْخَيْرَانَ الَّذِينَ يُوَفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَكُمْ حَتَّىٰ النِّعَمِ
فَالَّذِينَ أَذْنَابُ تَلَبَّتْ عَلَيْهِمْ أَسْتَفْنَا كَانُوا مَا تَلَبَّتْ عَلَيْهِمْ
إِنَّ تَقْصِيرَ فِي جَهَنَّمَ مَقَامًا عَظِيمًا أَذْنَابُ تَلَبَّتْ عَلَيْهِمْ
أَبْنِ الْهَيْتِ تَوَسَّلَ الْهَيْتِ بَعْدَ الْمُسْلِمِينَ مَا خَلَقَهُمُ الْمُسْلِمِينَ
أَلَا بِالنَّحْيِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْهِرَهُمْ إِلَىٰ إِبْخِلَ فَرَسٍ
وَسَيُخْرِجُ بِحَرْبٍ وَعَلَىٰ مِنَ الشَّاهِدِينَ أَمْرَهُ فِي الْمَلَكَةِ
يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي تِلْكَ

بِأَمْرِ

جَهَنَّمَ فَإِنِ ذُرِّيَّتَهُ لَكُمْ الصَّابِرُونَ وَإِنِ عَدُوَّهُمْ
 مَنَامُ الْمُحْسِنِينَ قُلِ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْوَعْدُ أَمْثَلُ عَلَيْهِمْ
 لَحُوقَ الدَّيْنِ وَأَسْجَلُ مَا قَعَدْتُمْ مَا قَعَدَ اللَّهُ وَأَوْفَى
 بِرَسُولِهِ وَأَلْعَبُوا مِنْ آيَاتِهِ لِيُكَفِّرَ عَنْهُمْ وَهُمْ فِي
 الْأَمْتَالِ مِنْ قَبْلِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بِالرُّسُولِ
 فَذَانِ لِيَا أَلَيْكَ بَيِّنَاتٍ فِيهَا مَنْ يَتُوقُ مَوْتَ
 وَمَنْ يَقُولُ مَنِ الْكَافِرُ يُظَاهِرُونَ يُظَاهِرُونَ عَرَضَ عَلَيْهِمْ
 الْخُصْمُ مَعْصُونُونَ وَإِنَّا لَكُم مَّخْضُوعُونَ فِي يَوْمٍ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ
 شَيْءٌ وَلَا يَنْصُرُهُمْ شَيْءٌ إِلَّا لَهُمْ فِي جَهَنَّمَ مَقَامٌ عَلَيْهِمْ لَا
 يُعْمَلُونَ فَلَئِمَّ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَلَكِنْ مِنْ أَسَاحِدِي وَلَقَدْ
 أَرْسَلْنَا مُوسَى وَهَارُونَ فَيَقُولُ عَلَى هَارُونَ مَا أَتَيْتُكَ
 بِكُفْرٍ كَبِيرٍ فَجَعَلْنَاهُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ لَعَنَّا هُمَ
 إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَاتِلُوا فَسُوفَ يَكْفُرُونَ وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ
 الذِّكْرَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَا لِكُلِّ مَنَظَرٍ
 وَصْفًا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَمَنْ يَقُولُ عَنِّي أَمْرٌ فَإِنِ
 مَرْجِعُهُ إِلَىٰ ظَنِّهِمْ فَلْيَسْتَمِعْ بِكَفَرِهِ قَلِيلًا قَلِيلًا فَسَيَكُونُ
 عَنَّا التَّالِكِينَ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بِالرُّسُولِ وَجَعَلْنَا لِكُلِّ
 إِعْجَازٍ الَّذِينَ آمَنُوا عَمْدًا فَتُؤْتَىٰ مِنْ أَثَرِ الشَّامِ وَمَنْ
 زَيْتٌ عَلَيْهِ قَاتِلًا بِاللَّيْلِ وَسُحَابًا جَدِيدًا يُحْدِثُ رَحْمَةً

نَقَضْتُمْ

ر
 ز لَعَنُوا
 بَابِشْم

لَسْتُ

يَنْقُضُهُمْ

فِي

الْجَوَابِ

أَجْرُهُمْ

فِي إِلَهٍ لَهُمْ خَزَائِنُ النِّعَمِ وَالَّذِينَ يَكْفُرُونَ مِنْ
تَحْتِهَا أَمْكَنُوا لِنَقُضْ مِيثَاقَهُمْ وَمَا عَاهَدَهُمُ الرَّسُولُ
عَلَيْهِ لَقَدْ كُنُوا فِي الْكُفْرِ أَنْ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ
عَصَوْا أَوْصِيَ أُولَئِكَ يَنْتَقِلُونَ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ
لَهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِمَا شَاءَ وَاقْطَعُ مِنَ الْمُلْكِ أَيْتَةً
وَالرَّسُولُ وَجَّعِلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أُولِيَا عَمْرٍ مِنْ خَلْقِهِ يَفْعَلُ
بِمَا يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ
مَنْ قَتَلُوا رَسُولَهُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ أَنْ أَخَذَ
شِدَائِهِمْ أَلَيْمٌ أَهْلَكَ عَادٌ وَأَمْوَدٌ بِمَا كَسَبُوا
فَجَعَلَهُمْ لَكُمْ لَذَّةً تُرْكَى فَلَا يَنْفِكُونَ وَفِرْعَوْنُ مَا ظَنَنِي
عَلَى مَوْجٍ وَارْتَدَّ عَرْسُهُ فَأَعْرِضْتُهُ مِنْ نَحْوِهِ فَأَجْمَعِينَ
لَتَكُونَنَّ لَكُمْ آيَةٌ وَإِنَّ الرُّسُلَ فَا سَتُورُونَ أَنَّ إِلَهُكُمُ
يُجْتَمِعُونَ فِي كُتُبِهِ الْحَشْرَ فَلَا يَسْتَلْطِطُونَ الْقَوْلَ حِينَ يَشَاءُونَ
إِلَهُ الْإِيمَانِ مَا وَهَبَ لَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَلْ كَلِمَةً بِالْإِيمَانِ الرَّسُولُ
يَنْتَعِلُ الْكَلِمَةَ زَيْدٌ فَسُوفَ يَكُونُ زَيْدٌ قَدْ خَلَسَ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ
آيَاتِي وَهَلْكَ مَعْصُومِينَ مِثْلَ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بَعْدَ مَا يَبْعَثُ إِلَيَّ
أَجْرَهُمْ جَنَاتُ النِّعَمِ إِنَّ إِلَهُكُمُ الْمُغْفِرُ الْوَدِيدُ
أَنَّ عَلَيَّ كَلِمَ الْمُتَّقِينَ وَأَنَا الْوَفِيُّ بِهِ فَهَبْ لَوْمَ الَّذِينَ
مَا نَحْنُ بِعَمِّنَ كَلِمَةٍ بِلَا فُلِينِ وَأَكْرَمَهُ عَلَى أَهْلِ

الْجَمَلِ

بس والفرح بس والضحی بس الم نوح بس والعصر بس العباد
 بس انا اعطناک الکونین بس السکم التکافر بس رایت بس
 کلغزون بس الم ترکیف بس قل اعوذ رب الفلق بس قل
 هو واللہ احد بس والنج بس عس بس انا انزلناہ بس لیس
 بس روح بس فالمتین بس لایلاف قیرش بس القارعة
 بس قسیمہ بس حمزہ بس المرسلت بس قاف بس ملائکہ
 بس کبیر بس بس طہ بس شعرا بس قصص بس نبی
 اسرائیل بس یونس بس یسود بس یوسف بس حجج بس
 انعام بس ضافات بس لھن بس قسم بس سبا بس
 زمر بس نوح بس حم حمزہ بس عقیق بس زخرف بس
 دخان بس حاتہ بس احقاف بس زاریات بس
 غاشیہ بس کہف بس نحل بس ابراہیم بس انبیاء بس مؤمنون
 بس الم شرل بس طور بس ملک بس ہادہ بس دوہلج
 بس عم یشتا لون بس نازعات بس القطرات بس
 انشقق بس روم بس عنکبوت بس مطفین بس توبہ
 بس اعراف بس فرقان بس الم سجدہ بس فاطر بس
 یسین بس حق بس مؤمن بس واقعی بس طاریق
 بس طلاق بس حق وانی نشتاد ووقت سورہ ست
 کہ جکہ نازل شدہ ونام مکہ در سر سورہ فی قرآن یہ

شوال من مدینو مدینو حیو و سر و ب رکونا منش
 رمانه سینا بیا متو ملک کار من راس شوال را
 زابا شور ما مند ستن شتا شو ملک ز الوین
 ملکونالکھو نرکنا سکنس حکم و از مرده ده وین
 سناره و قران محمد و عرض بیت رسال شجرا بعد نم
 فرد آمد ترتیب نزل قران بدین نحو که مذکور میشود
 اکثر مفسرین برین اندوین قرانیکه در میان بیت باین ترتیب
 سرکه اول الحمد و بعد از آن البقرة با آخر قران که قل اعوذ برب الناس
 است جمع کرده عثمان است که بدین ترتیب اخذ روایت کند الوحد
 مدنی نزار الحسینی القامینی که گفت خبر داوود ابو القاسم
 عید الله ابن عبد الله الحکامی او گفت حدیث کرد مرا
 قراری ابو یوسف یعقوب سر محمد مقری او گفت حدیث کرد
 مرا محمد بن الوفا مر الوضرفر او گفت حدیث کرد مرا محمد بن الوفا
 که حدیث کرد مرا قراری ابو یوسف یعقوب سر محمد مقری او
 حدیث کرد مرا محمد بن برید ستمی او گفت حدیث کرد مرا زید
 سر محمد الوسی او گفت حدیث کرد مرا عروین هاجن اعطی
 بن عطا از بدیش از ابن عباس که گفت انی نازل شد بمکالم
 باقر اودین و انما نزل فی من قبل نزل من قبل نزل
 ادا انمن کورت بس کج اسم ربک الاعلی بس و لیل اخلاص

محمد بن یوسف
 فقه نازل شد
 بعد از نزل
 در عرض

سنا را که ار سیس ما ز کاره اش فار قلیط
 یو انما سکتولن یوتیمش یوانیو نایس نا یانی
 صلت یوی خاج ها نصک توها لا صصل
 کاغا که ای کاغا ک ایس کام کیم زید تران
 سین است کس میا ز حشما زید آسواس
 یونا هات از کارا استون دیووز کارا استون
 تیر یوا کاخ صیا و یوندا او طاو و ز سر کین طلیا
 دل از نان نو کو احسینی زانون نورا استون
 سیابل ای از رش تا کن کر کسیتوس تا کا و رش
 یوان از امواته ای از رش تا کن کر
 محوس انت که بین کتاب صف است و هاما حکیم که از یکا سر
 حکمای فرس است در کتاب فرسنگ الملوک بانی تصریح
 کرده و اثبات بنوت اخبر کرده است هر چند که لغت
 نرند و استماع مقوم کسی نمیشود و از لغت سرانی مشکل تر
 است اما قدر که ضرور بود از لغت نرند به پیلوی و از پیلوی
 نهارسی ترجمه نمود از برای محت سران ان پیام ایرد
 پیام نوا فریدون دکتو ناز کوم ها تو اکتیا استیم
 شطر نیمه زما کو کما کد من و عثور جا و علی سرور
 زمره ایزی ما نا کیش خند شتان شیلینا

شده است که استخراج نموده ام و متفق علیه بود که این
 آیات تورات است و در کنار دارند و کوفت اتم تا و یعود
 فی اسرائیل کموشی یذاعوا ذونای تا تم نای و ی
 بنجامع حیما کامانی با قلم بر ایجا آذ و کما ی الو
 نشما ما عون ال اشمو نیل قول سمعی خا هن حتی
 راجی اتویم او رما او و اتو نسیم آشبار یواید
 رو نای اقصر لاهم میقتل هم کما موخا ذنا تنی
 یعیو و یتر کاهم اک کل اشیر او بر ذنیهر بار اصوتا
 و صها یوشما و زشیسنا یووخ هکوم اشما عییل و
 باب ثوت بنو ما صلی الیه علیه و آله از انجیل مرقوس ویم کمال
 منی شماره ثبت و چهارم با صطلح ترتیب ان کتاب
 و اگر هم اکثر نصاری این انجیل را اسامی میدانند و میکنند
 که لغت حضرت عیسی علیه السلام چهار لغت از حواریین یوحنا
 و منی و مرقوس و یوحنا لفرموده ان حضرت احوالات ویرا
 از ابتدای تولد تا باستان رفتن نوشتند و این انجیل
 که در میان نصاری است و جمع فرق نصاری بر یک
 انجیل را بلوغ خود نوشتند از زوی این چهار انجیل
 رنیت از آنکه در ثبوت بنو ما صلی الیه علیه و آله تا نازل
 شده است آیات انجیل و انسانی تورا یسیر

۱۰
را اهل بند و حین و خطا و شام و روم و قزاق و تمام
اقالیم سبعیه و ماورا الاقالیم و یا حوج و یا حوج و طوا
حات بن حان از شیاطین و از سرمن و غفار است
و قس لا ینس و یراک و غولان و قاطعه خلایق و زام
از دوی العقول و بعضی میگویند انحضرت مبعوث بود
بر ملائکه و روحانیان همه و این قول نیز دقیقه قولیت و در
زام نبوت انحضرت سیزده سال در مکه معظمه شریف داشت
و در سال در سیزده مشرفه خلایق را هدایت مینمود و جبرئیل
علیه السلام بیست و چهار هزار مرتبه بر انحضرت نازل شده بود
و نصف این عدد خوانم گفته اند و در مرتبه جبرئیل را بصورت
اصطی خود دید که مابین آسمانها و زمینها پیر شده بود و در عظم
انحضرت و کلمه روح الامنی علیه السلام بصورت چوبین
صدیقه کلبی نازل میشد و روح ملکیت اعظم از تمامی ملائکه
و اکثر امرا می ملک بر انحضرت نازل شده اند و یک از
انبیای عظام بمعراج رفت مگر انحضرت که دو مرتبه یا بیشتر
و یکمرتبه هم نقل کرده اند که بمعراج رفت و دو مرتبه مشهور است
یکمرتبه جسمانی و یکمرتبه روحانی و در مقام قایم و سینی
مخاطبه خطاب رب الارباب و آیات نورانی تویت
که در شان حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله نازل

هست که انا ولدت فی زمین الملک العادل ادا
 عادل یاد کرده است ذات نوشیروان محوس بوده
 و از عده نارهون صیت عدالت ادرام شرق تمام
 مغرب خسیده بود و عادل واقعی بوده حق تعالی ادا
 بسبب کفرش مواخذه نمود و حکایت طای تا لب
 سخاوت و مکان این نژاد را عرفان خواهد کرد
 بعینت الحقت در شب دوشنبه بیت و بیستم شب
 در خانه حضرت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها
 در یک مظهر واقع شد بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش
 گذشته بود و والدین آنحضرت سلام الله علیهما سرود
 شد بودند و در تند عزت عم خود حضرت ابیطالب
 سلام الله علیه سرورش یافت آنحضرت قبل از رسالت
 نبی بود و ذات مقدس خود بدین سیم سجده عذار
 عبادت نموده و الا بطریق مرصیه خود و انکه تفسیر میکنند
 که شریعت حضرت لوح علیه السلام محل مبارک و بیخود
 گویند بطریق حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و بعضی میگویند
 شریعت حضرت عیسی علیه السلام بوده از اقوال کاتب
 عامه است و اصلی ندارد و آنحضرت مسووف بود بر کافران
 از شرق و غرب و عرب و ترک و یمن و سفید و سیاه

عزیر مد کتاب حضرت سلیمان علیه السلام که فرنگان
 برنگا لید انرا اکثر کشتیانی علم است مد کتاب مد تر
 بی توریت در فصل سوم اسم انحضرت شریفیت
 و در کتاب سه فرنگان یلکه کیم عسویان صاحب است
 خاتم زیرا که قایلند که قائم انبیا میاید باشد و بعضی بتمام
 این را انحضرت عیسی علیه السلام میده وانی موجب
 یقلدن مذیب انبیا است زیرا که انبیا و اولویت را
 انحضرت میدهند و لاوت با سعادت انحضرت در روز
 جمعه بقیه تمام شمره مع الدول عام الفضل واقع و این
 بود که کما شکی بادشاه همیشه ابرمه را سر دار نموده با فضل
 و لشکر کثرتی مکه معظمه فرستاده بود و حق تعالی انرا انرا انقاد
 مستحیل نداد کرد و ابابیل را بر ایشان مسلط ساخت
 و کلینی رضی الله عنه و کما فی التفریح بدو از دهم ربيع الاول که
 و عامه برین قایلند و ظاهر اگر حدیث محمول بر گفته باشد و قول
 انکیاب بعد از بیست سال از سلطنت کسری بود و کسری بزرگ
 عادل بن قباد بود از جمله ملوک ساسانیان هم و ان هم کسری
 در بیست و نهم دینا تسلط داشت و ملوک شام و یمن
 و چین و هند و عرب او را اطاعت میکردند و دارالملک
 در کوفه و مدائن سیوم عراق عرب بود و انحضرت فرمود

علم السلام ویدر انحضرت از اوقات مشهور ترست و مادرش
 آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب
 و مادر انحضرت حلیمه سعدیه است و مریحه انحضرت ام ایمن است
 و سرور رضاعی انحضرت ایهی بن ازم ام ایمن و عثمان بن
 مطعون است که از اکابر صحابه است و قبر او خارج مدینه است
 که بعضی توهم کرده اند که عثمان بن عفان امام شیطان است
 اما غلط است و نام مبارک انحضرت آنکه از اوقات طاهره بود
 در تورات حید بود و در تورات بطریق صحیح مود
 مود و سروات و دیگر او و ما او و در تورات لغت
 حبشی مانند و در انجیل اسمایی احمد و در انجیل منور
 فهمید و در انجیل متی مار کاره و در انجیل مرقس
 فارقلیط و در انجیل لوقا مخطا ریح و در انجیل قرقان
 شنبطاب و در انجیل یوحنا ناکا و و در کتاب ترد
 البتاع مجوس که صحیف میگردند سید و در کتاب باجیل
 و در کتاب انجلیون عبد الله و در کتاب انجیل علیه السلام
 ایمان و در کتاب قرقف پسندیده و در کتاب سبکونی
 کشی و هفده و در صحیف حاشی و سروات و دیگر معنی
 و در زبور طاب طاب و در لغت رونی فلیطیس و
 و در لغت یومان محتق و در کتاب بنجیا و بنجر علیه السلام

لایحه

نور

[illegible]

روزی فرمودند میدارند و از رنج مشغولند بام که چنان که
 رنج میکنند و اینها و او صیاد و صالان و ملوک و سلاطین
 اکثر مومنان از نسل اویند و این نور از سام مشغولند
 و از ویه شایع و از و بار غو که بعضی او را بود علیه السلام
 و از و بغیر و از و بغیر و یا و عرو و از و یا شروع و از و
 و از و تیاریخ و از و یا بر اسم علیه السلام که محوس گویند
 و از و نشت چنین است که صاحب کنایه صاحب که عبارت
 از نزد و یا نزد است و اینکه اهل سنت پدر که حضرت و از و
 میدارند محض غناء و فقر است بر آنحضرت و از و حضرت
 است و اینها و او صیاد و او صیاد و او صیاد و او صیاد
 غیر پسند و از و صلیب شرک و در هم کافیه پرورش می یابند
 این قول ایجابی شیعیه است پس گوید آنحضرت از اسرار اتم علیه
 مشغول و از و فیقیدار و از و کج و از و نیک و از و نیک
 و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک
 و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک
 و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک
 کعب و از و نیک و از و نیک و از و نیک و از و نیک
 که اسم او غیر است و از و نیک و از و نیک و از و نیک

شود روح مکان تنگ دید و از داخل شدن استغفار نمود
بس حق تعالی فرمود که بگردایت داخل شود و بگردایت بیرون
بنیالین چون بدید ای آدم رسید آدم حیدر خود را میدید و صدرا
تشیع ملائکه را می شنید بس چون بدیدش رسید عطسه کرد بس
خدا را در استنجی آورد و گفت الحمد لله دان اول کلمه بود بس
حق تعالی وحی نمود رحمت الله ای آدم برای رحمت
ترا خلق کرده ام و رحمت خود را برای تو ذکر زندان تو مقرر
کرده ام هرگاه بگویند مثل اینکه تو گفتی بس باین سبب دعا کردن
برای عطسه است و سینه خیز شدن کراسته زنت از
دعا کردن برای عطسه کشیده بس آدم علیه السلام نظر کرد و
مالا دید که بر سرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله و آسمانی ایلیت انحضرت را دید که بر سرش
نوشته است بس چون روح رسیدش از آنکه تقدیم دارد خواست
که بر خیزد و نتوانست و باین سبب خدا فرموده است که هلم الایمان
من عمل لغنی افرید شد آن در تحمل کردن تمام الحیدت
نور محمد صلی الله علیه و آله از آدم نشست عطسه اسلام متقل شد
و از نیش با نوسش و از و یقینان و از وی بمثل اسل و از وی
مبارد و از وی باورس و از وی باخروج متقل شد و از وی بمسح
و از وی ملک و از وی توح علیه السلام متقل شد که فارسیان

آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو از رحم من مردی جدا
 از بار رحم گردید گفت فرمانبرداری تو بهتر بود از رحم کردن بر آن شما
 وحی نمود که من خواهم ازین خاک خلقی بیا فرستم که سمران و شال و سکه
 و انقباض و بکارتان در میان ایشان باشند و ترا قبض کنند آدم
 همه گردانند پس امر کرد خدا تعالی خیرسل را که بیاورد آن قبضه
 سفید نورانی را که طینت مقدس بنیغرا حر از زمان صلی الله علیه
 و آله بود و اصل همه مخلوقات بود پس خیرسل با ملائکه صفایان
 و میحان بیاوردند و موضع صریح مقدس انحضرت و آن قبضه
 را گرفتند و بآب تسنیم و بآب تعظیم و بآب کرم و بآب بکون
 و بآب رحمت و بآب خوشنودی و بآب عفو نمیکردند پس سران
 حضرت را از بدایت و سینه اش را از شقیقت و دستهایش
 را از سخاوت و چویش را از مهر و لطف و فرحش را از عفت
 و یارهایش را از شرف و تقاضایش را از بوی خوش آفرید
 پس مخلوقات گردیدند آن طینت را با طینت آدم علیه السلام و چون
 خدای تعالی تمام شد بملائکه وحی نمود که هر شریعی که از حق تعالی
 چون او را در کتاب کتب و روح در و بدنش نیمه سجده و در کعبه نمود
 او پس ملائکه خدای تعالی علیه السلام را بکفر فرستاد و در بهشت گردانید
 و ملائکه منتظر فرمان حطایی بودند که هرگاه مامور گردیدند بسجده
 سجده نمایند پس حق تعالی امر فرمود روح او را که داخل بدن او

روح مومنان از دست محمد صلی الله علیه و آله را افرید پس
 ثواب و پناه و ستاره و شب و روز و روشنای و تاریکی و
 آیه ملائکه را از نور محمد صلی الله علیه و آله افرید پس نور متفقد
 شدت در زیر عرش بنفاد و سه هزار سال ساکن گردانید پس
 مقدار هزار سال دیگر را و در عهده الهی ساکن گردانید پس نور
 بخضرت را از استخوانی باستانی منتقل گردانید تا با آسمان
 اول رسانید پس حق تعالی اراده کرده که حضرت آدم علیه السلام
 را بپا فرزند پس امر فرمود جبرئیل علیه السلام را که نازل شود پس
 زمین و قطعه از خاک برای آیدن آدم قرار گیر پس بپسین
 سیفت گرفت بسوی زمین و باز زمین گفت که خدا میخواهد از تو
 خلقی بپا فرماید و او را با تش عدا کند پس چون ملائکه بیانید
 و بتباه میبرم بخدا را ملائکه از فرج خبری که آتش را در آن بهره باشد
 پس خون جبرئیل نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل برگشت
 و گفت بیرون برو کار زمین بپناه گرفت بتو زمین پس از آن رحم کردم
 و بهم چنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند سر کشند پس حق تعالی
 عمر را نازل را فرستاد و چون زمین نخود بپناه بر دعرش نازل گفت
 من نیز بپناه میبرم بعزت خدا را از آنکه فرمان او بزم پس قطعه را بالا
 باقی و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درخت
 زمین برگرفت و باین سبب اختلاف اخلاق و رنگهای فرزندان

و فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت
 پس خدا یتعالی ملکی عهد آفرید که صلواتی فرستند بر محمد
 و آل محمد صلوات الله علیه بر جمیعین و استغفار نماید بر
 شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا یتعالی از نور
 محمد صلی الله علیه و آله بهشت را آفرید و یکبار صفت آنرا
 زینت بخشید تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت بهشت
 را برای دوستان او اهل طاعت خود مقرر نمود پس شما را
 را از دو دو کرد که از آن بر خاست خلق کرد و از کف آن شما را
 را خلق کرد و چون زمین خلق کرد مانند گشتی در حرکت بود
 پس کوهها را خلق کرد و از زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد
 که زمین را بر داشت و شک عظیمی آفرید که پای ملک بر دعا
 قرار گرفت و کوه عظیمی آفرید که شک بر تفت آن ایستاد و مای
 گاه و برشت مای است و مای بر روی آفت و آب بر روی مای
 و سوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است که نور از
 خدا بخشد اندکس بخشش را بد و نور منور گردانند و فصل و نور عظمی
 و از نور فصل عقل و علم و حکم و سخاوت را آفرید و از عقل عدل
 خوف و بیم و از علم رضا و سکون و بی و از علم مودت و از سخاوت
 محبت را آفرید پس چون جمیع این صفات را در زمین
 محمد و اهل بیت آنحضرت صلوات الله جمیعین بخشید و پس

من و بهترین خلق من امت تو بهترین امتهاست پس از نور انکسرت
جوهری آفرید و استرید و بیم کرد و در یک نیم بنظر طبیعت نظر کرد پس آن
نیم سرین شد و در نیم دیگر بنظر نفقت نظر کرد و عرش را از آن آفرید و
عرش را بر روی آب گذاشت پس کریم را از نور عرش آفرید و روح
از نور کریم آفرید و قلم را از نور روح آفرید و سوی قلم وحی نمود که بنویس
توحید بر این قلم سزا رسال مدحش کرد و از شینکات کلام الهی و
چون بهوش باز آید گفت پروردگار را چه خبر نویسم فرمود که بنویس
لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون قلم
نام محمد را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الله الواحد
القهار سبحان العلی الاعظم پس سر برداشت و شهادتین
را نوشت و گفت پروردگار اکیمت محمد صلی الله علیه و آله که
نام او را پیام خود و یاد او را با وجود مقرون گردانیده
حقتعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمی بود ترا خلق منکر
و نیا فریدم خلق خود را مگر از سرای او پس دست بشارت
و سبده و چراغ نور خشنده و شفاعت گشوده و دست
من پس قلم از خلافت نام انکسرت گفت السلام
یا رسول الله انکسرت در جواب فرمود و علیک السلام
متی در حجه الله و سرکاته پس از آن روز سلام کردن
سنت و جواب دادن در جبهه پس حق تعالی قلم را امر

پس حضرت امیر المومنین فرمود پس جعقلی از نور پاک محمد
 صلی الله علیه و اله بیت دریا از نور آفرید و در سر دریا علی چند
 که بغیر از خدا کسی نمیدانست پس امر فرمود نور انحضرت را که فرو
 رود و در دریای عزت و دریای هیر و دریای خضوع و در
 توافع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای
 برترکاری و دریای خشیت و دریای انابت و دریای
 غل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای حیانت و
 دریای حیثا آنکه در جمع بیت دریا غوطه خورد پس چون از آخر
 دریای پیردن آمد خشمیانه و تعالی و حی نمود نوی او که ای
 حبیب من ای آخر رسولان من تویی ستیغ روز جزا پس آن
 نور بسجده افتاد چون سر برداشت حد و بیت و چهار هزار قطعه
 از نور بخت پس خدا تعالی از سر قطع از نور انحضرت پیغمبر آخر
 آفرید پس آن نور را برد و در محمد صلی الله علیه و اله طواف میگرفت
 و میگفت سیمان من هو عالم لا یحصل سیمان من هو
 حکم لا یعمل سیمان من هو عینی لا یقتصر پس حق تعالی
 ندا کرد که ایان میشتا سید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و اله
 اندازد بر آن نور ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا
 انت و حدک لا شریک لک رب الارباب و ملک
 الملک پس خدا تعالی او را ندا کرد که تویی برگزیده من و

حجاب عظمت و حجاب غرت و حجاب نبیت و حجاب حیثیت
و حجاب رحمت و حجاب بنوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت
و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق
تعالی امر نمود و نور محمدی را که داخل شود در حجاب قدرت
پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح می گفت
سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال
می گفت سبحان عالم السموات و در حجاب غرت ده
هزار سال می گفت سبحان الملک الممان و در حجاب
نبوت نوزده هزار سال می گفت سبحان من هو عی لا یفتقر
و در حجاب حیثیت و در حجاب رحمت و در حجاب
الکریم ایا که در نوزده هزار سال می گفت سبحان
سبحان رب العرش العظیم و در حجاب نبوت
می گفت سبحان رب العزت عا اصبون و در حجاب
کبریا و حجاب کبریا می گفت سبحان العلی العظیم و در حجاب
منزلت چهار هزار سال می گفت سبحان العلی الکریم
و در حجاب رفعت سه هزار سال می گفت سبحان ذی الجلال
و الملکوت و در حجاب سعادت و در حجاب شفاعت
مقربین الی الاشیاء و لایزول و در حجاب شفاعت
هزار سال می گفت سبحان الله و مجده سبحان الله العظیم

پس معاویه رو ترش کرد و لبهای خود را بیدندان کرد و دست
 نریش خود را مالید پس گوشت نمایافته ایم صفت آن دو فرزند
 بنمیر را که شدید خوانند شد و انداد و فرزند فاطمه اند خوانند
 وقت آنکه در پیش خلق خود معویه گفت که خواهر گشت ایشانرا
 گفت مردی از قریش پس معاویه بیاید و گفت سر خیزد اگر
 زندگانی میخواهید پس ما سر خود استیم و از حضرت امیر المومنین
 صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی آلود و مسح خلقی بتوبین
 اول خبر که میداد که نور عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و آله
 آفریدنش از آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح
 و قلم و پشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیا فرستید که
 صد و نشت و چهار هزار سال پس چون نور سحر ماضی از خلق
 و آدم را خلق کرد و هزار سال نیز درنگ نمود و آینه را
 و او را بیاکی یاد مگرد و حد و ثبات میگفت و حق تعالی نظر رحمت
 سوی او داشت و میفرمود تویی مراد و مقصود من از خلق
 عالم و تویی برگزیده من از خلق من بغیرت و هلال خود گوید و
 میگویم که اگر تو نمیشووی (افلاک را نمی) آفریدم و هر که ترا دوست
 میدارد من او را دوست میدارم و هر که ترا دشمن دارد من
 دشمن میدارم پس نور از حضرت درختان شد و شعاع آلود
 شد پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب است

نبارت نداده همه صدایه لا اله الا الله بلند
روند و جمع کوهها خافق شدند نزد الوقیس برای محمد
یا الله علیه و آله و جمع در حقان تقدس حق تعالی کردند با شانه
پیو با شادی و لذت انحضرت و زدند در میان زمین و
چنان سفید و نمود از انواع نورها که یک مد مکری شب
نمود و روح حضرت آدم علیه السلام را نثار و لذت
انحضرت دادند پس سفید از هر ابر و حس او مضاعف شد و در
وقت بلخی مرکب از کام او پیر و ن رفت و حوض کوثر و بهشت
صراط است و در سفید از سر از فقر از د و با قوت پیر و ن انگذ
برای نثار و لذت انحضرت و شیطان را از در نجس و استند و
روز نور و در قلمه محسوس کردند و عرش او را جلد و زرد از
عرق کردند و بهای همه نرنگون شدند و فریاد و اولاده از این
سر آمد و بلند شد صدای از کعبه شنیده شد که ای اکی قریش
اندلسوی شما نبارت و بهینه نواها و ترساننده از عذابها
با اوست عزت آمد و سود مندی بزرگ عاوست خاتم
پیغمبران و مادر کتابها یافته ایم که قدرت او بهترین مردم اند
فعل از مردم در آمانند از عذاب مادامیکه در دنیا اند
از اینسان راه میرود و سرزمین معادیه گفت ای انوار حق
حضرت او کیستند کعب گفت فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل النبي من لسان محمد في الآلا
وهو صديق الله المخلص من عدوه المؤمنين
والسليم على محمد الصوف المسلمين واليه حوزوا
واختار الله على أعباءهم المخلصين ولبود حين كبريت
لقد كننا بكما نحمدك بغيرك على مشرعا الله تعالى
لقد كننا لا نراك في رسالتك قد يكون على أحوالنا
كلمات الله التي أتت الغنى جعلت أمة متصورين
العلماء من جعلوا أمة على يوم الدين كما كنت
ومن استقامت على أمة من أمة أمة
لقد كننا بغيرك في سبيل



